

## تحلیل اوضاع جاری

سرمقاله

# تئوری و رویکرد ما در این شرایط

مثلث شوم «ترامپ - نتانیا هو - سلمان» در چارچوب سیاست «رژیم - پنج» خود، در حال تدارک جنگ اقتصادی - نظامی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران می‌باشند. همان سیاست «رژیم - چنجی» که اختاپوس هزار سر امپریالیسم آمریکا قبل از ترامپ توسط نئوکان‌ها از طلوع قرن بیست یکم با حمله نظامی و اشغال افغانستان و بعد عراق و بعد لیبی و غیره، سرانجام پس از نابود کردن زیرساخت‌های اقتصادی و بدل کردن تمدن این کشورها به بیابان‌های سوخته، آنچنانکه در لیبی و عراق و افغانستان امروز شاهد هستیم، جوامع مظلوم افغانستان و عراق و لیبی را به عصر بربریت برگشت داده‌اند؛ و داوری روزا لوکزامبورگ که می‌گفت: «با سوسیالیسم، یا بربریت» به نمایش گذاشتند.

هر چند که در تحلیل نهائی خود امپریالیسم آمریکا، چه در افغانستان، چه در عراق، چه در لیبی، چه در سوریه، چه در یمن، چه در لبنان و چه در فلسطین اشغال شده (توسط انتقال پایتختش به بیت المقدس و حمایت همه جانبه از رژیم صهیونیستی و نژادپرست و متجاوز و تروریست و کودکش اسرائیل، در کشتار راه پیمائی «روز بازگشت یا العوده» که به کشتار بیش از ۱۱۰ نفر از مردم مظلوم فلسطین و هزاران مجروح و دستگیر انجامید) و چه در شورای همکاری خلیج فارس و حتی در ترکیه عضو ناتو، شکست خورده است؛ اما این اژدهای هزار سر در یک چیز پیروز شده است و آن اینکه با ساختن بیابان‌های سوخته در افغانستان و عراق و لیبی و غیره، بازار برای غارت سرمایه‌داری جهانی؛ و رقابت انبار کردن برای سلاح‌های کارت‌ل‌ها و تراست‌های امپریالیست نظامی فراهم کرده است. بطوریکه شاهد بودیم که خود ترامپ تنها ۱۱۰ میلیارد دلار قرارداد فروش سلاح با عربستان سعودی جهت نابودی خلق مظلوم یمن منعقد کرد. استراتژی یاغی‌گرانه ترامپسم در منطقه خاورمیانه و بین‌المللی که با نفی مقررات و اصول و عرف بین‌المللی امروز شاهد آن می‌باشیم، سنتز دوران «افول هژمونی امپریالیسم آمریکا» می‌باشد.

۲

☀️ انتخابات مجلس عراق ۱

☀️ پرسش و پاسخ شانزدهم ۳

☀️ پروسس حیات «پیشگام» یا ۲

☀️ علل و دلایل شکست انقلاب پنجاه و هفت ۶

☀️ خروج امپریالیسم آمریکا از «برجام» ۲

☀️ درس‌هایی از تاریخ ۳۷

☀️ جنبش زنان در مسیر... ۶

☀️ شریعتی در آئینه اقبال ۳۵

☀️ رفرا اندم، گفتمان؟ یا... ۶

☀️ بعثت شناسی ۴۹

☀️ جنبش زیست محیطی ۳

☀️ درس‌هایی از نهج‌البلاغه ۷

☀️ چرا «جنبش کارگری»... دی ماه ۹۶ غایب بودند؟ ۵

☀️ تفسیر سوره صفا ۱

باری، از آنجائیکه در دولت اوباما پس از تحریم اقتصادی جهانی، رژیم مطلقه فقهاتی در شرایطی که تحریم‌های جهانی در دوران اوباما به خصوص در عرصه‌های تحریم بانک مرکزی و تحریم خرید و فروش نفت و تحریم حمل و نقل دریایی و تحریم بیمه‌ها (مانند تحریم‌های رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی) رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران را به مرز فروپاشی اقتصادی نزدیک کرده بود، دولت اوباما جهت کاهش تضادهای سیاسی امپریالیسم آمریکا با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران، در چارچوب استراتژی منطقه‌ای خاورمیانه خود، از آنجائیکه محور اصلی تنش بین امپریالیسم آمریکا و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران موضوع پروژه هسته‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بود، اوباما تلاش کرد تا توسط «پروژه برجام» به کاهش تضادهای بین امپریالیسم آمریکا و رژیم مطلقه فقهاتی دست پیدا کند. باور حزب پادگانی خامنه‌ای و راست پادگانی تحت هژمونی سپاه در نقطه مرزی فروپاشی اقتصاد رژیم مطلقه فقهاتی (به علت تحریم‌های بین‌المللی اوباما و به علت زمین‌گیر شدن در پنج جنگ نیابتی منطقه که تنها جنگ داخلی سوریه برای رژیم مطلقه فقهاتی سالانه بیش از ۱۳ میلیارد دلار هزینه در برداشت) به خصوص از آغاز سال ۹۱ که سال پایانی دولت دهم محمود احمدی‌نژاد (نماینده جریان پوپولیسم غارتگر و ستیزه‌گر درونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) بود، همراه با تلاش حزب پادگانی خامنه‌ای جهت مهندسی کردن انتخابات دولت یازدهم و بسترسازی برای پیروزی شیخ حسن روحانی (کهنه‌کارترین مهره امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) بسترها جهت تحقق توافق برجام به عنوان یک توافق ۵+۱ با رژیم مطلقه فقهاتی و یک توافق بین‌المللی که به تصویب شورای امنیت سازمان ملل رسید، تحت هژمونی همه جانبه امپریالیسم آمریکا فراهم گردید، مواردی که در خصوص پروژه برجام باید به آن توجه بشود اینک:

اولاً توافق برجام در شرایطی تکوین پیدا کرد که سیاست و استراتژی امپریالیسم آمریکا هم در افغانستان، هم در عراق، هم در لیبی، هم در سوریه، هم در یمن، هم در لبنان حتی در خلیج فارس و شورای همکاری خلیج فارس و ترکیه شکسته خورده بود و دولت اوباما در حال «بازتعریف استراتژی اقتصادی» آسیای جنوب شرقی (به دلیل استراتژی نظامی سیاسی منطقه خاورمیانه دوران حاکمیت نئوکان‌ها و بوش پدر و پسر) و جایگزین کردن «جنگ‌های نیابتی منطقه به جای اشغال نظامی مستقیم» و «خارج کردن ارتش امپریالیسم آمریکا از منطقه بود.»

ثانیاً «توافق برجام» در شرایطی انجام گرفت که تحریم‌های بین‌المللی اقتصادی دولت اوباما (به خصوص در عرصه تحریم بانک مرکزی و خرید و فروش نفت و حمل و نقل دریایی و بیمه‌ها) اقتصاد رژیم مطلقه

یادمان باشد که از بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق و سوسیالیسم دولتی در دهه آخر قرن بیستم، این هژمونی به صورت تک سوار و منوئل عرصه بین‌المللی درآمده بود و البته پیش از آن، این هژمونی اختاپوس جهان سرمایه‌داری از بعد از جنگ بین‌الملل دوم، در مؤلفه‌های مختلف اقتصادی (با کسب بیش از ۵۰٪ کل تولید ناخالص کره زمین) و هژمونی مالی (توسط سلطه بر نهادهای بانکداری بین‌المللی در انتقال پول، به دلیل برتری دلار به عنوان ارز شناخته شده در عرصه بازار مالی جهان سرمایه‌داری گلوبال شده و حق وتو در صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی) و هژمونی بر نهادهای حقوقی و سیاسی بین‌المللی (از حق وتو در شورای امنیت سازمان ملل گرفته تا نهادهای سیاسی و حقوقی منطقه‌ای) و هژمونی نظامی بر ارتش‌های کشورهای متروپل و پیرامونی (به علت حجم بودجه سالانه نظامی این امپریالیسم که بیش از یک سوم کل بودجه نظامی ارتش‌های کشورهای کره زمین می‌باشد) به صورت یک هیولای کنترل‌ناپذیری - مانند دوران برده‌داری - ساختاری کشور آمریکا درآمده بود که تمامی کشورهای پیرامونی بدل به شکارگاه سیاسی و اقتصادی و نظامی و مالی خود کرده بود؛ که کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۳۲ بر علیه تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران، سر آغاز ظهور این اختاپوس جهان سرمایه‌داری در عرصه بین‌المللی بود.

فرایند «افول هژمونی اقتصادی امپریالیسم آمریکا» به صورت مشخص از بحران جهانی سال ۲۰۰۸ آغاز گردید و فرایند «افول هژمونی نظامی امپریالیسم آمریکا» از شکست تجاوز نظامی امپریالیسم آمریکا به افغانستان و عراق و لیبی و بالاخره سوریه و شکست استراتژی خاورمیانه بزرگ تحت هژمونی رژیم صهیونیستی اسرائیل (در دوران حاکمیت نئوکان‌ها و بوش پسر و در مرحله پسا ۱۱ سپتامبر) تکوین پیدا کرد و دوران «افول هژمونی سیاسی امپریالیسم آمریکا» در دوران اوباما به علت عمده کردن «استراتژی اقتصادی» و تکیه استراتژیک کردن بر بازار تجاری آسیای جنوب شرقی (که بیش از یک سوم کل تجارت جهانی در آن منطقه به انجام می‌رسد و حجم تجارت سالانه امپریالیسم آمریکا تنها با کشور چین به بیش از ۳۰۰ میلیارد دلار رسیده بود) و فرعی کردن جایگاه خاورمیانه و استراتژی نظامی (دوران نئوکان‌های بوش پدر و پسر) در عرصه استراتژی بین‌المللی امپریالیسم آمریکا و تکیه کردن بر استراتژی جنگ‌های نیابتی در منطقه خاورمیانه (به جای استراتژی تجاوز و اشغال مستقیم نظامی دوران نئوکان‌های بوش پدر و پسر) و قبول رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران به عنوان یک قدرت منطقه‌ای (در چارچوب استراتژی جنگ‌های نیابتی در منطقه خاورمیانه که رسماً اوباما در یکی از نطق‌های خود اعلام کرد) آغاز شد.



فقهاتی حاکم را به مرز فروپاشی کشانیده بود.

ثالثاً دولت اوباما (برعکس دولت نئوکان‌های بوش پدر و پسر که در رابطه با رژیم مطلقه فقهاتی بر استراتژی «رژیم - چنج» تکیه می‌کردند) علاوه بر اینکه از بدو ورود به کاخ سفید از سیاست «رژیم - چنج» نئوکان‌ها نسبت به رژیم مطلقه فقهاتی حاکم عقب‌نشینی کرد، در دوران چهار ساله دوم دولت خود معتقد بود که برای دستیابی به «استراتژی بدیل جنگ‌های نیابتی» در منطقه خاورمیانه «باید رژیم مطلقه فقهاتی را به عنوان یک قدرت منطقه‌ای بپذیریم.»

رابعاً «توافق برجام» در شرایطی توسط ۱+۵ بر رژیم مطلقه فقهاتی تحمیل گردید که این رژیم در نقطه ضعف سیاسی - اقتصادی قرار داشت؛ و لذا بدین ترتیب بود که مطابق این توافق، رژیم مطلقه فقهاتی قبول کرد که تا سال ۲۰۲۵ هر گونه فعالیت غنی‌سازی اورانیوم بالای ۳٪ تعطیل کند و تمامی صنایع زیرساختی پروژه هسته‌ای خود را که توانمندی غنی‌سازی بالاتر از ۳٪ به این رژیم می‌دهد، نابود کند. همچنین تمامی اورانیوم غنی شده قبلی خود را به کشورهای متروپل سرمایه‌داری از جمله امپریالیسم آمریکا بفروشد و بازرسی و نظارت آژانس اتمی را در شکل بی‌سابقه تاریخ این نهاد قبول کند.

بنابراین مطابق «توافق برجام» رژیم مطلقه فقهاتی مجبور شد توسط نرمش قهرمانانه خود، پروژه‌ای که از دولت ششم هاشمی رفسنجانی با صرف صدها میلیارد دلار سرمایه‌های مردم نگون‌بخت ایران تحت شعار «انرژی هسته‌ای حق مسلم ماست» مدت ۱۸ سال (البته در راستای برتری قدرت استراتژیک رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در رقابت با رژیم صهیونیستی اسرائیل نسبت به هژمونی در منطقه خاورمیانه و تثبیت هژمونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر هلال شیعیه از خلیج فارس تا دریای مدیترانه) پیش برده بود، حتی آنچنانکه علی اکبر ولایتی گفت، «دلیلانه‌تر از توافق ترکمانچای و گلستان فتحعلی شاه قاجار»، عطایش را به لقائش ببخشد، بطوریکه آنچنان این رژیم تن به نابودی و سترون کردن و عقیم‌سازی این پروژه نجومی خود داد که از سه شنبه ۲۳ تیرماه ۹۴ که رسماً «توافق برجام» منعقد گردید تا سه شنبه ۱۸ اردیبهشت ۹۷ که رسماً امپریالیسم آمریکا از برجام خارج شد، راستی آزمایی این رژیم که به صورت شبانه روزی از طرف آژانس اتمی صورت می‌گرفت، مورد تأیید صد در صد آژانس اتمی قرار گرفت؛ و البته این در شرایطی بود که تنها دستاورد رژیم مطلقه فقهاتی از «توافق برجام»، یکی خارج کردن خود از فصل پنجم منشور سازمان ملل (که دست امپریالیسم آمریکا جهت تجاوز نظامی مانند عراق و غیره به ایران باز می‌گذاشت) بود و دیگری توان فروش نفت خام خود بود و سوم بازگرداندن بخشی از بیش از صد میلیارد دلار بلوکه شده مردم نگون‌بخت ایران در بانک‌های بین‌المللی بود.

خامساً امپریالیسم آمریکا در شرایطی تن به «توافق برجام» داد که هژمونی‌اش در منطقه خاورمیانه روند افولی خود را طی می‌کرد. بطوریکه تنها شکست امپریالیسم آمریکا در عراق، از شکست آمریکا در ویتنام، بیشتر هژمونی اقتصادی و سیاسی و نظامی این امپریالیسم را به چالش کشیده بود؛ زیرا در زمان شکست امپریالیسم آمریکا در ویتنام، کشور ویتنام یک اقتصاد کشاورزی کوچک ضعیف داشت، برعکس عراق امروز که یک بازار بزرگی که تمامی زیرساخت‌های اقتصادی آن توسط ارتش امپریالیسم آمریکا نابود شده، با سرمایه‌های عظیم نفتی می‌باشد. همچنین در شرایطی امپریالیسم آمریکا تن به «توافق برجام» داد که برعکس دوران پساجنگ بین‌الملل دوم که بیش از ۵۰٪ کل تولید ناخالص کره زمین را داشت، تولید ناخالص آمریکا که به مرز کمتر از ۱۸ هزار میلیارد دلار رسیده بود، از تولید ناخالص ملی کشور چین (که بیش از ۲۰ هزار میلیارد دلار می‌باشد) کمتر بود. طبیعی است که شکست هژمونی اقتصادی امپریالیسم آمریکا برای دولت اوباما به معنای دوران افول هژمونی همه جانبه امپریالیسم آمریکا تلقی و تعریف می‌شد. در نتیجه در این رابطه بود که دولت اوباما جهت بازسازی هژمونی در حال افول امپریالیسم آمریکا با استحاله استراتژی نظامی (که منطقه خاورمیانه و بازار فروش سلاح در این منطقه در نقطه ثقل استراتژی نئوکان‌ها قرار داشت) به «استراتژی اقتصادی» (که منطقه آسیای جنوب شرقی که بیش از یک سوم کل تجارت جهانی در آنجا صورت می‌گیرد، در نقطه ثقل استراتژی اقتصادی امپریالیسم آمریکا قرار می‌گرفت) روی آورد.

سادساً با ورود ترامپ به کاخ سفید (آنچنانکه خود او در دوران تبلیغات کاندیداتوری خود وعده داده بود) به چالش کشیدن «توافق برجام» جزء اولویت‌های اول کار خود قرار داد، چرا که ترامپ توسط به چالش کشیدن «توافق برجام» می‌توانست به این اهداف دست پیدا کند:

الف - نفی مهمترین دستاوردهای دوران ۸ ساله دولت اوباما (که دولت نیمه فاشیستی ترامپ، قبل از آن تمامی دستاوردهای دولت اوباما از تأمین اجتماعی «اوباماکر» گرفته تا دستاوردهای محیط زیست و غیره به چالش کشیده بود).

ب - ایجاد بحران‌های خارجی جهت کاهش بحران‌های داخلی آمریکا (از بحران اخلاقی خود ترامپ و پرونده دخالت روسیه در انتخابات دولت ترامپ گرفته تا برخوردهای زنتی‌زانه او که این همه باعث گردید که ترامپ در این شرایط در میان رئیس جمهورهای گذشته آمریکا از حداقل محبوبیت برخوردار باشد).

ج - نیاز ترامپ به حمایت یهودیان آمریکا و صهیونیست جهانی در عرصه تثبیت قدرت خود و در انتخابات نوامبر میان‌دوره‌ای مجلس نمایندگان و سنای آمریکا.



د - نیاز ترامپ به دلارهای نفتی عربستان و امارات توسط سیاست «رژیم - چنج» و نظامی کردن شرایط منطقه بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم.

ه - تغییر رویکرد ترامپ به منطقه خاورمیانه (برعکس استراتژی اوباما که با تکیه بر «استراتژی اقتصادی» و تکیه بر بازار آسیای جنوب شرقی، برعکس نئوکانها خاورمیانه را در مرتبه دوم استراتژی خود قرار داده بود) که با تاسی از استراتژی نئوکانها در نقطه ثقل استراتژی خود قرار داد.

و - تلاش ترامپ جهت تثبیت هژمونی رژیم صهیونیستی اسرائیل بر منطقه در راستای نفی هژمونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر هلال شیعه که از خلیج فارس تا دریای مدیترانه ادامه پیدا کرده است.

ز - تضعیف قدرت سیاسی - نظامی روسیه در منطقه خاورمیانه و در رأس آنها در سوریه توسط نفی قدرت منطقه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی (که در دوران اوباما رژیم مطلقه فقهاتی به عنوان یک قدرت منطقه‌ای مورد تائید امپریالیسم آمریکا قرار گرفته بود).

باری، در این رابطه بود که ترامپ در تاریخ سه شنبه ۱۸ اردیبهشت ۹۷ (چهار روز زودتر از موعد از قبل اعلام شده خود که قرار بود در ۱۲ ماه مه صورت پذیرد، در ۸ ماه مه علیرغم مخالفت تمامی قدرت‌های متروپل سرمایه‌داری جهانی، به صورت یکجانبه و قلدرمابانه در چارچوب استراتژی یاغی‌گرانه خود و با حمایت دولت نیمه فاشیستی‌اش از بولتون تا پمپئو جهت بسترسازی استراتژی جنگ‌طلبانه رژیم صهیونیستی اسرائیل و رژیم ارتجاعی عربستان سعودی در منطقه) رسماً خروج آمریکا از برجام را اعلام کرد و در ادامه آن بود که مایک پمپئو وزیر امور خارجه دولت نیمه فاشیستی ترامپ در تاریخ دوشنبه ۳۱ اردیبهشت ۹۷، در یکی از بنیادهای وابسته به نئوکان‌ها طی یک سخنرانی «۱۲ شرط به عنوان شروط برگشت آمریکا به برجام» مطرح کرد که علاوه بر اینکه تمامی ۱۲ شرط اعلام شده مایک پمپئو غیر حرفه‌ای و بی‌در و پیکر و خارج از عرف و مقررات بین‌المللی و قلدرمابانه بود، به صورت غیر مستقیم خود یک «اعلام جنگ با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بود.»

طرح موضوعاتی مثل عدم حمایت از طالبان افغانستان و یا عدم حمایت از حوثی‌های یمن و یا به رسمیت شناختن استقلال عراق و یا خلع سلاح حشد الشعبی و حزب الله و غیره که جزء ۱۲ شرط مایک پمپئو وزیر خارجه آمریکا می‌باشد، از غیر حرفه‌ای‌ترین سخنانی است که حتی اگر از دهان یک شخص غیر سیاسی هم شنیده بشود، مگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تا کنون گفته من استقلال کشور عراق را قبول ندارم و مگر حشد الشعبی تحت ریاست هادی العامری در همین انتخابات اخیر

عراق ۴۷ کرسی مجلس عراق صاحب نشده است و یا مگر حزب الله لبنان در انتخابات اخیر لبنان بالاترین کرسی‌های مجلس عراق صاحب نشده است و یا مگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تاکنون اعلام کرده است که از حوثی‌ها حمایت نظامی و لجستیکی کرده است؛ و در شرایطی که بازرسان آژانس اتمی پیوسته راست آزمائی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در اجرای برجام، صد در صد تائید کرده‌اند، شرط باز گذاشتن دست بازرسان آژانس، کاتولیک‌تر از پاپ شدن نیست و البته در همین رابطه است که غائله نیم تن اسناد مخفی فعالیت هسته‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، توسط رژیم صهیونیستی و آپارتاید اسرائیل، همراه با سفرهای دور جهان نتانیاها و بن سلمان و حملات نظامی پی در پی رژیم صهیونیستی اسرائیل به سوریه و پایگاه‌های نظامی رژیم مطلقه فقهاتی در سوریه و شارژ مالی نهادهای نظامی امپریالیست جهانی توسط دلارهای نفتی عربستان سعودی، همه و همه در راستای بسترسازی جهت نظامی کردن منطقه و تحمیل جنگ بر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم صورت می‌گیرد.

سؤال مهمی که در این رابطه در اینجا قابل طرح است، اینکه آیا واقعاً تحریم اقتصادی همه جانبه کشور ایران که دولت یاغی‌گر و نیمه فاشیست ترامپیسم از ترامپ تا بولتون و مایک پمپئو امروز در آمریکا در چارچوب سیاست «رژیم - چنج» دنبال می‌کنند، باعث سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و اعتلای جنبش دموکراسی خواهانه مردم ایران می‌گردد؟

برای پاسخ به این سؤال کلیدی، باید بگوئیم که «کدامین بدیل؟» و یا «کدامین رویکرد از طیف رنگارنگ اپوزیسیون رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در داخل و خارج از کشور می‌خواهد به این سؤال پاسخ بدهد؟» بی‌شک اگر بخواهیم در این رابطه به دسته‌بندی اپوزیسیون رژیم مطلقه فقهاتی بپردازیم، می‌توانیم کل «اپوزیسیون منفی» (نه اپوزیسیون مثبت اصلاح‌طلب حاکمیت) که معتقد به بدیل حاکمیت مطلقه فقهاتی در داخل و خارج از کشور می‌باشند به سه دسته تقسیم کنیم:

۱ - دسته اول طرفداران بدیل «رژیم - چنج» هستند که دلالت بر آن گروه‌های خارج‌نشین می‌کند که از آنجائیکه در چارچوب «استراتژی کسب قدرت سیاسی» خود توان سرنگون کردن رژیم مطلقه فقهاتی را در خود و جریان خود نمی‌بینند (مانند بخشی از اپوزیسیون عراق و افغانستان که پس از اشغال نظامی افغانستان و عراق توسط ارتش امپریالیسم آمریکا توانستند با حمایت امپریالیسم آمریکا بر سر سفره آماده قدرت بنشینند) طرفداران بدیل سیاست «رژیم - چنج» امپریالیسم آمریکا هستند و معتقدند که در صورتی که در شرایط فعلی مثلث شوم ترامپ - نتانیاها - سلمان به ایران حمله نظامی بکند و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را سرنگون سازند، آن‌ها مانند افغانستان و



عراق می‌توانند به عنوان آلترناتیو رژیم مطلقه فقهاتی توسط حمایت مثلث ترامپ - نتانیاو - سلمان بر خر مراد قدرت سوار بشوند و مدینه فاضله افلاطونی برای مردم نگون‌بخت ایران به ارمغان بیاورند. طرفداران این رویکرد بخش وسیعی از اپوزیسیون خارج از کشور (از سازمان مجاهدین خلق یا شورای ملی مقاومت تا سلطنت‌طلبان در رنگ‌های مختلف آن و بالاخره گروه‌های سیاسی تجزیه‌طلب منطقه‌ای از کردستان تا بلوچستان) تشکیل می‌دهند. بدون تردید تمامی جریان‌های فوق به نحوی معتقدند که علاوه بر اینکه جریان خود آنها تنها آلترناتیو رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران در این شرایط می‌باشد، «جنگ اقتصادی و سیاسی و نظامی مثلث شوم ترامپ - نتانیاو - سلمان در این شرایط در تحلیل نهایی می‌تواند توسط رهبری این جریان‌ها، در خدمت جنبش دموکراسی‌خواهانه جامعه ایران درآید.»

۲ - بدیل دوم «بديل انقلابی‌گری» است که در این شرایط مانند رویکرد اول در چارچوب «استراتژی کسب قدرت سیاسی» خود معتقد به سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی هستند، اما از آنجائیکه باز مانند رویکرد اول معتقدند که خود اپوزیسیون آش و لاش شده هزار تکه خارج‌نشین توان سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را ندارند، برای سرنگون کردن این رژیم - برعکس رویکرد اول - معتقدند که باید به «شورش‌ها و جنبش‌های اعتراضی داخلی که به هر شکلی قابل تکوین می‌باشند» تکیه بکنند تا توسط شورش و قیام قاعده تحتانی جامعه ایران که به دنبال «تأمین حداقل معیشت» خود می‌باشند، بتوانند شرایط برای مشارکت و کسب قدرت سیاسی خود فراهم نمایند.

تفاوت طرفداران رویکرد اول با طرفداران رویکرد دوم در این است که در رویکرد دوم جریان‌های سیاسی خارج‌نشین معتقدند که جنگ اقتصادی - سیاسی و نظامی مثلث شوم ترامپ - نتانیاو - سلمان در این شرایط بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نه تنها - آنچنانکه طرفداران رویکرد اول می‌گویند - باعث تحقق سیاست «رژیم - چنج» ائتلاف ترامپ - نتانیاو - سلمان نمی‌شود، بلکه برعکس آنچنانکه روانشناسی تاریخی جامعه ایران نشان داده است (برعکس مردم افغانستان و مردم عراق) تجاوز نظامی خارجی و تحریم اقتصادی «باعث بسیج مردم ایران در حمایت از رژیم مطلقه فقهاتی و بسترساز سرکوب جنبش دموکراسی‌خواهانه و جنبش‌های مطالباتی توسط رژیم مطلقه فقهاتی و انتقال فشار تحریم‌ها توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به مردم و جامعه ایران می‌شود.»

بنابراین در این رابطه است که طرفداران رویکرد دوم گرچه برعکس طرفداران رویکرد اول با جنگ نظامی و اقتصادی مثلث شوم ترامپ - نتانیاو - سلمان علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مخالف هستند و این جنگ اقتصادی - نظامی در راستای نابودی تمامی زیرساخت‌های

اقتصادی جامعه ایران می‌دانند و در تحلیل نهایی معتقدند که این جنگ (آنچنانکه خمینی در باب جنگ هشت ساله خود با صدام حسین گفت) نعمت الهی برای رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد. با همه این احوال با عنایت به اینکه طرفداران رویکرد دوم معتقدند که در این شرایط باید جهت شورش و قیام قاعده تحتانی جامعه ایران (که به دنبال تأمین حداقل معیشت خود هستند) از هر اعتراض اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و مذهبی و قومی و حتی تجزیه‌طلبانه و غیره (که به شکلی در جامعه ایران می‌تواند نفرت اجتماعی نسبت به رژیم مطلقه فقهاتی و در تحلیل نهایی باعث شورش و قیام مردم ایران جهت سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی بشود) حمایت بکنیم تا «توسط این استحاله اعتراض‌های مختلف مردم ایران، نیروهای اجتماعی پراکنده و بدون سازماندهی و تشکیلات (قاعده جامعه ایران را) به نیروهای سیاسی میدانی تبدیل نمایم» در این چارچوب است که طرفداران رویکرد دوم معتقدند که هر چند جنگ نظامی - اقتصادی مثلث شوم ترامپ - نتانیاو - سلمان در این شرایط نمی‌تواند باعث سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بشود، تحریم‌های سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی توسط جهان سرمایه‌داری تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا مانند بستن سفارتخانه‌های رژیم در خارج از کشور و محدود کردن حرکت دیپلماسی این رژیم، آن‌ها می‌توانند تحریم‌های سیاسی امپریالیستی در راستای سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و اعتلای شورش قاعده تحتانی جامعه ایران به کار گیرند؛ بنابراین در این رابطه است که طرفداران رویکرد دوم حتی خروج آمریکا از برجام اگر به جنگ اقتصادی - نظامی مثلث شوم ترامپ - نتانیاو - سلمان نیانجامد و باعث تحریم سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی بشود، امری «مثبت» می‌دانند.

۳ - بدیل سوم «بديل دموکراتیک» است که برعکس بدیل اول که بر سیاست «رژیم - چنج» توسط مثلث شوم ترامپ - نتانیاو - سلمان تکیه می‌کنند و برعکس بدیل دوم یا «بديل انقلابی‌گری» که در چارچوب «استراتژی کسب قدرت سیاسی برای خود» معتقد به سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی از کانال شورش‌های داخلی هستند و انجام آن توسط دامن زدن به اعتراض‌های گوناگون مردم ایران از هر شکل و هر صورتی که هست و تبدیل کردن این اعتراض‌ها از همه رنگ به اعتراض‌های سیاسی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی جهت استحاله نیروهای اجتماعی قاعده تحتانی جامعه ایران به نیروهای سیاسی شورش‌گر تعریف می‌کنند و برعکس طرفداران بدیل دوم یا «بديل انقلابی‌گری» که معتقدند که از آنجائیکه جنگ اقتصادی - نظامی مثلث شوم ترامپ - نتانیاو - سلمان باعث مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی و توان بسیج کردن مردم ایران توسط این رژیم و بالاخره نابود کردن زیرساخت‌های اقتصادی و بسترسازی جهت سرکوب جنبش دموکراسی‌خواهانه و جنبش‌های مطالباتی جامعه ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی می‌شود، باید محکوم





بکنیم و به جای آن به جایگزینی تحریم‌های سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی باید تکیه بشود، طرفداران رویکرد سوم یا «بدیل دموکراتیک» در این شرایط معتقدند که:

الف - «گذاره دموکراتیک» با «گذاره انقلابی‌گری» متفاوت می‌باشد، چراکه «گذاره دموکراتیک» در چارچوب دیالکتیک شرایط عینی و شرایط ذهنی حرکت می‌کند، اما «گذاره انقلابی‌گری» تنها بر شرایط عینی آن هم به شکل مکانیکی تکیه دارند.

ب - «اهداف دموکراتیک» در رویکرد سوم سنتز «شیوه دموکراتیک» می‌باشند، به عبارت دیگر در رویکرد سوم، «اهداف دموکراتیک» از دل روش‌های دموکراتیک حاصل می‌شوند و بدون تمرین دموکراتیک توده‌ها در عرصه پراکسیس مطالبات صنفی و مطالبات مدنی و مطالبات سیاسی تکوین یافته از پائین، امکان کسب اهداف دموکراتیک در جامعه وجود ندارد.»

ج - بدون «نهادهای دموکراتیک» که محصول پراکسیس دموکراتیک صنفی و مدنی و سیاسی جنبش‌های صنفی و جنبش‌های مدنی و جنبش‌های سیاسی و در رأس آنها جامعه مدنی جنبشی (تکوین یافته از پائین) حاصل می‌باشند و البته باید عنایت داشته باشیم که بدون تکوین «نهادهای دموکراتیک مستقل تکوین یافته از پائین»، فرهنگ دموکراتیک یا سنت دموکراتیک در یک جامعه حاصل نمی‌شود. فراموش نکنیم که فرهنگ و سنت انقلابی‌گری با فرهنگ و سنت دموکراتیک در یک جامعه متفاوت می‌باشند؛ زیرا از آنجائیکه در چارچوب فرهنگ و سنت انقلابی‌گری، جامعه بدون نهادهای دموکراتیک مستقل تکوین یافته از پائین و بدون تکیه بر دیالکتیک شرایط عینی و ذهنی و بدون مشخص کردن اهداف دموکراتیک، تنها در چارچوب وضعیت عینی و شرایط مکانیکی عینی می‌تواند حرکت کند، در نتیجه همین رویکرد باعث می‌گردد تا به جای تکوین جنبش‌های دموکراتیک تکوین یافته از پائین، بر شورش‌های غیر سازماندهی شده و توده‌ای و اتمیزه که سونامی‌وار شکل پیدا می‌کنند و در اندک مدتی وارد جاده آنتاگونیست با حاکمیت می‌شوند، تکیه بشود؛ که در نهایت حاصل شورش آنها (اگر پیروز بشوند) آن می‌شود که قدرت را از یک نظام توتالیتر بگیرند و تحویل نظام توتالیتری خطرناک‌تر از قبلی بدهند. همان مصیبتی که در انقلاب ۵۷ گریبان‌گیر مردم ایران شد.

یادمان باشد که ملت ایران وارث ناکام سه انقلاب و نهضت قبلی می‌باشند و به لحاظ آسیب‌شناسی بزرگترین آفت حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران، «همین رویکرد فرهنگ و سنت انقلابی‌گری مردم ایران می‌باشد» که البته ریشه این سنت انقلابی‌گری مردم ایران در فقر استخوان‌سوز اقتصادی همراه با فقر فرهنگ دموکراتیک (مولود خلاء نهادهای دموکراتیک و تجربه دموکراسی در تاریخ گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران) نهفته است. توجه داشته باشیم که حاصل و سنتز سنت انقلابی‌گری مردم ایران آن می‌شود که در نهایت بر پایه

مطالبه حداقل معیشتی (جهت مبارزه با فقر خانمان‌سوز حاکم بر خود) حرکت کنند (نه مطالبه دموکراتیک صنفی و مدنی و سیاسی) و همین خودبزرگی‌ها است که باعث می‌گردد تا شورشی شدن حرکت‌ها اولین و بزرگترین آفتی باشد که جنبش‌های اعتراضی جامعه ایران را تهدید می‌نماید؛ و آنچنانکه در خیزش دی‌ماه ۹۶ شاهد بودیم این قیام‌های شورشی و خیزشی و توده‌ای و اتمیزه مولود فقر اقتصادی (از خیزش دی‌ماه ۹۶ گرفته تا خیزش اسلامشهر و قزوین و کوی طلاب مشهد و غیره) با همه فراگیری آنها (به علت همان خلاء نهادهای دموکراتیک و اهداف و برنامه دموکراتیک و سازماندهی و بسیج دموکراتیک و فرهنگ و سنت دموکراتیک) به راحتی توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر رژیم مطلقه فقهاتی سرکوب می‌شوند؛ و در نتیجه علاوه بر اینکه اینگونه خیزش‌ها و جنبش‌ها نمی‌توانند باعث تعمیق جنبش‌های دموکراتیک اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بشوند، بستر ساز فرو رفتن حرکت انقلابی‌گری توده‌وار جامعه ایران به رکود هم می‌شود.

لذا به همین دلیل بوده است که در ۴۰ سال گذشته در جامعه خودمان شاهد بوده‌ایم که در فرایند پسا هر شورش و قیام و خیزشی، جامعه ایران برای مدتی به ورطه رکود گرفتار شده است. البته خطر بزرگتر دیگری که این سنت انقلابی‌گری و شورشی و توده‌وار برخاسته از مطالبات حداقل معیشتی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را تهدید می‌کند، «ظهور هیولای پوپولیسم» است که نمونه آن در دوران دولت نهم و دهم احمدی‌نژاد تجربه کردیم.

د - «گذاره دموکراتیک» با «گذاره انقلابی‌گری» متفاوت می‌باشد، چرا که در «گذاره دموکراتیک» جنبش‌های دموکراتیک تکوین یافته از پائین توسط نهادهای مستقل دموکراتیک در راستای «اهداف دموکراتیک» از پیش مشخص و تنویزه شده، «پراکسیس تدریجی دموکراتیک تکوین یافته از پائین» خود را ابتدا از «مطالبات صنفی» آغاز می‌کنند و پس از اینکه نتوانستند به مطالبات صنفی خود دست پیدا کنند وارد فرایند «مطالبات حقوقی و مدنی» خود می‌شوند و بعد از آنکه برای آنها امکان دستیابی به مطالبات مدنی و حقوقی (مانند مطالبات صنفی) نشد، وارد فرایند «مطالبات سیاسی» می‌شوند و در فرایند سیاسی علاوه بر به چالش کشیدن مشروعیت حاکمیت، خود نیروهای اجتماعی فرایند صنفی و فرایند مدنی به صورت دینامیک به نیروهای عظیم سیاسی استحاله پیدا می‌کنند؛ و در این فرایند سیاسی است که اگر مبارزه دموکراتیک توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر حاکمیت سرکوب نشوند، جنبش‌های دموکراتیک اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه برابری طلبانه و آزادی خواهانه می‌توانند به صورت دینامیک صاحب رهبری و سازمان‌گری درون‌جوش بشوند. در صورتی که بر عکس در «گذاره انقلابی‌گری» از آنجائیکه تغییر تنها توسط شورش و خیزش توده‌وار دفعی و اتمیزه و در چارچوب مطالبات حداقل معیشتی تکوین پیدا می‌کنند، در نتیجه همین ظهور دفعی و جوهر آنتاگونیستی و شکل اتمیزه و توده‌وار آنها



باعث می‌گردد تا امکان بقاء درازمدت این جنبش‌های اعتراضی و شورشی تقریباً غیر ممکن باشد؛ و به سرعت از طرف دستگاه‌های سرکوبگر حاکمیت سرکوب بشوند.

«وضعیت انقلابی» برای رویکرد انقلابی‌گری آنچنان است که لنین می‌گفت: «پائینی‌ها نخواهند و بالائی‌ها نتوانند» در صورتی که «وضعیت انقلابی» در رویکرد دموکراتیک زمانی است که «راه‌های اصلاحات برای جنبش‌های مطالباتی و جنبش‌های مدنی و جنبش‌های سیاسی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، توسط سرکوب حاکمیت توتالیتر بسته شده باشد». لذا تا زمانی که شرایط برای تحول از پائین توسط دو جبهه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به صورت دموکراتیک فراهم باشد، وضعیت انقلابی در جامعه تکوین پیدا نمی‌کند؛ و شاید بهتر باشد که اینچنین مطرح کنیم که انقلاب فرایندی است که از طرف حاکمیت‌های توتالیتر بر اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تحمیل می‌شود؛ یعنی برای اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران «انقلاب یک انتخاب نیست» بلکه یک اجبار است که جامعه به صورت غیر اختیاری وارد فرایند آن می‌شود. پس «انقلاب نمی‌کند، انقلاب می‌شود».

پر پیداست که در رویکرد انقلابی‌گری از آنجائیکه تمام دعاها برای آمین می‌باشد و از آنجائیکه استراتژی کسب قدرت سیاسی کلید واژه مانیفست اندیشه رویکرد انقلابی‌گری است، همچنین از آنجائیکه در رویکرد انقلابی‌گری حزب همه چیز می‌شود و تمامی جنبش‌های افقی اردوگاه بزرگ مستضعفین یدک حزب می‌شوند و جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به جای اینکه برای حقوق خودشان مبارزه کنند، وظیفه دارند که برای «کسب قدرت سیاسی حزب مبارزه نمایند» در نتیجه، در این رویکرد «حزب باید به صورت پیشاهنگی (نه پیشگامی) جدای از جنبش‌های برابری‌طلبانه و آزادی‌خواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تکوین پیدا کند»؛ یعنی در رویکرد انقلابی‌گری و پیشاهنگی جنبش‌ها برای حزب پیشاهنگ می‌باشند، نه حزب برای جنبش‌های تکوین یافته از پائین.

و - «جایگزینی دموکراتیک» با «جایگزینی انقلابی‌گری» متفاوت می‌باشد، چراکه در «جایگزینی دموکراتیک» جنبش‌های دموکراتیک تکوین یافته از پائین در عرصه فرایندهای صنفی و مدنی و سیاسی توسط «استحاله آگاهانه مرحله‌ای» جنبش‌های مطالباتی و آکسیونی (خیابانی) و مدنی و اعتراضی به صورت دینامیک به جنبش‌های اعتصابی تغییر می‌کنند. البته در عرصه همین پراکسیس دموکراتیک، این جنبش‌ها به صورت دینامیک تجربه دموکراسی هم می‌کنند و پروسس دموکراتیک خود در چارچوب غیر آنتاگونیستی به پیش می‌برند و در چارچوب فرهنگ دموکراتیک و نهادهای دموکراتیک و سنت دموکراتیک، آن‌ها به صورت دینامیک صاحب رهبری و سازمان‌گری می‌شوند. در صورتی که برعکس در «جایگزینی انقلابی‌گری» از

آنجائیکه پروسه جایگزینی در غیبت نهادهای دموکراتیک و فرهنگ دموکراتیک و اهداف دموکراتیک و سازمان‌گری دموکراتیک و فرایندهای مرحله‌ای دموکراتیک به صورت دفعی و خودجوش و توده‌وار و امتیزه و بدون سازماندهی و رهبری دینامیک شکل می‌گیرد، همین خودویژگی پروسس «جایگزینی انقلابی‌گری» باعث می‌شود که پروسس «جایگزینی انقلابی‌گری» همیشه همراه با خشونت فراگیر همراه باشد، لذا به این دلیل است که لنین «انقلاب را در هم شکستند ماشین قدرت حاکمیت تعریف می‌کند».

البته خود همین خودویژگی‌های «رویکرد انقلابی‌گری» باعث می‌گردد تا شرایط برای تزریق خشونت از بالا توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر حاکمیت هم فراهم بشود، چراکه دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر حاکمیت در شرایط به خشونت کشیده شدن خیزش‌های توده‌ای بدون رهبری و بدون سازمان‌گری دینامیک راحت‌تر می‌توانند آنها را سرکوب نمایند؛ و بدین ترتیب است که عمر خیزش‌های انقلابی‌گری در جامعه ایران حداکثر ده روز باشد. در صورتی که برعکس در پروسس «جایگزینی دموکراتیک» به علت اینکه «شیوه دموکراتیک بر مبارزه دموکراتیک حاکم می‌باشد» همین امر باعث می‌گردد تا «شرایط برای درازمدت شدن مبارزه دموکراتیک فراهم بشود». طبیعی است که بزرگترین مشکل حاکمیت‌های دسپاتیزم در برابر جنبش‌های دموکراتیک همین درازمدت و فرسایشی شدن مبارزه جنبش‌های دموکراتیک می‌باشد. در نتیجه حاکمیت فقهانی از هر طریقی از جمله «کادری‌گری» یا «کادرنی» یا «بالا بردن هزینه مبارزه نهادهای مستقل دموکراتیک» و یا «ساختن نهادهای موازی دولتی و زرد در برابر آنها و غیره» در ۴۰ سال گذشته تلاش کرده است تا عمر جنبش‌های دموکراتیک اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را کاهش دهند.

ز - «مقاومت دموکراتیک» با «مقاومت انقلابی‌گری» متفاوت می‌باشد، چراکه در «مقاومت دموکراتیک» به علت سازمان‌گری دموکراتیک و وجود نهادهای دموکراتیک و شیوه مبارزه دموکراتیک و تجربه و سنت و فرهنگ دموکراتیک و فرایندهای سه مرحله‌ای صنفی و مدنی و سیاسی دموکراتیک باعث می‌گردد تا «مقاومت دموکراتیک» در سه فرایند، «مقاومت فرهنگی»، «مقاومت سیاسی» و «مقاومت عملی» تکوین و ظهور پیدا کند. در صورتی که در «مقاومت انقلابی‌گری» به علت اینکه این رویکرد در غیبت مبارزه دموکراتیک صنفی و مدنی و سیاسی و در غیبت سازماندهی و رهبری دینامیک دموکراتیک و در غیبت نهادهای و فرهنگ و سنت و تجربه دموکراتیک به انجام می‌رسد، تنها «شکل مقاومت» صورت اعتراض و آکسیونی یا تظاهراتی یا عملیاتی انهدامی و دفاعی و حداکثر تبلیغی خواهد داشت.



شرایط تندپیچ تاریخ ایران راهی جز این ندارند مگر اینکه به جای تکیه دینامیک و درون‌ذات به جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، به کمک نیروهای خارجی چشم بدوزند، لذا همین رویکرد جریان‌های انقلابی‌گر خارج‌نشین که دور از شتر خوابیده‌اند و پیوسته برای جامعه ایران خواب آشفته می‌بینند، در این شرایط می‌تواند به عنوان سم قاتل جنبش‌های دموکراتیک جامعه ایران باشد؛ و صد البته در تحلیل نهائی همین خواب‌های آشفته خارج‌نشینان عامل سکتاریست خود این جریان‌های خارج‌نشین نسبت به جامعه ایران می‌شود.

گفتمان سازی‌های بوق‌های تبلیغاتی امپریالیسم خبری اعم از رسانه‌های «بی بی سی» و «صدای آمریکا» و «من و تو» (که بودجه‌اش توسط پنتاگون و وزارت دفاع امپریالیسم آمریکا تأمین می‌گردد) و «راديو فردا» و دیگر رسانه‌های وابسته سلطنت‌طلبان (که در این شرایط از رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی، دوران طلائی برای ملت ایران می‌سازند) و غیره و غیره که همه در چارچوب سیاست «رژیم - پنج» دولت نیمه فاشیست آمریکا و رژیم صهیونیستی و آپارتاید و انسان‌کش و کودکش اسرائیل و رژیم ارتجاعی سلمان در عربستان سعودی، در تندپیچ امروز جامعه ایران، دارای همان جوهر ضد منافع اردوگاه بزرگ مستضعفین و جنبش‌های دموکراسی‌خواهانه و برابری‌طلبانه جامعه ایران می‌باشند؛ بنابراین در این شرایط تندپیچ تاریخ ایران هرگز نباید جنبش‌های دموکراتیک جامعه ایران محلل به قدرت رسیدن جریان‌های خارج‌نشین طرفدار سیاست «رژیم - پنج» مثلث شوم ترامپ - نتانیا هو - سلمان بشوند.

یادمان باشد که کسب قدرت سیاسی از طریق سیاست «رژیم - پنج» ترامپ - نتانیا هو - سلمان، باعث بی‌اراده خواندن جامعه ایران و اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌شود. لذا چگونه می‌توان در این شرایط حساس تاریخ ایران با بی‌اراده شمردن توده‌های ایران و تکیه کردن بر سیاست‌های تجاوزگرانه و یاغی‌گرانه امپریالیستی دولت نیمه فاشیستی ترامپ، «حکومتی مردمی» در جامعه ایران بر پا کرد؟ عنایت داشته باشیم که «دموکراسی» عبارت است از «حاکمیت مردم بر مردم توسط مردم و برای مردم»؛ به عبارت دیگر پایه اصلی دموکراسی در هر جامعه‌ای «مردم» می‌باشند که با اراده خودآگاهانه خود توسط «انتخابات آزاد»، برابری شهروندان و آزادی شهروندان و حق تعیین سرنوشت توسط خود شهروندان که پایه‌های اصلی دموکراسی می‌باشند، ممکن می‌سازند.

ی - «توزیع قدرت» در رویکرد دموکراتیک مانند «انتقال قدرت» صورتی «عمودی» دارد نه «افقی»، زیرا در رویکرد دموکراتیک «توزیع قدرت» و «انتقال قدرت» از طریق «دموکراسی عمودی» صورت می‌گیرد نه «دموکراسی افقی»، آنچنانکه لیبرال دموکراسی

ح - در «مبارزه دموکراتیک»، بر عکس «مبارزه انقلابی‌گری»، مبارزه صورت «دومو لفه ای برابری طلبانه و دموکراسی خواهانه» دارد. در نتیجه همین «جوهر دو مؤلفه‌ای مبارزه دموکراتیک» علاوه بر اینکه باعث می‌گردد تا دوجبهه بزرگ «جنبش آزادی خواهانه و برابری طلبانه، اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران»، در پیوند و ائتلاف با همدیگر در مسیر یک راه پیمائی طولانی یا مبارزه دراز مدت قرار بگیرند، باعث «پیوند مبارزه ضد استبدادی و ضد امپریالیستی» در این شرایط تند پیچ فرابحران‌های داخلی و منطقه‌ای و بین‌المللی بشود؛ و همچنین مبارزه سوسیالیستی یا ضد سرمایه‌داری، یا ضد استثمار، با مبارزه ضد استبدادی و ضد استثمار پیوند پیدا کند. در صورتیکه در «مبارزه انقلابی‌گری»، به علت اینکه این مبارزه در خلاء اهداف و فرهنگ و رویکرد دموکراتیک صورت می‌گیرد، «مبارزه صورت تک مؤلفه‌ای و انتاگونستی و انهدامی دارد»؛ و بهمین دلیل این گونه مبارزات همیشه با شعار «مرگ» و «سرنگونی» و غیره شروع می‌شود؛ و البته در پایان هم به موازات «بالا بردن مکانیکی هزینه مبارزه خود»، با سرکوب و اعدام و رکود و غیره به پایان می‌رسد؛ و باز در همین رابطه است که بر عکس «مبارزه دموکراتیک» که پیوسته «گذشته و حال و آینده، مبارزه به صورت زنجیری بهم متحد می‌باشند»، در مبارزه انقلابی‌گری، این پیوستگی سترون و عقیم می‌باشد؛ و هرگز «نه بلحاظ افقی و نه بلحاظ عمودی، این خیزش‌ها و شورش‌ها در پیوند دیالکتیکی با یکدیگر نمی‌باشند»؛ یعنی در نهایت هر خیزش انقلابی‌گری، مجبور است در هر مرحله‌ای برای باز تولید از صفر شروع کند.

ط - «پیوند دینامیک» در عرصه «مبارزه دموکراتیک» یکی از اصول رکن این گفتمان و رویکرد می‌باشد؛ زیرا در رویکرد دموکراتیک، هم سازماندهی و هم رهبری و هم تکوین نهادهای دموکراتیک به صورت خودجوش و درون‌ذات صورت می‌گیرد نه توسط تزریق نیروهای پیشاهنگ. لذا همین خودویژگی مبارزه دموکراتیک باعث می‌گردد تا جنبش‌های دموکراتیک اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران چه مؤلفه جبهه برابری‌طلبانه پائینی این اردوگاه و چه مؤلفه جبهه آزادی‌خواهانه بدنه این اردوگاه، با هر گونه تجاوز نظامی و تحریم اقتصادی توسط مثلث شوم ترامپ - نتانیا هو - سلمان در چارچوب سیاست «رژیم - پنج» دولت نیمه فاشیست ترامپ، در این شرایط فرابحران‌های داخلی و منطقه‌ای و بین‌المللی مخالفت نمایند و هر گونه حمایت از تجاوز نظامی و تحریم اقتصادی این مثلث شوم توسط جریان‌های خارج‌نشین بی‌درد خیانت به مردم ایران تعریف کنند. از آنجائیکه در رویکرد انقلابی‌گری طرفداران این رویکرد جهت دستیابی به «قدرت سیاسی» که شاهراه تمامی مانیفست سیاسی و عملی و نظری و اقتصادی و اجتماعی آنها می‌باشد، در تحلیل نهائی در این





سرمایه‌داری مغرب زمین تبلیغ می‌کند، لذا با عنایت به اینکه «دموکراسی عمودی» (برعکس دموکراسی افقی) نیازمند به نهادهای دموکراتیک تکوین از پائین، من جمله «شوراهای خودجوش» (نه شوراهای حکومتی تزریق کرده از بالا) می‌باشد، طبیعی است که دستیابی به «دموکراسی عمودی» بدون شوراهای خلقی فراگیر و همگانی تکوین یافته از پائین امکان‌پذیر نمی‌باشد.

باری، در این رابطه است که هر گونه انتقال قدرت به صورت دخالت نظامی نیروهای خارجی در چارچوب سیاست «رژیم - چنج» مثلث شوم ترامپ - نتانیاو - سلمان، از چاله بیرون آمدن و به چاه افتادن می‌باشد. فراموش نکنیم که خمینی در سال ۵۷ در رابطه با طرح آلترناتیو رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی می‌گفت: «اگر یزید و شمر هم جانشین شاه بشوند، بهتر از شاه و رژیم پهلوی می‌باشند». پر پیداست که اینگونه آلترناتیوسازی برای رژیم توتالیتر حاکم نشان دهنده فرجامی سیاه‌تر از وضعیت فعلی برای جامعه ایران می‌باشد. آنچنانکه ۴۰ سال است که جامعه نگون‌بخت ایران در حال تجربه کردن این فرجام سیاه‌تر از گذشته می‌باشند. تجربه «دموکراسی وارداتی» توسط سیاست امپریالیستی «رژیم - چنج» نئوکان‌های بوش پدر و پسر و تجاوز و اشغال نظامی امپریالیسم آمریکا در افغانستان و عراق و لیبی خود معرف محصول نهائی سیاست «رژیم - چنج» بولتون و ترامپ و پمپئو و نتانیاو و سلمان برای مردم نگون‌بخت ایران می‌باشد.

ک - اختاپوس هزار سر سرمایه‌داری جهانی آمریکا در شرایط فعلی که هژمونی جهانی او در حال افول می‌باشد، توسط سلطه بر نظام بانکداری جهانی و حق وتوئی که در صندوق بین‌المللی پول و همچنین هژمونی نظامی که بر ارتش‌های جهان سرمایه‌داری دارد، در این تندپیچ فرابحران‌های جهانی و منطقه‌ای و داخلی ایران تلاش می‌کنند تا توسط تحریم‌های همه جانبه اقتصادی بر جامعه مظلوم ایران، جهت سیاست «رژیم - چنج» و نظامی‌گری مثلث شوم ترامپ - نتانیاو - سلمان بسترسازی کنند. غافل از اینکه آنچنانکه در تحریم اقتصادی ۱۲ ساله نئوکان‌ها بر مردم مظلوم عراق دیدیم، هرگز و هرگز تحریم‌های اقتصادی امپریالیستی جهان سرمایه‌داری نتوانست رژیم سیاسی یک کشور را (هر چند هم که مثل صدام حسین دیکتاتور و توتالیتر هم باشد) سرنگون نماید. پر واضح است که حداقل دستاورد تحریم‌های اقتصادی ۱۲ ساله اختاپوس هزار سر سرمایه‌داری جهانی آمریکا بر ملت مظلوم عراق کشته شدن بیش از ۵۰۰ هزار کودک عراقی از فقر و گرسنگی و تحریم دارو و غیره بوده است. بدون تردید در این شرایط تحریم اقتصادی مردم مظلوم ایران توسط سرمایه‌داری جهانی، به وسیله سیاست‌های عوام‌فریبانه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم به توده‌ها و جامعه نگون‌بخت ایران منتقل خواهد شد. همچنین به همین دلیل است که تحریم‌های اقتصادی امپریالیسم آمریکا نه تنها باعث سرنگونی حاکمیت مطلقه فقه‌ای نخواهد شد، بلکه برعکس بستر ساز مظلوم‌نمائی و کاهش تضادهای درونی حاکمیت و کسب مشروعیت از دست رفته و شرایط

برای بسیج توده‌ها و سرکوب جنبش‌های آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه ایران فراهم می‌کند.

ل - لیبرال - دموکراسی آمریکا که بر سه پایه «پول و رسانه و دنانت» استوار می‌باشد، همراه با رژیم صهیونیستی اشغال‌گر و نژادپرست و کودک‌کش اسرائیل و رژیم ارتجاعی سلمان در عربستان سعودی، با تکیه بر امپریالیسم رسانه توسط بوق‌های تبلیغاتی خود از «صدای آمریکا» تا «من و تو» و «رادیو فردا» و «بی بی سی» و رسانه‌های سلطنت‌طلبان و غیره، در این تندپیچ فرابحران‌های منطقه‌ای و داخلی و بین‌المللی تلاش می‌کنند تا به آلترناتیوسازی جریان‌های خارج‌نشین حامی سیاست «رژیم - چنج» مثلث شوم ترامپ - نتانیاو - سلمان (که در رأس آنها سلطنت‌طلبان به جا مانده از رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی می‌باشند) در برابر حاکمیت مطلقه فقه‌ای بپردازند، پر واضح است که این گونه آلترناتیوسازی‌ها توسط امپریالیسم خبری تحت سلطه صهیونیست بین‌المللی در این شرایط نمی‌توانند برای جامعه ایران دستاورد دموکراسی به همراه داشته باشد، همچنین آفت بزرگ امروز طیف اپوزیسیون خارج‌نشین این است که در چارچوب استراتژی «کسب قدرت سیاسی» خود، «همه چیز را در براندازی حکومت خلاصه می‌کنند» و توسط سیاست‌های تفرقه‌افکنانه و تجزیه‌طلبانه تلاش می‌کنند تا با «دین‌ستیزی و عرب‌ستیزی و غیره، همبستگی ملی و منطقه‌ای خلق مظلوم ایران را به چالش بکشند.»

عنایت داشته باشیم که «بدون همبستگی ملی و منطقه‌ای، جنبش‌های برابری‌طلبانه و دموکراسی‌خواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران هرگز و هرگز نمی‌توانند به اهداف درازمدت دموکراتیک خود دست پیدا کنند. همزیستی مسالمت‌آمیز ملی و منطقه‌ای تنها در چارچوب همبستگی ملی و منطقه‌ای برای اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران حاصل می‌شود». همچنین «بازسازی هویت ایرانی» در این شرایط بحرانی تنها توسط «همبستگی قومی و مذهبی و اجتماعی جامعه رنگین کمان ایران ممکن شدنی می‌باشد» نفرت‌سازی ملی و مذهبی و قومی و نژادی بزرگترین آفتی هستند که همبستگی‌های ملی و منطقه‌ای مردم ایران را در این شرایط به چالش می‌کشند. ❁

پایان



# انتخابات مجلس عراق

## و بازتاب‌های

## داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی آن

تجزیه این کشور و به هم خوردن هیرارشی اجتماعی عراق می‌باشد.

باری، انتخابات عراق در شرایطی انجام گرفته است که در عرصه منطقه، جنگ داخلی سوریه و تضاد هژمونیک منطقه‌ای بین رژیم مطلقه فقه‌ای از یکطرف و رژیم ارتجاعی عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی و متکی بر آپارتاید و اشغال‌گر و معتقد به پاکسازی قومی و مذهبی و تروریست دولتی و کودککش و ضد انسان اسرائیل از طرف دیگر شعله‌ور می‌باشند و کوره پنج جنگ نیابتی منطقه خاورمیانه هنوز داغ است و شکست مسلم امپریالیسم آمریکا در تجاوز نظامی به افغانستان و عراق و لیبی و سوریه و کردستان عراق و شورای همکاری خلیج فارس و یمن و حتی ترکیه رجب طیب اردوغان و عفرین سوریه، یاغی‌گری ترامپ را به اوج خود رسانیده است و اوج‌گیری تضاد بین خلق فلسطین و صهیونیست متجاوز و اشغال‌گر و نژادپرست و کودککش اسرائیل به خصوص از بعد از انتقال سفارت آمریکا به بخش شرقی بیت المقدس در چارچوب استراتژی یاغی‌گری ترامپ است که در این شرایط به عنوان بازوی نظامی صهیونیست‌ها جهت سرکوب خلق فلسطین عمل می‌کنند و کنگره آمریکا نقش سفارت رژیم صهیونیستی اسرائیل بازی می‌کند و نهادهای تصمیم‌گیری کشور آمریکا، منطقه اشغال شده صهیونیست‌های جهانی می‌باشند و کشتار خلق فلسطین (در روز نکبت یا روز ارض) و در راهپیمایی روز بازگشت (العوده) که عکس‌العمل مظلومانه مردم غزه نسبت به بازگشائی سفارت آمریکا در بیت المقدس پایتخت آینده کشور فلسطین بود، (که منهای کشته شدن بیش از ۱۱۰ نفر از مردم

انتخابات مجلس عراق در شرایطی انجام گرفته است که یاغی‌گری ترامپ و استراتژی شبه فاشیستی دولت شبه نظامی ترامپ کشور عراق و منطقه و عرصه بین‌المللی را در شرایط فرابحران سیاسی قرار داده است، چرا که در کشور عراق در فرایند پسااشکست داعش، دوران جدید سیاسی شروع شده است که مردم زخم‌خورده و فلاکت‌زده عراق از یکطرف هزینه انسانی و اقتصادی بیش از ۲۰ سال جنگ و خرابی سیاست جنگ‌طلبانه حزب بعث صدام حسین پرداخت می‌کنند و از طرف دیگر در حال پرداخت کردن هزینه ۱۵ سال سیاست تجاوزگرایانه و اشغال‌گرایانه امپریالیسم آمریکا به این کشور می‌باشند و مهمتر از همه امروز در برابر ویرانی‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی ۵ ساله حاکمیت خشن‌ترین و عقب مانده‌ترین جریان پیرو اسلام فقه‌ای و حکومتی تاریخ اسلام، یعنی داعش قرار دارند. همان جریانی که در طول ۵ سال حاکمیت خود بر این خطه، نه تنها زنان و مردان عراقی را به بردگی گرفتند و در بازار برده فروشی خود به فروش گذاشتند و نه تنها با کشت و کشتار و اعدام‌های قرون وسطائی، هویت اسلام فقه‌ای و اسلام حکومتی را به نمایش گذاشتند و نه تنها برای اقتصاد و بلاد این خطه جز ویرانی و بیابان‌های سوخته دستاوردی نداشته‌اند و نه تنها تمامی گذشته تاریخی و تمدنی و فرهنگی این خطه را به آتش کشیدند، بلکه مهمتر از همه اینکه این فرقه و جریان اسلام فقه‌ای و حکومتی برای همیشه تاریخ بشر «انسانیت را به چالش کشیدند» و نشان دادند که «اسلام فقه‌ای و اسلام حکومتی در هر شکل و فرقه مذهبی که باشند، چه متعلق به مذهب تسنن باشند و چه متعلق به مذهب تشیع باشند، اولین حقیقتی که قربانی حاکمیت فقه‌ای آنها می‌شود، خود انسان و انسانیت است»؛ زیرا در رویکرد و مذهب و شریعت اسلام فقه‌ای و اسلام حکومتی، «انسان در خدمت حکومت و فقه و شریعت می‌باشد» و یا به زبان عیسای مسیح «آن‌ها انسان را برای شنبه می‌خواهند نه (آنچنانکه عیسای مسیح می‌گفت) شنبه برای انسان»؛ و اسلام و دین و فقه و شریعت آنچنانکه پیامبر اسلام می‌خواست برای انسان (بعثت لاتمم مکارم الاخلاق) نمی‌خواهند، بلکه انسان را در راستای کسب و صیانت از حاکمیت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی خود تعریف می‌کنند.

باری، در چنین شرایطی است که ملت مظلوم عراق در فرایند پسادوران جنگ‌طلبانه صدام حسین و حزب بعث عراق و پسادوران تجاوز امپریالیسم آمریکا و پسااشکست فرقه و جریان داعش، تنها دستاوردی که از آن دوران سیاه و شوم سه مؤلفه‌ای فوق برایشان باقی مانده است، فقر و ویرانی و حاکمیت سیاسی فرقه‌گرایانه مذهبی و هویتی و هویت ملی فروپاشیده و تاخت و تاز کشورهای خارجی و منطقه‌ای برای غارت و سلطه و



مظلوم فلسطین توسط ارتش سرکوبگر رژیم آپارتاید اسرائیل، هزاران نفر زخمی و دستگیر شدند) شرایط فرابحران منطقه خاورمیانه را پیچیده‌تر ساخته است؛ و در عرصه بین‌المللی خروج امپریالیسم آمریکا از برجام و صف‌بندی جدید سیاسی بین اروپا و آمریکا و بین چین و روسیه با آمریکا و تلاش امپریالیسم آمریکا برای بازگرداندن هژمونی بین‌المللی از دست رفته خود و تلاش دولت نیمه فاشیست ترامپسم جهت غلبه بر بحران‌های اقتصادی و سیاسی داخلی خود و مقابله با دو دشمن استراتژیک اقتصادی و سیاسی خود یعنی چین و روسیه، همه و همه باعث گردیده است تا انتخابات مجلس عراق در این تندپیچ سیاسی داخلی و منطقه‌ای و بین‌المللی حامل بسی پیام‌ها برای جامعه باشد که تحلیل آن برای ما امری لازم و ضروری می‌باشد.

بنابراین در یک جمع‌بندی کلی انتخابات مجلس عراق دارای این خودویژگی‌ها می‌باشد:

۱ - مشارکت حداقلی مردم عراق در این انتخابات است که طبق آمار دولت عراق (برعکس انتخابات مجلس قبلی عراق) کمتر از ۴۴٪ افراد مشمول حق رأی در این انتخابات شرکت کرده‌اند که خود این مشارکت حداقلی مردم عراق در انتخابات مجلس عراق بیانگر این امر است که اکثریت ملت فلاکت‌زده و مظلوم عراق نسبت به تمامی جریان‌های داخلی که در راستای کسب قدرت سیاسی حاکم تلاش می‌کنند ناامید و مأیوس می‌باشند و هیچکدام از این جریان‌ها را به عنوان نماینده سیاسی خود نمی‌دانند؛ و حاکمیت فعلی و نظام سیاسی حاکم را مشکل‌گشای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی خود نمی‌شناسند. فساد فراگیر و چند لایه‌ای و ساختاری و سیستمی دستگاه حاکمیت عراق، همراه با فقر استخوان‌سوز همگانی و ویرانی و بیابان‌های سوخته پسا جنگ‌های صدام حسین و اشغال نظامی امپریالیسم آمریکا و حاکمیت سپاه داعش و فروپاشی هیرارشی اجتماعی جامعه عراق و حاکمیت رژیم فرقه‌گراییانه مذهبی و قومی، مشکلات کلیدی امروز جامعه عراق می‌باشند.

۲ - توزیع کرسی‌های مجلس عراق در این انتخابات (در مقایسه با انتخابات قبلی عراق) خود حامل پیام‌های روشن‌گری می‌باشد که همان ۴۴٪ شرکت کننده در این انتخابات برای مردم عراق به همراه آوردند، چراکه در این انتخابات: ائتلاف سائرون تحت رهبری مقتدی صدر توانست ۵۴ کرسی و ائتلاف الفتح تحت رهبری هادی العامری، (فرمانده حشد الشعبی، دست‌ساز سپاه قدس رژیم مطلقه فقه‌ای) توانست ۴۷ کرسی و ائتلاف النصر تحت رهبری حیدر العبادی توانست ۴۲ کرسی و ائتلاف دولت القانون تحت رهبری نوری المالکی توانست ۲۶ کرسی و حزب دموکرات کردستان تحت رهبری مسعود بارزانی توانست ۲۵ کرسی و ائتلاف الوطنیه تحت رهبری ایاد علاوی توانست ۲۱ کرسی و حزب تبار الحکمه تحت رهبری سید عمار حکیم توانست

۱۹ کرسی و حزب اتحاد میهنی کردستان تحت رهبری کوسرت رسول (جانشین جلال طالبانی) توانست ۱۸ کرسی بدست بیاورند؛ و البته بقیه کرسی‌ها بین جریان و افراد مستقل دیگر تقسیم شده‌اند.

آنچه در مقایسه تقسیم این کرسی‌ها در این انتخابات با تقسیم کرسی‌ها در انتخابات قبلی عراق قابل توجه است اینکه، در انتخابات قبلی آرایش کرسی‌ها در چارچوب رهبری این جریان‌ها عبارت بودند از: اول نوری المالکی با ۹۲ کرسی، دوم - مقتدی صدر با ۲۴ کرسی، سوم - عمار حکیم با ۲۹ کرسی، چهارم - اسامه النجیفی با ۲۳ کرسی، پنجم - ایاد علاوی با ۲۱ کرسی، ششم - مسعود بارزانی با ۱۹ کرسی و هفتم - جلال طالبانی با ۱۹ کرسی.

در صورتی که در این انتخابات آرایش اخیر کاملاً به هم ریخته شده است، چراکه در این انتخابات اول - مقتدی صدر با ۵۴ کرسی، دوم - هادی العامری با ۴۷ کرسی، سوم حیدر العبادی با ۴۲ کرسی و چهارم - نوری المالکی با ۲۶ کرسی و پنجم - مسعود بارزانی با ۲۵ کرسی و ششم - ایاد علاوی با ۲۱ کرسی و هفتم - سید عمار حکیم با ۱۹ کرسی می‌باشند.

برای تحلیل پیام تقسیم کرسی‌ها در دو انتخابات مجلس عراق، باید قبل از هر چیز به مشخصه سیاسی رویکرد رهبر جریان‌های فوق عنایت کنیم که در این رابطه می‌توانیم به مشخصات رویکرد مقتدی صدر رهبر ائتلاف سائرون اشاره کنیم که در این انتخابات توانست ۵۴ کرسی به دست بیاورد و البته ائتلاف سائرون، ائتلاف بین جیش المهدی مقتدی صدر با حزب کمونیست عراق می‌باشد که این دو جریان در انتخابات فوق توسط شعار «مبارزه با فقر» و «مبارزه با فساد بالائی‌ها» و «مبارزه با نیروهای خارجی مداخله‌گر در عراق» توانستند حمایت حاشیه تولید عراق را به خود جذب کنند؛ که البته توجه به جوهر شعارهای فوق و توجه به ماهیت جریان‌های ائتلاف کننده سائرون و توجه به حامیان حاشیه تولید آنها نشان دهند «ماهیت پوپولیستی ائتلاف سائرون» می‌باشد.

مقایسه ۵۴ کرسی سائرون در این انتخابات با ۳۴ کرسی جریان مقتدی صدر در دوره قبل انتخابات عمومی مجلس عراق نشان دهنده این واقعیت است که پوپولیسم به عنوان یک آفت فراگیر جنبش مردم عراق را در این شرایط تهدید می‌کند. قابل ذکر است که پوپولیسم به خصوص در فرایند پسا فروپاشی سوسیالیسم دولتی بلوک شرق و یکه سواری نظام سرمایه‌داری تقریباً برای تمامی کشورهای جهان و منوط شدن هژمونی امپریالیسم آمریکا در عرصه نظم بین‌المللی و فراگیر شدن فقر عمومی در کشورهای پیرامونی و حتی در حاشیه تولید کشورهای متروپل، به صورت یک اپیدمی بین‌المللی جنبش توده‌ها و زحمتکشان شهر روستای این کشورها را تهدید می‌کند. بطوریکه امروز شاهدیم



که حتی در کشور آمریکا که مناسبات تمام عیار کاپیتالیسم عریان حاکم می‌باشد، هیولای ترامپیسم نماینده بخش هار سرمایه‌داری یعنی امپریالیسم مالی - نظامی به صورت هیولای پوپولیسم ستیزه‌گر ظهور پیدا کرده است.

بنابراین پیروزی سائرون یا ائتلاف جیش المهدی با حزب کمونیست عراق که از جانب نیروهای حاشیه تولید عراق حمایت می‌شوند و شعار «مبارزه با فقر و فساد حاکم و نیروهای مداخله‌گری خارجی اعم از امپریالیسم آمریکا و رژیم مطلقه فقهاتی در دستور کار خود دارند»، خود معرف ظهور هیولای پوپولیسم در کشور فقرزده و جنگ‌زده عراق در این شرایط فرا بحرانی می‌باشد. مخالفت سائرون و مقتدی صدر با نیروی‌های مداخله‌گر خارجی (که در رأس آنها مخالفت با حضور نظامی امپریالیسم آمریکا و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در عراق می‌باشد) از آنجائیکه خود مقتدی صدر به جای اعتقاد به «شیعه - عربی» معتقد به «عرب - شیعه‌ای» می‌باشد، همین رویکرد مقتدی صدر مبین آن است که ائتلاف سائرون در این شرایط مخالف سر سخت حضور نظامی رژیم مطلقه فقهاتی در عراق می‌باشد؛ و از آنجائیکه در رویکرد مقتدی صدر و سائرون «حشد الشعبی تحت رهبری هادی العامری (که در این انتخابات توانست تحت عنوان ائتلاف الفتح، با کسب ۴۷ کرسی در مقام دوم پس از سائرون مقتدی صدر قرار گیرد) دست‌ساز سپاه قدس و نماینده دخالت و حضور نظامی رژیم مطلقه فقهاتی در عراق هستند»، بدون شک در مجلس جدید عراق، چالش فوق به صورت چالش بین مقتدی صدر و هادی العامری تبلور پیدا خواهد کرد که البته در این عرصه از طرف دولت القانون نوری المالکی (که برعکس انتخابات قبلی که با ۹۲ کرسی در رأس قرار داشت در این انتخابات با ۲۶ کرسی در پائین جدول قدرت قرار گرفته است) حمایت می‌شود؛ و در همین رابطه است که از آنجائیکه هیچکدام از جریان‌ها و ائتلاف‌های فوق نتوانسته‌اند در این انتخابات به اکثریت مطلق کرسی‌های مجلس دست پیدا کنند، لذا جهت تعیین و انتخاب دولت و نخست وزیر نیازمند به ائتلاف جدید در بین ائتلاف‌های فوق می‌باشند. در نتیجه همین ضرورت ائتلاف‌های جدید برای تعیین دولت باعث گردیده است تا در فرایند پساانتخابات فوق، دو صف‌بندی جدید در بین ائتلاف‌های فوق بوجود بیاید.


صف اول: تلاش رژیم مطلقه فقهاتی جهت ایجاد ائتلاف بین ائتلاف الفتح (تحت رهبری هادی العامری فرمانده حشد الشعبی دست‌ساز سپاه قدس رژیم مطلقه فقهاتی) با ائتلاف دولت القانون (تحت رهبری نوری المالکی که در این انتخابات توانست ۲۶ کرسی ب‌دست بیاورد) و حزب تیار الحکمه (تحت رهبری سید عمار حکیم که در این انتخابات توانست ۱۹ کرسی به دست بیاورد) و حزب اتحادیه میهنی کردستان

(تحت رهبری کوسرت که توانست در این انتخابات ۱۸ کرسی به دست بیاورد) و ائتلاف النصر (تحت رهبری حیدر العبادی که در این انتخابات توانست ۴۲ کرسی به دست بیاورد) می‌باشد. بدون تردید در صورت تحقق این ائتلاف مهمترین مشخصه سیاسی این صف آن است که از حضور نظامی و سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی و استمرار موجودیت حشد الشعبی بازوی نظامی سپاه قدس در عراق حمایت خواهد شد و تنها در این صورت است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌تواند بازنده این انتخابات نباشد.

صف دوم: ائتلافی است که با حمایت امپریالیسم آمریکا و عربستان سعودی در عراق در حال شکل‌گیری می‌باشد که شامل ائتلاف النصر حیدر العبادی و الوطنیه ایاد علاوی و حزب دموکرات کردستان مسعود بارزانی می‌شوند. بدون تردید در صورت موفقیت این ائتلاف در تعیین دولت و کابینه، مهمترین مشخصه این صف مبارزه با حضور و دخالت رژیم مطلقه فقهاتی و مبارزه با موجودیت حشد الشعبی و سپاه قدس در عراق است.

باری، در چارچوب تحلیل فوق از انتخابات عراق است که می‌توان دریافت که نظام سیاسی به اصطلاح دموکراسی حاکم بر کشور عراق (که از بعد از تجاوز و اشغال نظامی امپریالیسم آمریکا توسط جناح هار امپریالیسم آمریکا در کشور عراق به صورت دست‌ساز و تزریقی تکوین پیدا کرده است) مانند دموکراسی لبنان و دموکراسی رژیم صهیونیستی اسرائیل، یک «دموکراسی قومی و مذهبی و هویتی» می‌باشد نه «دموکراسی شهروندی». بر این مطلب بیافزاییم که هر چند در دیسکورس نظام‌های سیاسی هنوز تعریف مشخص مورد توافق نظریه‌پردازان در باب دموکراسی وجود ندارد، با همه این احوال بین نظریه‌پردازان در باب دو مشخصه اصلی دموکراسی توافق وجود دارد؛ که این دو مشخصه مورد توافق نظریه‌پردازان در باب دموکراسی عبارتند از:

الف - حقوق شهروندی برابر.

ب - حق تعیین سرنوشت همگانی. 

ادامه دارد



## در سه فرایند «سازمانی»، «جنبشی» و «حزبی»

طبقاتی‌اش به صورت فراگیر و جمعی می‌باشد با پراکسیس سیاسی و اجتماعی جنبش دانشجویی یا جنبش معلمان و جنبش کارمندان و جنبش مزدبگیران و جنبش زنان و غیره متفاوت می‌باشد. عنایت داشته باشیم که در طول ۷۷ سال گذشته (از شهریور ۲۰ الی الان) که جنبش سازمان‌یافته اپوزیسیون سیاسی ایران شکل گرفته است، پیوسته در راستای سازماندهی گروه‌های اجتماعی و جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و در رأس آنها جنبش کارگری ایران، جنبش پیشاهنگی ایران (در مؤلفه‌های سه گانه استراتژی پیشاهنگی اعم از مؤلفه تحزب‌گرایانه حزب طراز نوین لنینیستی یا مؤلفه چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای و یا ارتش خلقی مائونیستی) پیوسته در تعریف پراکسیس سیاسی اجتماعی برای گروه‌های اجتماعی جامعه ایران (و در رأس آنها طبقه کارگر ایران) به صورت الگوبرداری و انطباقی عمل کرده‌اند، به همین دلیل تمامی برنامه‌های عملی و نظری نسخه شده توسط جریان‌های سیاسی اپوزیسیون در ۷۷ سال گذشته برای جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران کپی - پیست شده از نسخه‌های تجربه شده احزاب و جریان‌های سیاسی جوامع دیگر بوده است، در نتیجه همین برخورد انطباقی باعث گردیده است تا در طول ۷۷ سال گذشته هیچکدام از این جریان‌ها نتوانند به پراکسیس سیاسی - اجتماعی تطبیقی رشد دهنده برای این جنبش‌ها که معلول تکیه بر تحلیل مشخص از شرایط مشخص می‌باشد دست پیدا کنند. البته در مقاطعی مثل نهضت ملی کردن صنعت نفت تحت رهبری دکتر محمد مصدق هم که جنبش سیاسی ایران توانسته‌اند به پراکسیس سیاسی

خلاء خودسازماندهی افقی و موازی همراه با خلاء رهبری درون‌جوش، همه و همه معلول همین فقدان کادرهای همه جانبه خودساخته در پراکسیس طبقاتی جنبش کارگران ایران می‌باشد؛ و به همین دلیل است که در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم پس از اینکه سردمداران رژیم مطلقه فقهاتی (از بعد از ۱۷ شهریور ۵۷ با ورود جنبش سراسری طبقه کارگر ایران به عرصه جنبش ضد استبدادی تحت هژمونی کارگران صنعت نفت ایران) توانستند با سوار شدن بر دوش طبقه کارگران ایران، رژیم توتالیتار و کودتائی پهلوی را به زانو درآورند، از فردای انقلاب ضد استبدادی ۵۷ الی الان، جهت اخته کردن جنبش کارگری ایران به صورت مهندسی شده و نرم (در زیر شعار «خدا هم کارگر است») کوشیدند که با حذف سرهای جنبش کارگری ایران، این جنبش را اخته نمایند. البته رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر آن در طول ۴۰ سال گذشته در این رابطه موفق بوده است، چراکه با حذف نیروهای اکتیو جنبش کارگری توانسته‌اند موتور جنبش کارگری ایران را دچار بحران درونی بکنند. داوری ما در این رابطه بر این امر قرار دارد که علت موفقیت رژیم مطلقه فقهاتی در سرکوب مهندسی شده و نرم جنبش کارگری ایران در ۴۰ سال گذشته به علت پتانسیل رژیم مطلقه فقهاتی نیست بلکه به دلیل فقدان و ضعف جنبش کارگری در پرورش کادرهای همه جانبه است. البته همین ضعف جنبش کارگری در پرورش کادرهای همه جانبه باز معلول همان ضعف پراکسیس (مبارزه طبقاتی و کار مشخص آگاهانه جهت تغییر جامعه و جهان و خود) طبقه کارگر ایران در ۴۰ سال گذشته می‌باشد.

فراموش نکنیم که آنچه‌انکه در بحث‌های تئوریک «پراکسیس انسان‌ساز یا پراگماتیست؟» مطرح کردیم، در تعیین مصداقی «پراکسیس به عنوان عمل آگاهانه جهت تغییر جهان و جامعه و خود هر گروه اجتماعی جامعه بزرگ ایران باید به صورت کنکریت و مشخص مصداق عینی پراکسیس اجتماعی برای گروه اجتماعی خاص خود تعریف نماید» به عبارت دیگر در تعریف پراکسیس مصداقی هرگز نباید با رویکرد اسکولاستیکی یک مصداق مشخص برای همه گروه‌های اجتماعی جامعه ایران یا اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تعریف نماییم، به عبارت دیگر شاید بهتر باشد که اینچنین مطرح کنیم که پراکسیس یا عمل آگاهانه برای تغییر جامعه و جهان و خود هر چند دارای یک تعریف کلی عام و مجرد می‌باشد ولی در عرصه تعیین مصداقی مشخص و کنکریت هر گروه اجتماعی می‌بایست در چارچوب تحلیل مشخص از شرایط مشخص عینی و ذهنی خاص خود به تعریف کنکریت و مشخص از پراکسیس سیاسی اجتماعی یا عمل آگاهانه خود جهت تغییر جامعه و جهان و خود بپردازد و در همین رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که مثلاً مصداق مشخص پراکسیس سیاسی اجتماعی برای جنبش کارگری ایران که همان مبارزه



اجتماعی تطبیقی دست پیدا کنند با مخالفت این جریان‌های پیشاهنگی روبرو شده است، مثل مخالفت حزب توده با مصدق در جریان نهضت ملی کردن صنعت نفت و غیبت این حزب در روز ۲۸ مرداد ۳۲ جهت مقابله با کودتای امپریالیستی بر علیه مصدق.

به هر حال با عنایت به این حقیقت است که «مهم‌ترین عامل اعتلاءبخش حرکت همه جریان‌های سیاسی و همه جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، کشف پراکسیس تطبیقی و کنکریت سیاسی - اجتماعی جامعه ایران در مقاطع مختلف در چارچوب تحلیل مشخص از شرایط مشخص می‌باشد»؛ بنابراین از آنجائیکه در «فرایند سازمانی استراتژی پیشگامی»، ما نتوانستیم به کشف مشخص این پراکسیس دست پیدا کنیم، در نتیجه همین امر باعث گردید تا به موازات بسته شدن فضای سیاسی جامعه و حاکمیت استراتژی چریک‌گرایی و ارتش خلقی تحت هژمونی سازمان مجاهدین خلق و عریان شدن تیغ سرکوب در دست زنگار مست، تشکیلات از درون دچار بحران تشکیلاتی بشود که حامیان استراتژی پیشاهنگی و چریک‌گرایی و سازمان مجاهدین خلق در این بحران درون تشکیلاتی با علم کردن شعار «مبارزه مسلحانه به عنوان تنها پراکسیس سیاسی - اجتماعی» توانستند بخشی از نیروهای این جریان را با خود ببرند.

باری بدین ترتیب بود که به موازات فراگیر شدن بحران درون تشکیلاتی، ما مجبور به آسیب‌شناسی جدی این حرکت شدیم، البته مهمترین دغدغه نظری و عملی ما کشف پراکسیس تطبیقی و کنکریت سیاسی - اجتماعی بود که بالاخره سنتز نهائی آن آسیب‌شناسی ورود به «فرایند جنبشی» از سال ۸۸ در لوای «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران» و «نشر مستضعفین به عنوان ارگان عقیدتی سیاسی» این مرحله بود. در پروسس ورودی ما به «فرایند جنبشی» (که از سال ۸۶ آغاز شد و پس از دو سال در خرداد ماه سال ۸۸ این پروسس روند برونی خود را توسط نشریه الکترونیکی نشر مستضعفین به عنوان ارگان عقیدتی - سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران آغاز کرد) اولین موضوع محوری که برای ما مطرح گردید این بود که آیا رویکرد سیاسی - اجتماعی کوتاه‌مدت و درازمدت ما در خصوص جامعه ایران، در راستای انقلاب سیاسی است یا انقلاب اجتماعی؟

علت طرح محوری این سؤال در سرآغاز پروسس تکوین فاز جنبشی حرکت ما در سال ۸۶ به این خاطر بود که در جمع‌بندی علل و دلایل بحران فراگیر درونی حرکت ما در سال‌های ۵۹ و ۶۰ به این اصل رسیدیم که از همان سال ۵۸ که فاز سازمانی حرکت ما به صورت برونی تکوین پیدا کرد، دو رویکرد متناقض در تشکیلات ما به صورت سراسری ظهور پیدا کردند.

رویکرد اول، رویکرد مؤسسی بود که از آنجائیکه معتقد به انقلاب

اجتماعی توسط جنبش‌های پیشرو (اردوگاه مستضعفین ایران) از پائین بودند و در این رابطه استراتژی تکیه بر انقلاب سیاسی در چارچوب کسب قدرت سیاسی حاکم رد می‌کردند، دلیل آنها هم این بود که آنچنانکه در طول ۷۷ سال گذشته جریان‌های سیاسی پیشاهنگی در سه مؤلفه مختلف تحزب‌گرایانه لنینیستی و چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای و ارتش خلقی مائونیستی جامعه ایران عمل کرده‌اند، تمامی این جریان‌ها در راستای رویکرد انقلاب سیاسی خود پیوسته در جهت کسب قدرت سیاسی حاکم کرده‌اند و همین تلاش جهت کسب قدرت سیاسی در ۷۷ سال گذشته عامل اصلی شکست همه این جریان‌های چریک‌گرا و تحزب‌گرا و ارتش خلقی شده است و همین رویکرد انقلاب سیاسی آنها (با همان تعریفی که لنین از آن می‌کند و به معنای در هم شکستن ماشین حاکمیت و دولت می‌داند)، عامل اصلی شکست آنها شده است، چراکه نخستین قتل رویکرد استراتژی کسب قدرت سیاسی خود انقلاب اجتماعی توسط اقدام عملی سازمان‌گرایانه جنبش‌های تکوین یافته از پائین می‌باشد.

قابل ذکر است که در عرصه بین‌المللی رویکرد انقلاب سیاسی و کسب قدرت سیاسی عامل اصلی شکست سوسیالیسم کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا و عامل اصلی شکست سوسیالیسم دولتی بلوک شرق در دهه آخر قرن بیستم بوده است. البته هسته اولیه این انحراف در اندیشه‌های خود کارل مارکس در کتاب «نقد برنامه گوتا» نهفته است که در آنجا کارل مارکس برای اولین بار با طرح «تز دیکتاتوری پرولتاریا» به عنوان آلترناتیو سیاسی جامعه سرمایه‌داری خشت انحرافی انقلاب سیاسی به جای انقلاب اجتماعی بنا کرد؛ زیرا همین تز انحرافی «دیکتاتوری پرولتاریا» کارل مارکس بود که بعداً توسط انقلاب سیاسی اکتبر ۱۹۱۷ به صورت هیولای قدرت استالینی درآمد.

باری، بدین ترتیب بود که در جمع‌بندی خود در خصوص بحران فراگیر سال ۵۹ - ۶۰ حرکتمان به اینجا رسیدیم که دو رویکرد متناقض از سال ۵۸ در حرکت و تشکیلات ما رشد کرده بود که یکی «رویکرد تکیه بر استراتژی انقلاب اجتماعی بود» و دیگری «رویکرد تکیه بر استراتژی انقلاب سیاسی»، بی‌شک هر کدام از این دو رویکرد در عرصه حرکت و استراتژی و حتی تاکتیکی نیز دارای سنتز عملی و نظری خاص خود بود.

به این ترتیب که در «رویکرد استراتژی بر پایه انقلاب اجتماعی» علاوه بر اینکه بر انقلاب از پائین و توسط جامعه نه پیشاهنگ تکیه می‌شود، موتور حرکت انقلاب اجتماعی (برعکس موتور حرکت انقلاب سیاسی آنچنانکه مائو تعریف می‌کرد و می‌گفت قدرت از لوله تفنگ می‌گذرد و یا آنچنانکه لنین تعریف می‌کرد و حزب نخبگان و طراز نوین و روشنفکران و پیشاهنگان جایگزین طبقه کارگر می‌کرد و به



عنوان عامل اصلی انقلاب سیاسی می‌دانست)، آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی می‌گفت «تنها از کانال انقلاب فرهنگی» تعریف می‌شود؛ که البته در جامعه‌ای مثل جامعه ایران که یک جامعه دینی می‌باشد این انقلاب فرهنگی می‌بایست از کانال بازسازی دینی (آنچنانکه حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری تبیین می‌کرد) عبور نماید.

همچنین نیاز به تاکید مجدد است که عامل اصلی تکوین «رویکرد استراتژی انقلاب سیاسی» یا «استراتژی کسب قدرت سیاسی» در سال‌های ۵۹ و ۶۰ همان بازتولید گفت‌وگو چریک‌گرایی و ارتش خلقی یا پیشاهنگی سازمان مجاهدین خلق و جریان‌های دیگر سیاسی بود که در فرایند پسا شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ به خصوص از بعد از ۳۰ خرداد سال ۶۰ به عنوان گفت‌وگو مسلط بر جامعه ایران درآمده بودند؛ و در راستای این گفت‌وگو مسلط بود که تمامی جریان‌های سیاسی در سال‌های ۵۹ و ۶۰ تا زمان شکست استراتژی کسب قدرت سیاسی سازمان مجاهدین خلق تحت تأثیر این گفت‌وگو مسلط بودند؛ و بدون شک همه جریان‌های سیاسی دچار بحران‌های درونی و گاه‌اوقات انشعاب شدند که من جمله این جریان‌ها حرکت ما بود که در آن سال‌ها تحت تأثیر فونکسیون «استراتژی کسب قدرت سیاسی» سازمان مجاهدین خلق، با گرایش بدنه تشکیلات به استراتژی انقلاب سیاسی و کسب قدرت سیاسی سازمان مجاهدین خلق در تضاد با «رویکرد استراتژی انقلاب اجتماعی» مؤسسين دچار بحران فراگیر تشکیلات‌سوز شد.

به هر حال در این رابطه بود که در پروسس فاز دوم حرکت‌مان در سال‌های ۸۶ تا ۸۸ عمده‌ترین سوالي که برای ما مطرح گردید این بود که با کدامین رویکرد می‌خواهیم (فاز دوم حرکت که همان فاز جنبشی می‌باشد) استراتژی جنبشی خود را پیش ببریم؟ آیا توسط «استراتژی رویکرد انقلاب سیاسی یا کسب قدرت سیاسی» می‌خواهیم به این مهم بپردازیم، یا توسط «استراتژی انقلاب اجتماعی»؟

بدون شک پاسخ ما در سال‌های ۸۶ - ۸۸ جهت از سرگیری «فاز جنبشی» حرکت‌مان این بود که تنها استراتژی بی‌بدیل ما «استراتژی انقلاب اجتماعی در چارچوب انقلاب فرهنگی توسط بازسازی اسلام بر پایه اجتهاد در اصول و فروع تمامی ساختمان اسلام فلسفی و اسلام فقاهتی و اسلام زیارتی و اسلام ولایتی و اسلام روایتی و اسلام کلامی و غیره بود». بر پیداست که تکیه استراتژی ما بر این موضوع بازگشت پیدا می‌کرد به جمع‌بندی ما در خصوص بحران فراگیر سال‌های ۵۹ - ۶۰ در نتیجه بر این باور بودیم که «در پروسس فاز جنبشی اگر به صورت نظری و عملی بر این مهم تکیه نکنیم، بی‌شک فاز جنبشی حرکت‌مان مانند فاز سازمانی سال‌های ۵۹ - ۶۰ گرفتار بحران فراگیر خواهد شد». لذا به همین دلیل از خرداد ۸۸ که نشر مستضعفین به عنوان ارگان عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران حرکت

برونی خود را از سرگرفت تا به امروز پیوسته تلاش کرده است تا در چارچوب استراتژی «انقلاب اجتماعی از کانال انقلاب فرهنگی» (نه از کانال انقلاب سیاسی) بر پایه پروژه بازسازی دینی معلمان کبیرمان یعنی علامه محمد اقبال لاهوری و شریعتی حرکت نماید.

بنابراین در یک نگاه کلی می‌توانیم تمامی محورهای نظری و تنوریک و سیاسی و اجتماعی و عقیدتی ۹ سال گذشته نشر مستضعفین در چارچوب همین استراتژی انجام انقلاب اجتماعی از کانال انقلاب فرهنگی توسط اقدام عملی سازمان‌گرایانه جنبش‌های تکوین یافته از پائین آرایش دهیم. البته طرح این ادعا و این باور در اینجا برای مخاطب نباید تداعی کننده این امر باشد که در ۹ سال گذشته تمامی آنچه که کرده‌ایم و آنچه که گفته‌ایم درست بوده است و یا اینکه کار ما نپذیر نیست، بلکه برعکس تنها هدف ما از طرح این موضوع آن است که می‌خواهیم بر این امر تکیه نماییم که اگر باورمان بر استراتژی انقلاب اجتماعی از پائین و از کانال انقلاب فرهنگی است، «پیشگام» یا «پیشگامان مستضعفین ایران» باید برعکس پیشاهنگان سه مولفه‌ای «استراتژی کسب قدرت سیاسی» را فراموش کنند و تنها بر «استراتژی انقلاب اجتماعی از پائین و از کانال انقلاب فرهنگی توسط جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران» تکیه نمایند؛ که بی‌تردید جهت دستیابی به این هسته استراتژی پیشگامی، پیشگامان مستضعفین ایران باید (برعکس پیشاهنگان سه مولفه‌ای) بتوانند در عرصه حرکت تحزب‌گرایانه عمودی و افقی خود پیوسته در راستای کمک به سازماندهی درون‌جوش و دینامیک جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران حرکت نمایند؛ و صد البته این مهم حاصل نمی‌شود مگر اینکه «پیشگام» یا «پیشگامان مستضعفین ایران» توسط انتقال خودآگاهی سیاسی و خودآگاهی اجتماعی و خودآگاهی طبقاتی به وجدان جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بتواند شرایط برای تحول دینامیک این جنبش در راستای خودسازماندهی و رهبری درون‌جوش آن‌ها فراهم کنند. تنها به این ترتیب است که انقلاب اجتماعی از کانال انقلاب فرهنگی می‌تواند به صورت ساختاری از پائینی‌ها جامعه و اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تکوین پیدا کند. ○

ادامه دارد



## واصف‌بندی‌های جدید در عرصه‌های

# داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی

اسرائیل - عربستان سعودی نمی‌توانند تحریم جهانی دوران اوباما بر رژیم مطلقه فقهاتی تحمیل کنند، حتی شرایط برای جنگ موضعی مثلث آمریکا - اسرائیل - عربستان سعودی به ایران هم دیگر فراهم نمی‌باشد.

بنابراین پیش‌بینی می‌شود که هر چند که اسرائیل و عربستان سعودی تلاش می‌کنند تا آمریکا را حتی در فرایند پسااقبول مانند در برجام رژیم مطلقه فقهاتی، وارد یک جنگ موضعی جهت کوبیدن مراکز استراتژیک ایران بکنند، ولی پیوند استراتژیک رژیم مطلقه فقهاتی با روسیه پوتین و پیوند اقتصادی با چین و پیوند تاکتیکی با کشورهای متروپل اروپایی، در فرایند پساخروج آمریکا از برجام امکان موفق شدن در جنگ‌های موضعی برای مثلث ارتجاعی آمریکا - اسرائیل - عربستان غیر ممکن می‌سازد. در این رابطه تنها گزینه‌ای که در فرایند پساخروج آمریکا از برجام برای مثلث ارتجاعی آمریکا - اسرائیل - عربستان سعودی جهت به زانو درآوردن رژیم مطلقه فقهاتی از طریق تحریم‌های اقتصادی باقی می‌ماند، «خارج کردن چین از چرخه تجارت اقتصادی با ایران است»؛ و این مهم هرگز برای مثلث ارتجاعی فوق‌اتفاق نمی‌افتد، مگر اینکه آمریکا از جنگ اقتصادی با چین و فشارهای گمرکی اخیر خود بر واردات و تجارت با چین دست بردارد؛ که البته در صورت تحقق این امر توسط ترامپ، برای آمریکا آفتابه خرج لحیم کردن است؛ زیرا بزرگترین وعده اقتصادی ترامپ از آغاز شروع تبلیغات کاندیداتوری انتخابات خود الی الان، «محدود کردن واردات چین جهت رونق تولید داخلی آمریکا برای مبارزه با بحران بیکاری این کشور بوده است.»

بدون تردید در خصوص پروژه اول ترامپ یعنی جهت به زانو درآوردن رژیم مطلقه فقهاتی توسط تحریم‌های همه‌جانبه اقتصادی و در رأس آنها تحریم بانک مرکزی و فروش نفت، موفقیت این پروژه برای ترامپ در گرو جذب حمایت همه‌جانبه کشورهای متروپل سرمایه‌داری جهانی می‌باشد، چراکه ترامپ به خوبی می‌داند که علت موفقیت اوباما در تحریم اقتصادی رژیم مطلقه فقهاتی که باعث تسلیم شدن و تن دادن این رژیم به توافق برجام شد، این بود که دولت اوباما توانست حمایت جهان سرمایه‌داری را در این رابطه جذب نماید. ولی از آنجائیکه رژیم مطلقه فقهاتی در این شرایط آگاه به این پروژه ترامپ می‌باشد، جهت مقابله با این ترفند ترامپ در فرایند پساخروج آمریکا از برجام (برعکس شعارهای تبلیغاتی قبلی خود که خامنه‌ای اعلام کرده بود که «اگر آمریکا برجام را پاره کند، ما برجام را به آتش می‌کشیم» و با ولایتی سخنگوی غیر رسمی خامنه‌ای اعلام کرده بود که «اگر آمریکا از برجام خارج بشود ما هم از برجام خارج خواهیم شد»)) بلافاصله با سفر ظریف به چین و مسکو و بروکسل اعلام کرد که حتی با خروج آمریکا از برجام، «ما از برجام خارج نمی‌شویم.»

البته این موضع‌گیری رژیم مطلقه فقهاتی برای ترامپ از قبل قابل پیش‌بینی نبود، چراکه تحلیل ترامپ و اسرائیل و عربستان سعودی بر این امر قرار داشت که «با خروج آمریکا از برجام رژیم مطلقه فقهاتی هم از برجام خارج می‌شود» و در نتیجه خروج رژیم مطلقه فقهاتی از برجام، علاوه بر اینکه شرایط برای تحریم اقتصادی همه‌جانبه بین‌المللی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی فراهم می‌گردد، بسترها جهت حمله نظامی موضعی آمریکا و اسرائیل و عربستان سعودی به ایران فراهم می‌شود؛ که البته در رویکرد مثلث آمریکا - اسرائیل - عربستان سعودی، خود این حملات نظامی موضعی سه قدرت فوق، شرایط برای براندازی رژیم مطلقه فقهاتی و حاکمیت آلترناتیوهای دست‌ساز می‌مانند مثل مجاهدین خلق یا سلطنت‌طلبان فراهم می‌گردد.

باری، اعلام رژیم مطلقه فقهاتی در فرایند پساخروج آمریکا از برجام، جهت ماندن در برجام در کنار ۴ + ۱، از آنجائیکه ژانسی بین‌المللی هسته‌ای بارها نسبت به رعایت تمام عیار رژیم مطلقه فقهاتی به توافق برجام گزارش داده است، همین امر باعث می‌گردد تا این ماندن رژیم در برجام شرایط را بر علیه جبهه آمریکا - اسرائیل - عربستان سعودی تغییر بدهد؛ و شاید بتوان گفت که اعلام ماندن رژیم مطلقه فقهاتی در برجام، در فرایند پساخروج آمریکا از برجام، باعث آچمز شدن ترامپ و اسرائیل و عربستان سعودی در عرصه پروژه مشترک سه‌گانه این مثلث گردیده است، چرا که بدون تردید با قبول رژیم مطلقه فقهاتی نسبت به ماندن در برجام نه تنها دیگر این مثلث آمریکا -

فراموش نکنیم که پنتاگون در موضع‌گیری‌های خود در فرایند پس‌آخروج آمریکا از برجام، هنوز بر طبل اعلام چین و روسیه به عنوان دو دشمن استراتژیک آمریکا می‌کوبد؛ و این به معنای این حقیقت است که امپریالیسم آمریکا و ترامپسم از زاویه مبارزه با دو دشمن استراتژیک چین و روسیه در فرایند پس‌آخروج از برجام می‌خواهد به جنگ اقتصادی و سیاسی و نظامی با رژیم مطلقه فقهاتی بیاید. طبیعی است که در عرصه جنگ اقتصادی با چین و جنگ سیاسی با روسیه امکان از پای درآوردن رژیم مطلقه فقهاتی از کانال تحریم‌های اقتصادی مانند دوران اوباما، برای مثلث ارتجاعی فوق و آمریکا و ترامپسم وجود نخواهد داشت، هر چند که ترامپ در نخستین سخنرانی خود هنگام اعلام خروج از برجام با صراحت اعلام کرد که سخت‌ترین تحریم‌های تاریخ علیه ایران اعمال خواهد کرد. بدون اینکه او توضیح دهد که سخت‌ترین اعمال تحریم بر علیه ایران مانند زمان اوباما، نیازمند به «اجماع بین‌المللی» است که این مهم توسط ترامپسم دست یافتنی نیست، چراکه یکی از خودیژگی‌های مهم روانشناسی ترامپ، «ضدیت با ساختارهای بین‌المللی است» برعکس اوباما که پیوسته در حرکت خود بر ساختارهای بین‌المللی تکیه می‌کرد، در نتیجه همین ضدیت ترامپسم با ساختارهای بین‌المللی، مانع از کسب اجماع بین‌المللی، جهت تحمیل سخت‌ترین تحریم‌ها بر ایران (آنچنانکه او ادعا می‌کند) می‌شود.

همچنین به این نکته توجه داشته باشیم که تا زمانیکه مثلث ارتجاعی آمریکا - اسرائیل - عربستان سعودی نتوانند (مانند زمان اوباما) رژیم مطلقه فقهاتی در عرصه اقتصادی به زانو درآورند، امکان به زانو درآوردن این رژیم توسط حملات موضعی نظامی وجود خواهد داشت؛ زیرا پیوند استراتژیک روسیه پوتین با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که فونکسیون آن در پیروزی نظامی مثلث روسیه - سوریه - رژیم مطلقه فقهاتی، در سوریه بر جبهه ارتجاعی و امپریالیستی تحت رهبری امپریالیسم آمریکا مشاهده کردیم، امکان برتری نظامی در جنگ‌های موضعی به مثلث ارتجاعی آمریکا - اسرائیل - عربستان سعودی نمی‌دهد. البته طرح این موضوع نفی‌کننده تخریب‌های مراکز استراتژیک رژیم مطلقه فقهاتی در حملات فراگیر موضعی موشک‌های بالستیک هوشمند امپریالیسم آمریکا نمی‌باشد. دآوری نهانی ما در اینجا بر این امر قرار دارد که قربانی نهائی جنگ اقتصادی و جنگ سیاسی و جنگ نظامی مثلث ارتجاعی فوق تحت هژمونی امپریالیسم، مردم نگون‌بخت ایران می‌باشند هر چند که بعضی از جریان‌های برانداز خارج‌نشین - که در رأس آنها سازمان مجاهدین خلق قرار دارد - بر این باورند که سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی از هر مسیری که صورت بگیرد، به سود آنها در راستای کسب قدرت سیاسی می‌باشد. حتی اگر با آتش‌افروزی بولتون و نتانیاهو و بن سلمان و غیره صورت بگیرد. باری، از زمانیکه دولت ترامپ دریافت که نمی‌تواند جهت بازگشت تحریم‌های همه‌جانبه بر رژیم مطلقه فقهاتی اجماع بین‌المللی حاصل

نماید، تصمیم گرفت که به صورت قلدربابانه و جدای از اجماع بین‌المللی و خارج از ساختارهای بین‌المللی پروژه به زانو درآوردن رژیم مطلقه فقهاتی، تنها با حمایت اسرائیل و عربستان سعودی استارت بزند تا با وارد کردن فشار همه‌جانبه بر رژیم مطلقه فقهاتی شرایط برای برخورد‌های عکس‌العملی این رژیم که بسترساز حملات نظامی موضعی (به مراکز استراتژیک رژیم مطلقه فقهاتی) می‌باشد، فراهم نماید.

یادمان باشد که هم ترامپسم و هم اسرائیل و هم عربستان سعودی در این شرایط نیازمند به جنگ و فرابران‌های منطقه‌ای در خاورمیانه هستند، زیرا ترامپ جهت منحرف کردن افکار عمومی مردم آمریکا نسبت به بحران‌های داخلی این کشور و اسرائیل جهت مقابله با اصلی شدن موضوع فلسطین در خاورمیانه بحران‌زده که بعد از انتقال سفارت آمریکا به بیت المقدس و کشتار روزمره مردم فلسطین توسط ارتش اسرائیل به صورت موضوع اصلی خاورمیانه شده است و عربستان سعودی جهت نجات خود از جنگ داخلی سوریه و جنگ یمن نیازمند به جنگ و بحران جدید در خاورمیانه می‌باشند. در نتیجه در این رابطه است که از سه ماه پیش دولت ترامپ توسط تعویض مهره‌های کلیدی خود از وزیر امور خارجه گرفته تا مشاور امنیتی و وزیر دفاع و غیره یک دولت صد در صد امنیتی، ضد رژیم مطلقه فقهاتی تشکیل داده است.

بی شک ماهیت مشترک تمامی مهره‌های کلیدی جدید دولت ترامپ از بولتون مشاور امنیتی او گرفته تا وزیر امور خارجه و دفاع و غیره، مخالفت سرسختانه آنها با برجام و رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد؛ و باز در همین رابطه بود که درست در فرایند خروج آمریکا از برجام نتانیاهو نخست وزیر اسرائیل از کنست یا پارلمان اسرائیل مجوز هر گونه حمله نظامی خارجی دریافت کرد و بن سلمان تعهد تأمین هزینه جنگ به ترامپ داد.

بدین ترتیب از آنجائیکه فرابران‌ها چه در داخل رژیم مطلقه فقهاتی و چه در منطقه خاورمیانه و چه در عرصه بین‌المللی رو به اعتلا می‌باشند و به همین دلیل خروج آمریکا از برجام و آتش‌افروزی مثلث ارتجاعی آمریکا - اسرائیل - عربستان سعودی باعث تنش‌های بزرگی چه در داخل ایران و چه در منطقه و حتی در عرصه بین‌المللی شده است، چرا که در عرصه داخل ایران، به علت فرابران‌های اقتصادی و زیست محیطی و اجتماعی و مالی و بانکی رژیم مطلقه فقهاتی، این خروج باعث گردیده است تا به موازات ظهور شبه تحریم‌های بین‌المللی بورژوازی پلشت نون به نرخ روزخور ایران، جهت غارت بیشتر مردم مظلوم ایران، زین خود برای ماهی‌گیری بیشتر در این آب گل‌آلود رکاب نماید؛ که اولین تنش حاصل فونکسیون خروج آمریکا از برجام در داخل، طوفان سقوط ارزش پول ملی کشور است که در برابر ارزهای خارجی به خصوص دلار به صورت سقوط آزاد و روزمره و



ساعت‌مره کاهش پیدا کرده است، آنچنانکه قیمت دلار در بازار آزاد به بیش از هفت هزار تومان هم رسیده است. هر چند که دولت روحانی با ورود در این بازار تلاش کرد توسط مکانیزم دستوری و پلیسی و امنیتی کردن بازار صرافی، جلو سقوط آزاد ارزش پول ملی کشور را بگیرد، ولی تلاطم‌های سونامی‌وار چند روز گذشته نشان داده است که این ترفندهای دولت روحانی نمی‌تواند مرهمی بر این زخم باشد.

لذا، بدین ترتیب است که اگر بخواهیم موضوع صف‌بندی‌های جدید در داخل و در منطقه و در عرصه بین‌المللی در مرحله پس‌برجام بررسی نماییم، باید از داخل شروع کنیم، چرا که فونکسیون خروج آمریکا از توافق برجام هم در عرصه تضاد داخلی جناح‌های درونی قدرت و حاکمیت تأثیرگذار می‌باشد و هم در رابطه با دیپلماسی حاکمیت در عرصه منطقه و بین‌المللی تأثیرگذار است و مهمتر از همه فشار اقتصادی است که از این بابت به علت بازگشت تحریم‌های امپریالیستی آمریکا بر ملت ایران وارد می‌شود.

در خصوص فونکسیون خروج از توافق برجام بر تضادهای درونی حاکمیت باید نخست به راست پادگانی تحت هژمونی سپاه اشاره کنیم، چرا که راست پادگانی تحت هژمونی سپاه، در این شرایط خروج آمریکا از برجام به سود خود تحلیل می‌کند و از آنجائیکه راست پادگانی تحت هژمونی سپاه پیوسته تثبیت موجودیت و رهبری خودش را در دوران و عرصه بحران‌های داخلی و منطقه‌ای و خارجی می‌داند، به همین دلیل به علت اینکه در رویکرد این‌ها خروج آمریکا از برجام همراه با اعتلای فرابحران‌های داخلی و منطقه و بین‌المللی می‌باشد، همین امر عامل تثبیت موجودیت و رهبری این رویکرد در داخل و منطقه می‌شود. لذا طبیعی است که جریان راست پادگانی تحت هژمونی سپاه خروج آمریکا از برجام در راستای استراتژی خود در داخل و منطقه و بین‌المللی تحلیل نماید. برای مثال می‌توانیم به جریان انتقال سفارت آمریکا به بیت المقدس در روز دو شنبه مورخ ۹۷/۰۲/۲۴ که همراه با کشتار خلق فلسطین توسط رژیم اشغال‌گر و متجاوز و نژادپرست و تروریست و کود ککش اسرائیل می‌باشد و همچنین دو حمله نظامی اسرائیل به پایگاه‌های راست پادگانی در سوریه که باعث کشته شدن بیش از ۲۰ نفر از پرسنل این جریان گردید و جوسازی نتانیا‌هو توسط ماجرای نیم تن اسناد مخفی در باب فعالیت جدید هسته‌ای ایران و غیره اشاره کنیم که همه این تنش‌های منطقه‌ای در فرایند پس‌خروج امپریالیسم آمریکا از برجام، توانسته است شرایط برای موج‌سواری راست پادگانی تحت هژمونی سپاه در منطقه و به خصوص در داخل کشور فراهم نماید.

یادمان باشد که شیخ حسن روحانی در سخنرانی خود در مراسم روز ارتش در ۲۹ فروردین سال ۹۷ با ذکر برتری بودجه سپاه نسبت به کل نیروهای ارتش و اعلام فساد فراگیر سپاه و منزله بودن ارتش در مقایسه با سپاه، از فسادهای سیستمی و ساختاری یکبار دیگر آب در خانه

مورچه انداخت و شرایط برای شعله‌ور کردن تضاد بین جناح راست و در رأس آنها راست پادگانی با جناح رقیب تحت مدیریت دولت دوازدهم فراهم ساخت. لذا در این راستا است که راست پادگانی تحت هژمونی سپاه در این شرایط تندپیچ فرابحران‌های داخلی و منطقه‌ای و بین‌المللی تلاش می‌کند تا در تبلیغات خود عامل شکست پروژه هسته‌ای و عامل شکست توافق برجام و عامل خروج امپریالیسم آمریکا از این توافق دولت دوازدهم و در رأس آنها شیخ حسن روحانی معرفی نماید. هر چند که خامنه‌ای در نخستین موضع‌گیری خود پس از خروج آمریکا از برجام اعلام کرد که در صورتی که اروپا به ما تضمین اجرای برجام بدهد، از برجام خارج نمی‌شویم.

فراموش نکنیم که قبلاً خامنه‌ای در این رابطه گفته بود که «اگر آمریکا و ترامپ توافق برجام را پاره کند، ما برجام را آتش می‌زنیم» و در همین رابطه اکبر ولایتی که سخنگوی غیر رسمی خامنه‌ای می‌باشد، قبلاً اعلام کرده بود که: «در صورت خروج آمریکا از برجام ما هم خارج می‌شویم». البته همه این موضع‌گیری‌های عکس‌عملی حزب پادگانی خامنه‌ای در شرایطی صورت می‌گرفت که تحلیل همه آنها بر این امر قرار داشت که آمریکا و دولت ترامپ از برجام خارج نمی‌شوند. لذا پس از اینکه ترامپ رسماً در تاریخ ۱۲ ماه مه خروج خود را از برجام اعلام کرد به یکباره تمامی جریان‌های داخلی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و در رأس آنها حزب پادگانی خامنه‌ای به این حقیقت واقف شدند که رژیم مطلقه فقهاتی با اجرای پیشاپیش توافق برجام، تمامی آنچه که محصول صدها میلیارد دلار سرمایه‌های مردم نگون‌بخت ایران بوده است، در عرصه پروژه هسته‌ای از دست داده است؛ و چیزی برای فشار آوردن بر آمریکا و اروپا جهت اجرای برجام ندارد. هر چند که رژیم جهت وادار به عقب راندن ترامپیسم از خروج برجام پیوسته شعار می‌داد که: «در صورت خروج آمریکا از برجام تمامی گزینه‌های روی میز داریم». در صورتی که اگر به جوهر همه این گزینه‌های روی میز رژیم مطلقه فقهاتی توجه کنیم، درمی‌یابیم که این گزینه به جز توان افزایش غنی‌سازی اورانیوم بیش از ۳٪ تا ۲۰٪ و گزینه بالا بردن برد موشک‌های بالستیک خود و گزینه تثبیت پایگاه‌های نظامی خود در عراق و سوریه و لبنان و گزینه تکیه استراتژیک کردن بر روسیه، چیز دیگری نیست که البته عملیاتی شدن همه این گزینه‌ها به صورت عکس‌عملی خواسته اصلی ترامپیسم و حامیان منطقه‌ای او یعنی اسرائیل و عربستان سعودی می‌باشد، چراکه همه اینها بسترساز کسب اجماع بین‌المللی جهت تحریم همه جانبه اقتصادی و حملات موضعی نظامی توسط موشک‌های بالستیک هوشمند امپریالیسم آمریکا می‌باشند. 

ادامه دارد





# «جنبش زنان ایران» در مسیر

## «جنبش نافرومانه مدنی»؟ یا «جنبش مقاومت منغی»؟

حاکم کمتر از یک پنجم خط فقر اعلام شده توسط نهادهای رسمی رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد و جمعیت تنها بیکاران تحصیل‌کرده بیش از هفت و نیم میلیون نفر می‌باشند و جمعیت مال‌باختگان (مولود ورشکستگی مؤسسات مالی و رانتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که بیش از یک سوم کل نقدینگی کشور را در دست دارند) بیش از ۱۲ میلیون نفر می‌باشند و جمعیت دانش‌آموزان آن بیش از ۱۴ میلیون نفر است و این جامعه در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بیش از پنج برابر فقیرتر شده‌اند، بی‌شک در برابر چنین جامعه‌ای نباید در تعیین «استراتژی و تاکتیک‌های محوری تطبیقی و مشخص» بر دو قطبی شدن جامعه ایران (آنچنانکه نظریه‌پردازان سوسیالیسم کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا در کتاب مانیفست کمونیستی خود تئوریزه کرده‌اند و البته پیش‌بینی دو قطبی شدن جامعه بین طبقه پرولتاریا و طبقه بورژوازی حتی برای خود جوامع اروپا هم تحقق پیدا نکرد)، تکیه کنند. بلکه برعکس باید اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را در صورت چند قطبی مورد مطالعه قرار گیرند؛ و نباید «نیروی بالنده تاریخی» آن را فقط محدود به کارگران صنعتی بکنند و پدیده شوم استثمار در جامعه سرمایه‌داری فقط محدود به مؤلفه استثمار طبقه از طبقه بکنند و نباید مسیر سوسیالیسم در چنین جامعه‌ای از طریق راه رشد غیر سرمایه‌داری تبیین نمایند، بلکه برعکس باید با تکیه بر «دموکراسی سوسیالیستی» (نه

اولاً در راستای بسیج همگانی و جذب «عدد بزرگتری» از توده‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران باشد.

ثانیاً از آنجائیکه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران صورت یکدست و یکپارچه ندارد و از لایه‌های متفاوتی تشکیل شده‌اند، لذا در این رابطه استراتژی و تاکتیک‌های تطبیقی و مشخص اتخاذی جهت به حرکت درآوردن «موتور بزرگ» نباید تکیه مطلق و منحصر به فرد صرف بر یک گروه بزرگ اجتماعی ایران مثل کارگران و یا زنان و یا دانشجویان و غیره بکنند، چرا که چه در مبارزه عدالت‌طلبانه و چه در مبارزه آزادی‌خواهانه و چه در مبارزه رهایی‌بخش لزوم بسیج همگانی و مشارکت لایه‌های مختلف اردوگاه مستضعفین ایران هم در عرصه قاعده اردوگاه و هم در عرصه بدنه اردوگاه مستضعفین ایران امری ضروری می‌باشند؛ که نادیده گرفتن این امر علاوه بر اینکه باعث سکتاریست آن طبقه یا گروه خاص اجتماعی می‌شود، خود به خود باعث شکست هر گونه حرکت تحول‌خواهانه در جامعه بزرگ ایران نیز می‌گردد.

یادمان باشد که در جامعه‌ای که به لحاظ کمی جمعیت حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهایش بیش از ۱۸ میلیون نفر می‌باشند و جمعیت طبقه کارگرش (در چارچوب تعریف کارگر به عنوان کسی که برای تأمین معیشت خود مجبور به فروش نیروی کار خود در برابر مزد می‌باشد) بیش از ۱۳ میلیون نفر می‌باشد و جمعیت زنان آن بیش از ۴۰ میلیون نفر است و جمعیت معلمان آن بیش از یک میلیون نفر است و جمعیت کودکان کار آن بیش از یک میلیون و هفتصد هزار نفر می‌باشند و جمعیت افراد زیر خط فقر آن بیش از ۵۰ میلیون نفر می‌باشند و جمعیت دانشجویان آن بیش از چهار میلیون نفر است و جمعیت ارتش بیکاران آن بیش از ده میلیون نفر می‌باشد و جمعیت کارتن‌خواب‌های آن تنها در شهر تهران بیش از ۲۰ هزار نفر می‌باشند و جمعیت افرادی که حتی نان خالی برای خوردن ندارند - طبق گفته سعید لیلار کارشناس اقتصادی حزب کارگزاران رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در چهلمین سال انقلاب بیش از سه میلیون و دویست هزار نفر می‌باشند - و قطب‌بندی اقتصادی در آن جامعه طبق گفته قالیباف شهردار اسبق تهران بین ۹۶٪ محروم و ۴٪ برخوردار می‌باشند و حقوق کارگران آن در چارچوب مصوبات شورایی عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی

سوسیال دموکراسی آغاز قرن بیستم اروپا که همان سرمایه‌داری بزرگ کرده می‌باشد) به عنوان نظام اجتماعی و سیاسی (نه شکل حکومتی) تنها مسیر رسیدن به سوسیالیسم (به معنای اجتماعی کردن تولید و توزیع و مصرف، آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی تعریف می‌نماید) توسط دموکراسی (سه مؤلفه‌ای دموکراسی سیاسی، دموکراسی اقتصادی، دموکراسی در معرفت) تعریف بشوند؛ و به این حقیقت ایمان پیدا کنند که در جامعه امروز ایران با خودویژگی‌های فرهنگی و ساختاری و طبقاتی و سیاسی و اجتماعی، «تنها موتور مبارزه طبقاتی نمی‌تواند به عنوان نیروی عامل تغییر دهنده جامعه امروز ایران باشد.»

ی - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات سیاسی خود (از خرداد ۵۵ الی الان) پیوسته بر این باور بوده است که «عنصر آگاهی» و «عنصر خودسازماندهی» دو عاملی هستند که می‌توانند استمرار پروسس مبارزه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را گارانتی و بیمه و تضمین نمایند. لذا در این رابطه بوده است که در ۴۱ سال گذشته جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در عرصه تبیین استراتژی و تاکتیک‌های محوری تطبیقی و مشخص خود، وظیفه محوری خود را (در رابطه با اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) در عرصه انتقال آگاهی به وجدان یا خودآگاهی لایه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تعریف کنند؛ و در این رابطه برعکس رویکرد علامه محمد اقبال لاهوری و معلم کبیرمان شریعتی که «آگاهی را به صورت مجرد و تنها در چارچوب آگاهی دینی و مذهبی تعریف می‌کردند»، «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و برونی خود به جای برخورد تک مؤلفه‌ای به آگاهی و به جای محدود کردن آگاهی به «آگاهی عام و مجرد و فراتاریخی دینی و مذهبی» بر آگاهی کنکری و مشخص در مؤلفه‌های مختلف: آگاهی طبقاتی، آگاهی سیاسی، آگاهی اجتماعی، آگاهی به ستم‌های موجود در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تکیه داشته است»؛ و در این رابطه معتقد بوده‌اند که آگاهی مذهبی و دینی زمانی می‌تواند در جامعه امروز ایران دارای فونکسیون مثبت باشد که در عرصه آگاهی‌های متعدد فوق بتوانند حضور فعال داشته باشند (نه حضور منفعل).

در این رابطه بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و برونی خود معتقد بوده‌اند «اگر عنصر آگاهی را در چارچوب وظایف پیشگامان مستضعفین

ایران تعریف کنیم، عنصر خودسازماندهی متعلق به خود جنبش‌های خودانگیخته و خودجوش اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد که در عرصه پروسس مبارزاتی می‌توانند توسط ستاد درون‌جوش و رهبری دینامیک خود اردوگاه مستضعفین ایران حاصل بشود.»

لذا بدین ترتیب بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و برونی خود «با هر گونه تزریق سازماندهی هرمی و عمودی و مکانیکی و انطباقی و کپی - پیست شده و هدایت شده از بیرون از جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران مخالف بوده است؛ زیرا سازماندهی مکانیکی و عمودی و هرمی و تعیین رهبری غیر دینامیک و تزریق شکل مبارزه مکانیکی به اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران باعث اخته و سترون شدن پروسس جنبش دینامیک اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌شوند.»

در این چارچوب بوده است که در ۴۱ سال گذشته «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران با تعریف وظایف خود در دو مؤلفه عمودی و افقی، مؤلفه‌های استراتژی خود را در سه مؤلفه: ترویج، تبلیغ و تهییج، سازمان‌گری تعریف کرده است» و هیچگاه وظیفه خودش «کسب قدرت سیاسی و یا رهبری جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تعریف نکرده است»؛ و پیوسته «خودسازماندهی و خودرهبری و خودرهانی وظیفه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و جنبش‌های پیشرو این اردوگاه می‌دانسته است»، تفرقه جنسیتی، تفرقه قومی، تفرقه نژادی، تفرقه زبانی، تفرقه مذهبی، تفرقه اجتماعی در عرصه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و برونی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، به عنوان سم مهلک وظایف خودسازماندهی و خودرهبری و خودرهانی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، اعلام شده است.

آزادی تشکل‌های مستقل از حکومت، آزادی مطبوعات، آزادی بیان، آزادی قلم و آزادی اعتراض و اعتصاب، حتی در چارچوب حداقل دموکراسی، می‌تواند توسط کاهش هزینه مبارزه و علنی شدن مبارزه و طولانی شدن عمر پرو سس مبارزه اردوگاه، بسترساز ظهور خودسازماندهی و خودرهبری و خودرهانی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بشود.

ک - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و برونی خود پیوسته بر این باور بوده است



آکسیون‌ی یا خیابانی به جنبش‌های اعتصابی کارگران و کارمندان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران پیوند نخورند، صد در صد این مبارزات هر چند هم که بزرگ و فراگیر باشند، محکوم به شکست و رکود و سرکوب توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم خواهند شد.

یادمان باشد که خامنه‌ای در دوران سی سال رهبری خود بر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط پادگانی کردن اقتصاد، مدیریت، سیاست در جامعه ایران استبداد سرکوب‌گرانه را جایگزین استبداد اختناق رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی کرده است و به همین دلیل جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در عرصه مبارزات سه مؤلفه‌ای خود و در راستای پیوند جنبش‌های مطالباتی و دادخواهانه و آکسیون‌ی و اعتراضی خود به جنبش اعتصابی و برای فراگیر و توده‌ای کردن دامنه جنبش‌های خود به خصوص در سه دهه گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مجبورند تا مبارزه خود را از فرایند «جنبش نافرمانی مدنی» و «جنبش مقاومت منفی» استارت بزنند و توسط جنبش اعتصابی می‌کوشند تا «جنبش نافرمانی مدنی» و «جنبش مقاومت منفی» به عنوان یک تاکتیک محوری در راستای استراتژی درازمدت خود بکار بگیرند.

بنابراین در این رابطه است که می‌توانیم داور کنیم که «جنبش نافرمانی مدنی» و «جنبش مقاومت منفی» در جامعه‌ای و در شرایطی تکوین پیدا می‌کنند که در آن جوامع «سرکوب فراگیر مدنی» وجود داشته باشد و منظور از «سرکوب مدنی» در اینجا «نفی حقوق شهروندی و حقوق دموکراتیک همه افراد و گروه‌های اجتماعی به صورت علی السویه می‌باشد»؛ بنابراین تا زمانیکه در یک جامعه «سرکوب مدنی» وجود نداشته باشد، «جنبش نافرمانی مدنی» در آن جامعه فراگیر و توده‌ای نمی‌شود. فراموش نکنیم که بنیانگذار «جنبش نافرمانی مدنی» در تاریخ مهاتما گاندی بود که در نیمه اول قرن بیستم بر علیه استعمار مستقیم و هار انگلیس «جنبش نافرمانی مدنی» (از همان زمانی که در آفریقای جنوبی بود) بنیانگذاری کرد؛ و بالاخره در پروسس درازمدتی توانست توسط بسیج همگانی توده‌های شبه جزیره هندوستان، امپریالیسم هار انگلیس را به زانو در آورد. 

ادامه دارد

که «تحمیل طبقه کارگر ایران به عنوان تنها نیروی عامل و تغییر دهنده جامعه ایران (چه در مبارزه عدالت‌طلبانه و چه در مبارزه آزادی‌خواهانه و چه در مبارزه رهائی‌بخش) به اردوگاه چند لایه‌ای بزرگ مستضعفین ایران، امری غیر دموکراتیک می‌باشد». البته جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و برونی خود پیوسته معتقد بوده است که «مبارزه طبقاتی در عرصه دینامیسم تاریخ بشر به عنوان موتور عامل حرکت تاریخ بشر بوده است و تا به امروز به عنوان یک عامل مهم و عمده (نه مطلق و نه تنها عامل) تعیین کننده موتور حرکت اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد.»

فراموش نکنیم که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (برعکس نظریه‌پردازان سوسیالیسم کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا) طبقه کارگر ایران را محدود و محصور به پرولتاریای صنعتی نمی‌کند، بلکه تمامی افرادی که در چارچوب جبر ساختاری نظام سرمایه‌داری حاکم برای تأمین معاش و معیشت خود مجبور به فروش نیروی کار خود (به عنوان یک کالا در بازار سرمایه‌داری در برابر دریافت مزد) می‌شوند از معلمان تا کارگران خدماتی و توزیعی و تولیدی مشمول عنوان کارگر می‌شوند.

ل - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و برونی خود بر این باور بوده‌اند که رمز پیروزی جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و رمز موفقیت خود اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در عرصه مبارزات عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه و رهائی‌بخش «در گرو تکیه کردن بر دو اصل می‌باشد نخست توده‌ای کردن مبارزه و دوم طولانی شدن پروسس مبارزه است» که بی‌تردید دستیابی به هر دو اصل فوق در گرو اعتقاد به این اصول در مبارزه می‌باشد:

- ۱ - تکیه کردن بر مبارزه علنی به جای مبارزه مخفی.
- ۲ - تکیه کردن بر مبارزه افقی (توسط پیوند دادن مبارزه با زندگی عادی مردم) به جای مبارزه عمودی و حرفه‌ای پیشاهنگ.
- ۳ - تکیه کردن بر خشونت‌زدائی در مبارزه با حاکمیت توسط اعتقاد به سه اصل مقاومت، مداومت و مسالمت.
- ۴ - تکیه کردن بر کاهش هزینه سرانه مبارزه برای توده‌ها.

۵ - تکیه کردن بر پیوند جنبش‌های مطالباتی و سیاسی و اعتراضی و دادخواهانه با جنبش‌های اعتصابی کارگران و کارمندان، چراکه تا زمانیکه جنبش‌های مطالباتی و اعتراضی و دادخواهانه و



## گفتمان؟ | فراخوان؟ | شعار؟ | پروژه؟

نفره فوق در فرایند پساخیزش دی‌ماه ۹۶ که اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران با شعار «اصلاح‌گرا، اصول‌گرا / دیگر تمام ماجرا» و با شعار «مرگ بر دیکتاتوری» و یا «بن علی مبارک / نوبت سید علی» نه تنها از پروژه ۲۰ ساله فرصت‌طلبانه جریان‌های به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون حکومتی و برون حکومتی که از دوم خرداد ۷۶ به صورت عوام‌فریبانه توسط شعار «تقدم اصلاحات سیاسی بر اصلاحات اقتصادی» به دنبال جلب حمایت طبقه متوسط شهری بودند (و در پایان دولت هشتم سیدمحمد خاتمی با چشمان گریان عوام‌فریبانه اعلام کرد در این رابطه جز تدارکاتچی مقام عظمای ولایت کاره‌ای نبوده است) عبور کردند، مهم‌تر از آن اینکه «خود موجودیت رژیم مطلقه فقاهتی حاکم و قانون اساسی ولایت‌مدار این رژیم و ۳۹ سال عمر رژیم توتالیتر فقاهتی حاکم را به چالش کشیدند.»

بنابراین طرح فرصت‌طلبانه دوباره شعار «رفراندوم» توسط بیانیه نویسان ۱۵ نفره (در فرایند پساخیزش دی‌ماه ۹۶) تنها به معنای تلاش جهت بازتولید پروژه مرده اصلاح‌طلبانه درون حکومتی و برون حکومتی ۲۰ ساله گذشته می‌باشد که البته در این شرایط هر چند برای طبقه متوسط شهری (توسط ترسانیدن آنها با ترندهایی مثل تجزیه ایران، یا بازگشت داعش به ایران، یا سوریه شدن ایران، یا به

زیرساخت‌های دموکراتیک و مستقل لازم جهت اجرا و نظارت بر رفراندوم عبارتند از:

۱ - قانون اساسی پیشنهادی مجلس موسسان، منتخب اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد. (یادمان باشد که آبخور اولیه شکست انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه توسط خود لنین با نفی مجلس موسسان جهت تصویب قانون اساسی روسیه و محدود کردن حق رأی به کارگران و محروم کردن دیگر گروه‌های زحمتکشان و مستضعف اردوگاه بزرگ مستضعفین روسیه تکوین پیدا کرد).

۲ - نیروهای ناظر بر رفراندوم که تنها در چارچوب «جامعه مدنی جنبشی دینامیک و خودجوش و تکوین یافته از پائین» قابل تعریف می‌باشند.

۳ - نیروهای عامل یا مجری دموکراتیک و مستقل رفراندوم که برعکس پیشنهاد بیانیه نویسان ۱۵ نفره فوق، به جای اینکه نهادهای بین‌المللی جهان سرمایه‌داری باشند، باید توسط همان سازماندهی و رهبری دینامیک و خودجوش و خودانگیخته جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته به انجام برسد، چرا که تا زمانی که جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته دینامیک و خودجوش در جامعه ایران ظهور و تکوین پیدا نکنند، امکان برهم خوردن توازن قوا به سود توده‌های جامعه ایران در عرصه میدانی وجود نخواهد داشت.

۴- برهم خوردن توازن قوا بین پائینی‌های جامعه ایران با بالائی‌های قدرت حاکم در عرصه میدانی توسط تکوین «سازماندهی و رهبری دینامیک و تطبیقی و خودجوش» نه «رهبری و سازماندهی مکانیکی و انطباقی و تزریق شده از بیرون از اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران» توسط تشکیلات عمودی و هرمی جریان‌های سیاسی داخل و خارج پیشاهنگی یا جریان‌های راست برون مرزی پیرو سیاست «رژیم چنج» سرمایه‌داری جهانی تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا.

۵ - جایگاه «جامعه مدنی جنبشی و مستقل و دینامیک و سازمان یافته همراه با رهبری خودانگیخته تکوین یافته از پائین.»

۶ - جایگاه تشکل‌های مستقل صنفی از سندیکاها و اتحادیه‌ها تا انجمن‌ها و شوراهای

و - طرح موضوع رفراندوم به عنوان یک «شعار یا پروژه» بیانیه نویسان ۱۵

خطر افتادن استقلال کشور و غیره) می‌تواند سوپاپ اطمینانی باشد، بی‌شک برای قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران دیگر تره آنها خریداری ندارد.

بنابراین، هر چند جریان به اصطلاح اصلاح طلب درون حکومتی و برون حکومتی به صورت مشخص از دوم خرداد ۷۶ از شعار «رفراندوم یا همه‌پرسی» ابتدا به عنوان یک مترسک جهت حل تضادهای درونی خود بر سر سفره تقسیم باز تقسیم قدرت بین خود و به عنوان یک سلاح جهت بالا بردن قدرت چانه‌زنی خود بر سر تقسیم قدرت با جناح رقیب و خاکریزی جهت وادار به عقب‌نشینی ساختن حزب پادگانی خامنه‌ای و اعوان و انصارش (در راستای انحصارطلبی و تمامیت‌خواهی قدرت سیاسی و مدیریتی و اقتصادی و نظامی و انتظامی کشور) به کار می‌بردند و هر چند که در این رابطه وقتی که به مردم می‌رسیدند، مانند سیدمحمد خاتمی رفراندوم را حتی در چارچوب اصل ۵۹ قانون اساسی ولایت‌مدار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم خیانت به مملکت اعلام می‌کردند.

همین شعار «رفراندوم» به عنوان یک «فراخوانی» یا یک «آلترناتیو» یا یک «پروژه» یا یک «گفتمان» در فرایند پاسخ‌دهی رژیم ۹۶ (آنچنانکه در بیانیه ۱۵ نفری اصلاح‌طلبان درون و برون مرزی مشهود است) با جوهر و مضمون دیگری باز تولید شده است که تا زمانیکه ما به فهم «جوهر خیزش دی‌ماه ۹۶» دست پیدا نکنیم هرگز و هرگز نخواهیم توانست به جوهر و مضمون شعار رفراندوم (توسط جریان‌ها و یا افرادی به اصطلاح طلب که تا ۲۹ اردیبهشت سال ۹۶ با زندانبانان خود دعوا می‌کردند تا اجازه پر کردن صندوق‌های رأی شیخ حسن روحانی به آنها بدهند و بزرگترین افتخارشان رونمایی از صف آنها در زندان‌های رژیم مطلقه فقاهتی جهت رأی دهی به دولت دوازدهم و مجلس دهم در فضای مجازی بود) گروه ۱۵ نفره بیانیه نویس فوق، در این شرایط پی ببریم.

البته در این رابطه باید عنایت داشته باشیم که اصلاً با رویکرد پیش‌خیزش دی‌ماه ۹۶ نمی‌توانیم جوهر شعار «رفراندوم» در فرایند پاسخ‌دهی رژیم ۹۶ فهم کنیم، چراکه در «فرایند پیش‌خیزش دی‌ماه ۹۶ رفراندوم فقط جایگاه شعاری برای بالا بردن قدرت چانه‌زنی با رقیب داشت»، اما در «فرایند پاسخ‌دهی رژیم ۹۶ فونکسیون شعار رفراندوم از عرصه درون حکومتی به عرصه مقابله و اعلام آلترناتیوی در برابر توده‌ها و اردوگاه

بزرگ به جوش آمده مستضعفین ایران کشیده شده است.»

فراموش نکنیم که مشخصه اساسی خیزش دی‌ماه ۹۶ با دو شعار «مرگ بر دیکتاتوری» و شعار «اصلاح طلب، اصول‌گرا / دیگر تمام ماجرا» با عبور از تضادهای درونی حکومت کل موجودیت رژیم مطلقه فقاهتی را به چالش کشیدند. در نتیجه تا زمانیکه ما به این دو شعار «محوری خیزش دی‌ماه ۹۶» اعتقاد پیدا نکنیم، هرگز نخواهیم توانست جوهر خیزش دی‌ماه ۹۶ فهم نماییم، به عبارت دیگر به صورت کسپولی و اجمالی اگر بخواهیم «جوهر خیزش دی‌ماه ۹۶ تبیین و تفسیر کنیم» باید بگوئیم که پیام خیزش دی‌ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران عبارت است از «عبور از بازی جناح‌های درونی حکومت و به چالش کشیدن کل موجودیت حاکمیت مطلقه فقاهتی می‌باشد.»

به هر حال همین پیام خیزش دی‌ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران باعث گردید تا در فرایند پاسخ‌دهی رژیم ۹۶ جریان‌های سیاسی درون حکومتی و برون حکومتی که تداوم حیات سیاسی‌شان در گرو حفظ موجودیت رژیم مطلقه فقاهتی و قانون اساسی ولایت‌مدار مطلقه فقاهتی می‌باشد و در ۲۰ سال گذشته (از دوم خرداد ۷۶) تلاش کرده‌اند تا در راستای حفظ چارچوب رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، کاسه‌گدائی برای استحاله این رژیم توسط مقام‌های ولایت موضوع ماده ۱۱۰ قانون اساسی در دست بگیرند (که البته ۲۰ سال گذشته عمر این استحاله‌خواهان نشان داده است که «افعی کیوتر نمی‌زاید») آنچنان که در انتخابات دولت دوازدهم و مجلس دهم در ۲۹ اردیبهشت سال ۹۶ شاهد بودیم این جناح درون حکومتی و برون حکومتی و یا درون مرزی و برون مرزی به صورت یک اردوگاه واحد از شیخ حسن روحانی کهنه‌کارترین مهره امنیتی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم در ۳۹ سال گذشته که برعکس رنگ‌های زرد خرداد ۷۶ و سبز خرداد ۸۸ در رنگ بنفش ظاهر شده بود، حمایت کردند و همه یک دست از میرحسین موسوی و شیخ مهدی کروبی گرفته تا سیدمحمد خاتمی و دیگر اعوان و انصار و حواریون این جناح، رأی خود را در صندوق شیخ حسن روحانی ریختند و توسط فراخوانی از طبقه متوسط شهری بالاخره توانستند طبق آمار اعلام شده خود نهادهای رژیم مطلقه فقاهتی، شیخ حسن روحانی را با ۲۴ میلیون رأی در برابر ۱۶ میلیون رأی ابراهیم رئیسی کاندیدای اردوگاه مخالف و ۱۸ میلیون رأی مخالف شرکت نکرده در انتخابات فوق، برای بار دوم در پاستور نگه دارند.





باری، در فرایند پسانتخابات دولت دوازدهم و در عرصه وجه المصالحه قرار گرفتند شعار اصلاحات این اردوگاه برای آشتی بین شیخ حسن روحانی با حزب پادگانی خامنه‌ای، رفته رفته جریان‌های مختلف جناح به اصطلاح اصلاح طلب درون و برون حکومتی و یا درون و برون مرزها به خود آمدند و دریافتند که «چه کلاه گشادی به سرشان رفته است»، لذا از آن مرحله بود که با فرار به جلو و توسط فرافکنی تلاش کردند تا دوباره «جهت حفظ پایگاه خود در طبقه متوسط شهری» با پناه بردن به رنگ زرد و سبز اصلاح طلبان از رنگ بنفش شیخ حسن روحانی فاصله بگیرند. هر چند این تاکتیک جناح به اصطلاح اصلاح طلب تا ۱۶ آذر ۹۶ جواب داد (بطوریکه دیدیم که در ۱۶ آذر ۹۶ شعار یکدست جنبش دانشجویی «یا حسین، میرحسین» بود) که دلالت بر این امر می‌کرد که تغییر رنگ جناح به اصطلاح اصلاح طلب درون و برون حکومت یا درون و برون مرزها جواب داده است، اما خیزش دی‌ماه ۹۶ به یکباره تمامی رشته‌های آنها را پنبه کرد، چراکه تا چشم باز کردند، دریافتند که با جوشش قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و خیزش خودجوش و خودانگیخته پائینی‌های جامعه ایران (که باعث گردید تا برای اولین بار در تاریخ حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران طبقه متوسط شهری در برابر خیزش قاعده و پائینی‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران آچمز بشوند) به یکباره با فراگیر شدن این خیزش در بیش از ۹۰ شهر ایران در مدت ۸ روز (از هفتم دی‌ماه ۹۶ تا ۱۴ دی‌ماه ۹۶) هر چند پس از ۸ روز توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم سرکوب گردیدند (و در عرصه میدانی تیر خلاص به این جنبش فراگیر جوشیده از اعماق اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران زده شد) با همه این احوال در عرصه نظری (با اینکه جریان‌های مختلف این جناح به اصطلاح اصلاح طلب در طول ۸ روز قیام از سیدمحمد خاتمی تا شیخ حسن روحانی و تا مصطفی تاجزاده و عباس عبدی و بهزاد نبوی و غیره به محکوم کردن قیام توده‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران پرداختند) ولی از زمانیکه بر این باور قرار گرفتند که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توانسته است با دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر خود به سرکوب و مهار مهندسی شده این قیام دست پیدا کنند و آنها دریافتند که در عرصه میدانی دیگر موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی در خطر نمی‌باشد، با عوض کردن لباس خود و فرار به جلو و تغییر شعارهای خود در برابر جناح سرکوبگر رقیب که ادعای تمامیت‌خواهی قدرت داشته و دارد،

شروع کردند به طرح شعارهای «نه سیخ بسوزد و نه کباب» که البته عمر این شعارهای فرصت‌طلبانه مذبذب بین ذالک آنها دیری نپایید، چراکه جهت جلب حمایت دوباره طبقه متوسط شهری در برابر توده‌های اعماق اردوگاه بزرگ مستضعفین با طرح شعار «رفراندوم» (در مرحله پساکوب خیزش و قیام دی‌ماه ۹۶ در شرایطی که توازن میدانی قوا به سود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بود و در غیبت جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین و در غیبت تشکلات مستقل صنفی سندیکائی و اتحادیه‌ای زحمتکشان) این جریان‌ها تلاش کردند (البته در ظاهر با به چالش کشیدن رژیم مطلقه فقهاتی بدون اعلام عبور از رژیم و اعلام عبور از قانون اساسی) با تکیه بر نهادهای بین‌المللی تحت الحفظ سرمایه‌داری جهانی و در چارچوب هژمونی همان جناح به اصطلاح اصلاح طلب درون حکومتی سیدمحمد خاتمی شعار «رفراندوم» مطرح کنند.

لذا بدین ترتیب است که شعار «رفراندوم» این جریان‌ها در مرحله پساکوب خیزش و قیام دی‌ماه ۹۶:

اولاً به عنوان «آلترناتیوی» در برابر عبور خیزش دی‌ماه ۹۶ اردوگاه مستضعفین ایران از رژیم مطلقه فقهاتی و جناح‌های درون حکومت می‌باشد.

ثانیاً شعاری است جهت جایگزین کردن دوباره «گفتمان اصلاحات» توسط جناح‌های درونی حکومت به جای «گفتمان تغییر» خیزش دی‌ماه ۹۶ و به عبارت دیگر مقاومت کردن در برابر «گفتمان شدن تغییر» در جامعه ایران به جای «گفتمان مرده فعلی و گفتمان مسلط قبلی اصلاحات».

ثالثاً شعار دوباره رفراندوم باعث «زنده شده دوباره صندوق‌های رأی و زنده شدن شعار استحاله رژیم توسط جناح‌های درونی حکومت در رنگ‌های مختلف می‌باشد».

رابعاً شعار رفراندوم در این مرحله در راستای «آلترناتیوسازی» در برابر حرکت جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد که در فرایند پساخیزش دی‌ماه ۹۶ رفته رفته به طرف عبور از رژیم و عبور از جناح‌های درونی حکومت و حرکت کردن به طرف جنبش اعتصابی و جنبش اعتراضی پیش می‌روند.

خامساً با طرح رفراندوم به عنوان «یک استراتژی» آن هم تحت نظارت سازمان ملل و تعریف «انتقال قدرت به صورت قانونی»

و «دوری از خشونت‌گرایی» و به شکل «مسالمت‌آمیز» به عنوان نفی هر گونه حرکت تغییر‌گرایانه توده‌ای در شکل انقلاب و تحول از پائین همراه با بسیج توده‌ای اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد.

ساده‌ساز هم‌چنین در این شرایط جایگزین کردن نظارت نهادهای بین‌المللی تحت الحفظ جهان سرمایه‌داری به جای نظارت جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین، به معنای جایگزین کردن شعار فراندوم تزریقی از بالا در برابر مجلس موسسان جوشیده از انتخابات توده‌ای و از پائین، جهت تنظیم و تدوین قانون اساسی جدید می‌باشد.

سابعاً در این شرایط پاسخ‌دهی ۹۶ شعار «فراندوم» دارای فونکسیون ایجاد شکاف هر چه بیشتر بین دو جبهه «نان و آزادی» و تسلط دوباره طبقه متوسط شهری بر زحمتکشان قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد.

قابل ذکر است که در عرصه خیزش و قیام دی‌ماه ۹۶ (پس از ۲۰ سال دوران مسلط بودن گفتمان به اصطلاح اصلاح‌طلبی درون حکومتی با حمایت طبقه متوسط شهری و جنبش زنان و جنبش دانشجویان و جنبش اجتماعی از آن) قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران توانستند «گفتمان نان» را به عنوان «گفتمان مسلط» در آورند و «انقلاب و تغییر از پائین» را به یک گفتمان مسلط مبدل سازند. طبیعی است که در فرایند سرکوب آن خیزش، طرح دوباره فراندوم تزریقی و از بالای جریان‌های به اصطلاح اصلاح‌طلب و بیانیه ۱۵ نفره فوق می‌تواند با فراخوانی دوباره طبقه متوسط شهری بین دو جبهه «نان و آزادی» و شرایط جهت هژمونی طبقه متوسط شهری بر گروه‌های اجتماعی قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران فراهم سازند.

یادمان باشد که تا زمانیکه در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران طبقه متوسط شهری مانند ۷۶ سال گذشته بتوانند هژمونی زحمتکشان قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را در دست بگیرند و جبهه «آزادی» بتواند جدای از جبهه «نان» در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران حرکت نمایند، بی‌شک شرایط برای انحراف جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران فراهم خواهد بود، چراکه طبقه متوسط شهری در مبارزه و حرکت آزادی‌خواهانه خود حداکثر بر جنبش‌های آکسیونی خیابانی تکیه می‌نمایند و توانایی هدایت‌گری جنبش‌های مطالباتی و دادخواهانه به سمت جنبش‌های اعتراضی و اعتصابی ندارند؛

و از آنجائیکه تا زمانیکه جنبش‌های مطالباتی و دادخواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به فرایند جنبش‌های سیاسی و اعتراضی و طبقه‌ای و اعتصابی نرسند، امکان تغییر توازن قوا در جامعه ایران و عقب‌نشینی حاکمیت‌های توتالیتر در برابر حرکت توده‌ها و فراهم شدن شرایط برای فراندوم به عنوان آخرین خاکریز مبارزه فراهم نمی‌شود، بنابراین وظیفه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط در این راستا تبیین و تعریف می‌گردد تا از گفتمان شدن فراندوم بر اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران جلوگیری نمایند؛ و در فرایند پاسخ‌دهی ۹۶ شعار «گفتمان اصلاحات از بالا و از طریق صندوق‌های رأی و در چارچوب قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی و هژمونی جناح به اصطلاح اصلاح‌طلب درون حاکمیت سیدمحمد خاتمی نتوانند جایگزین گفتمان تغییر از پائین نشوند.

ثامناً شعار فراندوم در فرایند پاسخ‌دهی ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران برای جناح به اصطلاح اصلاح‌طلب درون حکومتی و بیرون حکومتی یا درون مرزی و برون مرزی ایران «هم شعار است و هم پروژه و هم گفتمان و هم فراخوان»، چرا که فراندوم در فرایند پاسخ‌دهی ۹۶ شعار «آلترناتیوی در برابر شعار تغییر از پائین می‌باشد و پروژه‌ای است که در لوای استراتژی جایگزین فراندوم در شکل شیوه دموکراسی مستقیم می‌باشد و فراخوانی است که به طبقه متوسط شهری جهت ایجاد شکاف بین دو جبهه نان و آزادی در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و گفتمانی برای بازتولید گفتمان ۲۰ ساله گذشته حاکم بر جامعه ایران می‌باشد.»

پایان

# جنبت «زیست محیطی ایران»

## در گردونه استیصال



ماندگی اقتصادی و توسعه دست و پنجه نرم می‌کند و توسعه ناموزون و عدم رشد دینامیک از خودویژگی‌های مناسبات سرمایه‌داری رانتی و نفتی حاکم بر جامعه ایران می‌باشد) از جمله موارد می‌باشد که نیازمند به سرمایه‌گذاری عظیم در عرصه مدرنیزاسیون و مدرنیته کردن آن می‌باشد. طبیعی است که رژیمی که حتی توان سرمایه‌گذاری ۲۰۰ میلیارد دلاری جهت مدرنیزه کردن صنایع استخراج چاه‌های نفت مشترک دریای خزر و عراق و کویت و عربستان سعودی و قطر را ندارد، کی می‌تواند و کی می‌خواهد تا در عرصه مدیریت آب سرمایه‌گذاری نماید که برای فهم اوج فاجعه کافی است که عنایت داشته باشیم که طبق آمارهای خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به علت فرسودگی سیستم انتقال آب شرب در کلان‌شهر تهران، «بیش از یک سوم آب تصفیه شده مردم تهران در مسیر انتقال هدر می‌رود» و اما در خصوص کنترل جمعیت، به علت سیاست جنگ‌طلبانه و سیاست هژمونی‌طلبانه این رژیم که از آغاز با شعار «جنگ، جنگ تا پیروزی» شروع شده است و الی الان در طول ۴۰ سال گذشته این رژیم چه در عرصه داخلی و چه در عرصه منطقه پیوسته در حال جنگ بوده است، در نتیجه همین سیاست جنگ‌افروزان و جنگ‌طلبانه رژیم مطلقه فقهاتی باعث نیاز این رژیم به کثرت جمعیت در ۴۰ سال گذشته گردیده است، پر پیداست که کسی نیست تا در این زمان از مقام عظمای ولایت (که بیش از

بنابراین با عنایت به اینکه موضوع خشکسالی در طول چندین قرن گذشته عمر فلات ایران موضوع غیر مترقبه‌ای نبوده است و پیوسته در سالیان سال گذشته خشکسالی در این بخش کره زمین به صورت روتین تکرار گردیده است با همه این احوال، داوری نهائی ما در این رابطه بر این امر قرار دارد که هرگز خشکسالی در گذشته تاریخ ایران نتوانسته است حداکثر فراتر از یک چالش اقتصادی و اجتماعی بالاتر برود و هرگز در گذشته چالش خشکسالی نتوانسته است حتی بدل به یک بحران اقتصادی و اجتماعی بشود تا چه رسد به اینکه آنچنانکه امروز شاهد هستیم «استحاله به فرابحران یا ابربحران بشود».

بنابراین سؤال مهمی که در اینجا و در این رابطه قابل طرح می‌باشد اینکه چرا چالش خشکسالی در طول عمر ۴۰ ساله رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بدل به بحران و یا فرابحران شده است؟

در پاسخ به این سؤال باید به دو عامل مهم:

اول - عدم مدیریت آب.

دوم - عدم کنترل رشد جمعیت اشاره کنیم.

در خصوص عدم مدیریت آب رژیم مطلقه فقهاتی در ۴۰ سال گذشته باید بگوئیم تکیه این رژیم در طول ۴۰ سال گذشته بر اقتصاد آفتزده سرمایه‌داری و تکیه نفتی و رانتی کردن این رژیم بر مناسبات آفتزده سرمایه‌داری حاکم باعث گردیده است تا علاوه بر ظهور فساد ساختاری و سیستمی و چند لایه‌ای در کل نظام مطلقه حاکم از بالا تا پائین سرمایه‌داری آفتزده ایران نتواند توسط سرمایه‌های نفتی و غیره تولیدی خود، دارای پروسس بازتولید گسترده بشود؛ و به علت اینکه در طول ۴۰ سال گذشته هزاران میلیارد دلار حاصل از فروش نفت خام و گاز و دیگر معادن کشور در چاه‌های ویل فساد سیستمی و جنگ‌های داخلی و منطقه‌ای و نیابتی و هزینه صدها میلیارد دلاری پروژه هسته‌ای این رژیم نابود شده است، در نتیجه همین عامل باعث گردیده است تا در طول ۴۰ ساله گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، دیگر بودجه و سرمایه‌ای جهت برنامه‌ریزی مدیریت آب کشور وجود نداشته باشد.

قابل ذکر است که مدیریت آب در کشوری مثل ایران (که هنوز در فرایند عقب

۸۰٪ کل قدرت سیاسی و مدیریتی و اقتصادی و دستگاه‌های معرفتی و نظامی و انتظامی و قضائی کشور در اختیار دارد و در برابر هیچ نهادی هم پاسخگو نمی‌باشد و جایگاه خودش هم ورای قانون و قوانین حتی رژیم مطلقه فقهاتی می‌داند و مشروعیت خودش را هم تعیین شده قبلی در آسمان‌ها تعریف می‌کند و در این رابطه آنچنان در برابر مردم ایران صاحب اختیار مطلق می‌باشد که انچنانکه خمینی می‌گفت: «اگر همه مردم ایران هم بگویند آری اما اسلام (مقصود خودش بود) بگوید نه، آن نه اسلام (خودش) درست است، نه آن آری همه مردم ایران» بپرسد این ۱۵۰ میلیون نفری که جنابعالی فرمان تولید مثلش را صادر می‌فرمائید و برای دستیابی به این ۱۵۰ میلیون نفر جمعیت، دستور خانه‌نشینی زنان و جوجه‌کشی آنها را صادر می‌فرمائید، با کدام زیرساخت اجتماعی و اقتصادی و زیست محیطی می‌خواهید برایش آینده‌سازی بکنید؟

۴ - در خصوص جنبش زیست محیطی مردم ایران به خصوص در فرایند پساخیزش دی‌ماه ۹۶ از آنجائیکه خیزش دی‌ماه ۹۶ یک سونامی بود که تمامی ارکان حاکمیت و جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را تحت تأثیر خود قرار داده است و از آنجائیکه مهم‌ترین مشخصه خیزش دی‌ماه ۹۶ «گذار از درون نظام مطلقه فقهاتی و ورود به فرایند گذار از نظام مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد» در نتیجه رژیم مطلقه فقهاتی در فرایند پساسرکوب خیزش دی‌ماه ۹۶ تمام تلاش خودش را در راستای «بازتولید فرایند قبلی که گذار از طریق درون نظام به جای گذار از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد.»

باری در این رابطه است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از جمله ترندهایی که برای انجام این بازتولید به کار گرفته است، «ایجاد انحراف در جنبش زیست محیطی می‌باشد». بطوریکه در قضیه جنبش زیست محیطی ورزنه اصفهان شاهد بودیم که سمت‌گیری و شعارهای این جنبش در راستای رشد تضادهای درون خلقی بود. قطع لوله آب شرب انتقالی از زاینده‌رود به مردم یزد که باعث قطع آب شرب کل مردم یزد گردید و در ادامه آن اعتراض مردم یزد به این عمل جنبش زیست محیطی مردم ورزنه اصفهان، مثنی نمونه خروار می‌باشد؛ که تقریباً جوهر انحرافی جنبش زیست محیطی مردم ایران در اکثر مناطق امروزه مشهود می‌باشد. لذا در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که راستای جنبش زیست محیطی در شرایط فعلی «در راستای رشد

تضاد درون خلقی می‌باشد»؛ که نتیجه نهایی این امر آن خواهد شد که «مردم ایران را به جان همدیگر بیاندازند» تا این مردم با مشغول کردن در جنگ و تضاد با همدیگر خود، از برخورد با حاکمیت فاصله بگیرند.

۵ - از آنجائیکه ستم‌های وارده بر اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در طول ۴۰ سال گذشته عمر این رژیم ستم‌های مختلف و گوناگونی اعم از ستم سیاسی، ستم اقتصادی، ستم اجتماعی، ستم جنسیتی، ستم قومیتی، ستم مذهبی، ستم زیست محیطی و غیره بوده است، همین تنوع و تکثر ستم‌های وارده از جانب رژیم مطلقه فقهاتی بر اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران باعث گردیده است تا علاوه بر چند لایه‌ای شدن اردوگاه مستضعفین ایران در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی، «مبارزه برای جنبش‌های رهائی‌بخش و عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران صورت چند وجهی پیدا کند». البته در مقایسه بین این مبارزه با مبارزه در رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی، مبارزه دارای تفاوت جوهری می‌باشد به این ترتیب که در رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی از آنجائیکه ستم عمده ستم سیاسی بود و وجه عمده مبارزه در آن شرایط وجه ضد استبدادی با رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی بود همین خودویژگی مبارزه آن دوره باعث می‌شد تا «جبهه ضد استبدادی به صورت یک جبهه فراگیر عمل نماید و تمامی لایه‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در این جبهه (آنچنانکه در سال ۵۷ شاهد بودیم) بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی بسیج شوند؛ اما در خصوص مبارزه در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (به علت همان تکثر و تعدد ستم‌های وارده بر اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) موضوع متفاوت می‌باشد»، چراکه آرایش ستم‌های وارده برای هر گروه اجتماعی از جامعه ایران متفاوت می‌باشد. مثلاً ممکن است برای مردم اهواز و خوزستان و سیستان و بلوچستان و ورزنه اصفهان «ستم زیست محیطی عمده باشد» اما برای زنان ایران «ستم جنسیتی و برای کارگران ایران ستم اقتصادی و برای مردم کردستان ستم قومیتی و برای طبقه متوسط یا اقشار میانی شهرنشین ایران ستم سیاسی عمده باشند». البته عمده بودن یک مؤلفه از ستم به معنای نفی ستم‌های دیگر نیست. در نتیجه همین خودویژگی‌ها باعث شده است تا «مبارزه در رژیم مطلقه فقهاتی چند وجهی بشود.»

پر واضح است که «همین چند وجهی شدن مبارزه در رژیم مطلقه فقهاتی خود مانعی در جهت بسیج همگانی توده‌ها (آنچنانکه در سال ۵۷ بر علیه رژیم توتالیتر پهلوی روی داد) بشود؛ بنابراین در این شرایط در راستای بسیج همگانی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، وظیفه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بر این امر قرار دارد که «بر وجهی از تضادهایی تکیه نماید که جنبه عام دارند، نه وجهی از تضادها که تنها مختص به گروه خاصی از جامعه ایران می‌باشند». باز هم تاکید می‌کنیم که حمایت از مبارزه حق‌طلبانه گروه‌های مختلف اجتماعی ایران تمایزی با این آرایش ندارد». برای مثال یکی از وظایف جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در شرایط فعلی «استحاله مبارزه تک نفری در سر چهار راه‌های کلان‌شهرها در عرصه مبارزه با حجاب اجباری به مبارزه جمعی است»، چراکه مبارزه فردی اگر به مبارزه اجتماعی استحاله پیدا نکند، نه تنها دستاوری به بار نمی‌آورد و نه تنها به سرعت توسط حاکمیت سرکوب می‌گردد، مهم‌تر از همه اینکه خود این مبارزه‌های فردی، برای بسیج همگانی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به صورت یک مانع درمی‌آید، به عبارت دیگر «اگر مبارزه تک نفری سر چهار راه‌ها با حجاب اجباری در چارچوب مبارزه با آپارتاید جنسیتی تحمیلی بر زنان ایران صورت جمعی پیدا نکند، خود سرکوب این گونه مبارزه‌های فردی بسترساز سرکوب جنبش زنان ایران با آپارتاید جنسیتی هم می‌شود». بدین خاطر «امر بر مبارزه جمعی و اجتماعی است نه هر گونه مبارزه‌ای و در هر شکل آن». قابل ذکر است که وقتی که طبق آمارهای اعلام شده خود رژیم مطلقه فقهاتی ایران بیش از ۵۹٪ مردم ایران از طریق تنها شبکه تلگرام می‌توانند پیام‌های خود را به هم برسانند، دیگر قابل قبول نیست که توسط مبارزه فردی بخواهیم اقدام به فراخوانی جمعی بکنیم، آنهم در شرایطی که آنچنانکه در خیزش دی‌ماه ۹۶ شاهد بودیم جامعه امروز ایران از آنچنان پتانسیل مبارزاتی برخوردار می‌باشد که به مجرد یک استارت تصادفی در کمترین زمان بتواند انفجاری در بیش از ۹۰ شهر ایران ایجاد نماید.

باری در خصوص جنبش زیست محیطی مردم ایران هم شرایط به همین ترتیب می‌باشد، چراکه مبارزه جنبش زیست محیطی تا زمانیکه فراگیر نشود و صورت منطقه‌ای داشته باشد، نه تنها نمی‌تواند به دستاوردهای کلان خود دست پیدا کند، بلکه بالعکس مانعی در سر راه بسیج همگانی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌گردد.

۶ - در رابطه با آرایش سه مؤلفه فرابحران زیست محیطی در ایران یعنی خشکسالی و ریزگردها و آلودگی هوا در کلان‌شهرهای ایران، باید عنایت داشته باشیم که در خصوص خشکسالی و کمبود آب یا مؤلفه اول این مشکل و چالش بزرگ باید توسط مدیریت آب و برنامه‌ریزی همه جانبه و سرمایه‌گذاری در چارچوب توسعه موزون حل بشود، اما در خصوص ریزگردها که عامل اصلی آن بیابان‌سازی معلول جنگ هشت ساله و سدسازی‌های بی‌رویه سپاه می‌باشد (که باعث قطع آب به هورها و مرداب‌های مرزی شده است)، نیازمند به مدیریت و برنامه‌ریزی همه جانبه با کشورهای مجاور است؛ و اما در خصوص آلودگی هوای کلان‌شهرهای ایران هم این فاجعه مولود ساخت بی‌رویه خودروها هم به لحاظ کیفی و هم به لحاظ کمی می‌باشد که تنها توسط توسعه زیرساخت‌های اجتماعی نظام اجتماعی جامعه ایران می‌توان با آن برخورد کرد، نه در چارچوب نظام سرمایه‌داری آفت‌زده نفتی و رانتی حاکم. 

پایان



# چرا «جنبش کارگری» یا «طبقه کارگران ایران» و «اقتشارمیان» یا «طبقه متوسط شهری»

## درخیزش دی ماه ۹۶ «غایب» بودند؟

و سرکوب حاکمیت‌های توتالیتر و مستبد در برابر حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران تکوین پیدا کرده است.

به عبارت دیگر در ۱۵۰ سال گذشته عمر حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران در شرایطی حرکت اصلاح‌گرایانه جامعه ایران فرایند انقلابی به خود گرفته است که دستگاه استبداد حاکم حاضر به عقب‌نشینی در برابر خواسته‌های اصلاح‌گرایانه جامعه ایران نبوده‌اند. در نتیجه همین عدم استحاله‌پذیری و مقاومت مستبدین حاکم در برابر حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران و تحمیل همه جانبه ستم‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و جنسیتی و قومیتی و غیره بر جامعه ایران توسط آن دستگاه حاکمیت مستبد، باعث «تکوین انقلابات سیاسی» و به حرکت درآمدن کل اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران شده است؛ و گر نه اگر دستگاه‌های مستبد سیاسی حاکم بر جامعه ایران حاضر به عقب‌نشینی در برابر خواسته‌های تحول‌خواهانه جامعه ایران می‌شدند، هرگز نیاز به انقلاب سیاسی در جامعه ایران نبود.

شاید بهتر باشد که در این رابطه اینچنین داوری کنیم که «فرایند انقلاب سیاسی توسط توده‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در ۱۵۰ سال گذشته شکلی از حرکت تحول‌خواهانه بوده است که توسط دستگاه‌های مستبد حاکمیت بر جامعه ایران تحمیل شده است»؛ و بدین ترتیب است که می‌توانیم بگوئیم «انقلاب نمی‌کنند، بلکه انقلاب می‌شود» و آن زمانی «انقلاب به عنوان یک فرایند حرکت تحول‌خواهانه ظهور می‌کند که تمامی راه‌ها جهت استحاله دموکراتیک حاکمیت‌های مستبد به

۴۱ - تکیه بر پتانسیل استحاله‌پذیر بودن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در چارچوب قانون اساسی ولایت‌مدار مطلقه حاکم، برای نفی خیزش اعتراض سیاسی دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به عنوان آلترناتیو پروژه اصلاح‌طلبی درون حکومت که مدت ۲۰ سال است به عنوان «گفتمان اصلی» توسط نظریه‌پردازان این رویکرد بر اقتشارمیان و طبقه متوسط شهری نهادینه نظری و ذهنی شده است.

۴۲ - محدود کردن پروژه «اصلاح‌گرایانه» در عرصه نظریه‌پردازی به «اصلاح‌طلبی» درون حکومتی در ۲۰ سال گذشته به عنوان گفتمان مسلط بر جامعه ایران در راستای نفی پیروسی اصلاح‌گرایانه از پائین و از طریق جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین که در طول ۱۵۰ سال گذشته عمر حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران، یعنی از دوران پسا ربیع اول قرن نوزدهم یا دوران پسا شکست ایران در جنگ‌های فتحعلی شاه قاجار با روسیه الی الان توسط پیشگامان تحول فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی جامعه ایران در دستور کار بوده است و در طول ۱۵۰ سال گذشته چه در فرایند نهضت فرهنگی نیمه دوم قرن نوزدهم تحت هژمونی طالبوف و آقاخان کرمانی و آخوندزاده و چه در دهه آخر قرن نوزدهم تحت مبارزه ضد انحطاطی سیدجمال الدین اسدآبادی و چه در فرایند نخستین انقلاب دموکراتیک آسیا در سال ۱۹۰۵ تحت عنوان فرایند انقلاب مشروطیت و چه در فرایند دهه فتح تهران تا کودتای انگلیسی رضاخان و چه در دهه شهریور ۲۰ تا کودتای آمریکائی ۱۳۳۲ و چه در فرایند پسا کودتای ۳۲ تا انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ و تا به امروز، جوهر حرکت تحول‌خواهانه ۱۵۰ سال گذشته پیشگامان فرهنگی و اجتماعی و سیاسی جامعه ایران، جوهر اصلاح‌گرایانه در اشکال مختلف سه گانه:

الف - اصلاح‌گرایی از بالا.

ب - اصلاح‌گرایی از پائین.

ج - اصلاح‌گرایی از درون بوده است، بنابراین برعکس رویکرد نظریه‌پردازان اصلاح‌طلب درون حکومتی فعلی گرچه پروسه اصطلاح‌طلبی درون حکومتی رژیم مطلقه فقهاتی از خرداد ۷۶ توسط حرکت سیدمحمد خاتمی در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حاکمیت مطلقه فقهاتی ظهور پیدا کرده است، اما پیروسی اصلاح‌گرایانه در سه شکل اصلاح‌گرایی از بالا و اصلاح‌گرایی از پائین و اصلاح‌گرایی از درون در جامعه ایران تاریخ ۱۵۰ ساله دارد و استحاله فرایند اصلاح‌گرایی به انقلابات سیاسی در سه فرایند مشروطیت و پسا شهریور ۲۰ تا سال ۳۲ و فرایند انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران به خاطر مقاومت دستگاه استبدادی

بن بست رسیده باشد و دستگاه‌های توتالیتر به هیچ وجه حاضر به عقب‌نشینی و انجام اصلاح‌گری سیاسی و اجتماعی و اقتصادی از طریق مسالمت آمیز نباشند.»

باری، تبیین مانیفست رویکرد جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبانه درون نظام مطلقه فقهاتی حاکم در اینجا برای آن است که بتوانیم در پاسخ به سؤال سرتیتر این مقاله (که سؤال شده است که «چرا طبقه متوسط شهری یا اقشار میانی جامعه ایران در خیزش دی ماه ۹۶ حضور نداشتند؟»)، پاسخی تئوریک بدهیم (نه پاسخی سیاسی)، زیرا بر این باوریم که اگر هر کدام از «طبقه کارگر» یا «طبقه متوسط شهری» اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در خیزش سیاسی و اعتراضی و ضد استبدادی دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌توانستند به صورت فراگیر و همه جانبه شرکت کنند، علاوه بر اینکه این «خیزش بدل به جنبش اجتماعی» می‌شد و علاوه بر اینکه دیگر «سرکوب آن خیزش استحال شده به جنبش اجتماعی توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای ممکن نبود» و علاوه بر اینکه «شرایط برای طولانی شدن عمر آن خیزش استحال شده به جنبش اجتماعی فراهم می‌گردید» و علاوه بر اینکه «آن خیزش استحال شده به جنبش اجتماعی می‌توانست در پروسس طولانی شدن مبارزه سیاسی و اعتراضی به صورت درون‌جوش و دینامیک دارای خود سازماندهی دینامیک و رهبری درون‌جوش دینامیک بشود» و علاوه بر اینکه «آن خیزش اعتراضی سیاسی استحال شده به جنبش اجتماعی می‌توانست در پرتو رهبری دینامیک درون‌جوش و خود سازماندهی دینامیک درون‌جوش و ستاد برنامه‌ریزی دینامیک درون‌جوش به اتخاذ تاکتیک‌ها و استراتژی‌های مشخص و تحلیل‌های مشخص از شرایط مشخص جامعه امروز ایران جهت دستیابی به راه حل مشخص دست پیدا کند» و علاوه بر اینکه «آن خیزش اعتراضی سیاسی ضد استبدادی استحال شده به جنبش اجتماعی، در بستر پروسس طولانی شدن می‌توانست با پشت سر گذاشتن خاکریزهای امنیتی دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای فضای باز جهت مبارزه علنی و بسترسازی جهت حضور فراگیر گروه‌های مختلف اجتماعی و بسیج توده‌ای اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را فراهم نماید» و علاوه بر اینکه «آن خیزش استحال شده به جنبش اجتماعی در عرصه پروسس طولانی شدن مبارزه سیاسی و اعتراضی ضد استبدادی می‌توانست به وحدت در شعارها دست پیدا کنند و از ورطه هولناک پراکندگی در شعارها نجات پیدا کنند» و علاوه بر اینکه «به علت خود سازماندهی و رهبری و ستاد درون جوش و دینامیک می‌توانستند از دخالت‌های کنترل از راه دور (جریان‌های راست و چپ) هژمونی‌طلبانه برون مرزی جلوگیری نمایند» و علاوه بر اینکه «آن خیزش سیاسی ضد استبدادی اعتراضی استحال شده به جنبش اجتماعی می‌توانست توسط تاکتیک‌ها و استراتژی مشخص و ستاد دینامیک برنامه‌ریز درون‌جوش و رهبری درون‌جوش و خود سازماندهی افقی و عمودی درون‌جوش به

جنبش اعتصابی کارگران و کارمندان بپیوندند»، خود آن جنبش اجتماعی محصول استحال خیزش دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نیز به راحتی می‌توانست با پتانسیل محصول پروسس دینامیک خود به عنوان سرپل اتصال و پیوند، جنبش‌های پیشرو (مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران)، اعم از جنبش کارگران و جنبش معلمان و جنبش بازنشستگان و جنبش دانشجویان و جنبش زنان و جنبش جوانان و جنبش دانش‌آموزان و حتی جنبش ۱۸ میلیون نفری حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای ایران قرار گیرد.

لذا به همین دلیل در این مقاله تلاش می‌کنیم تا به صورت تئوریک (نه سیاسی) به موضوع علل و دلایل عدم حضور دو «طبقه کارگر» و «متوسط شهری» در خیزش دی ماه ۹۶ بپردازیم، چراکه اعتقاد داریم که اگر به صورت تئوریک توانائی تبیین این خلاء در خیزش دی ماه ۹۶ پیدا کنیم، نه تنها توانسته‌ایم «علل و دلایل سرکوب خیزش دی ماه ۹۶ توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای مشخص کنیم و نه تنها توانسته‌ایم به آسیب‌شناسی خیزش دی ماه ۹۶ بپردازیم و نه تنها توانسته‌ایم به علل و دلایل سرکوب جنبش سبز در سال ۸۸ توسط حزب پادگانی خامنه‌ای دست پیدا کنیم و نه تنها توانسته‌ایم به علل و دلایل سرکوب قیام جنبش دانشجویی ایران در تیرماه ۷۸ دست پیدا کنیم و نه تنها توانسته‌ایم به آسیب‌شناسی جنبش سبز در سال ۸۸ دست پیدا کنیم و نه تنها توانسته‌ایم به آسیب‌شناسی قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی دست پیدا کنیم و نه تنها توانسته‌ایم به بحران فراگیر محصول فقدان خود سازماندهی و رهبری دینامیک و تشکیلات مستقل طبقه کارگر ایران دست پیدا کنیم»، مهم‌تر از همه اینکه چنین «تبیین تئوریک» می‌تواند هدایت‌گر تمامی جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران جهت عبور از تندپیچ مبارزه ضد استبدادی و دموکراسی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه بشود.

فراموش نکنیم که مدت ۲۰ سال است که اقشار میانی یا طبقه متوسط شهری جامعه ایران، در «فرایند پس‌انگ رژی مطلقه فقهاتی با صدام حسین و حزب بعث عراق» (با ظهور جناح به اصطلاح اصلاح‌طلب از دل رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از خرداد ۷۶ و انتخابات دولت هفتم تحت هژمونی سیدمحمد خاتمی) جناح به اصطلاح اصلاح‌طلب درون نظام مطلقه فقهاتی حاکم در رنگ‌های مختلف زرد و سبز و بنفش آن به عنوان نماینده سیاسی خود انتخاب کرده‌اند؛ و در طول ۲۰ سال گذشته رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در خیمه شب بازی‌های انتخاباتی حزب پادگانی خامنه‌ای تحت عنوان «جنبش رأی‌های خاکستری» جامعه ایران تلاش می‌کردند تا در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت توسط «کانال فیلترینگ نظارت استصوابی شورای نگهبان دست‌ساز خود» جهت به اصطلاح کسب مشروعیت از مردم ایران، با افزایش رأی‌های به صندوق ریخته شده و جهت نمایش جهانی توسط نمایش‌های رنگارنگ این جناح به اصطلاح اصلاح‌طلب درون نظام، رأی‌های خاکستری یا طبقه متوسط شهری



حذف هاشمی رفسنجانی و حذف جریان پوپولیست ستیزمگر و غارتگر درون نظام) گرفت و بدین ترتیب بود که طبقه متوسط شهری که برای مدت چهار سال در دوران پاساسرکوب جنبش سبز توسط حزب پادگانی خامنه‌ای به رکود و کما رفته بود، دوباره از انتخابات دولت یازدهم در بهار ۹۲ با شعار «انتخاب بین بد و بدتر» و شعار «دفع افسد با فاسد» از طریق صندوق‌های رأی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به عرصه خیمه شببازی انتخابات حزب پادگانی خامنه‌ای وارد شد؛ و این بار با انتخاب شیخ حسن روحانی در رنگ بنفش و سیمای اعتدالی جریان‌های اصلاح‌طلبانه درون حکومت، طبقه متوسط شهری یا اقشار میانی جامعه ایران، شیخ حسن روحانی را به عنوان نماینده سیاسی خود در حاکمیت انتخاب کردند.

البته در انتخابات دولت دوازدهم در ۲۹ اردیبهشت ۹۶ به علت پلاریزاسیون یا قطب‌بندی درون حکومتی (در برابر ابراهیم رئیسی کاندیدای شش دانگ حزب پادگانی خامنه‌ای و جناح راست هزار تکه درون حاکمیت) طبقه متوسط شهری یا اقشار میانی جامعه ایران با حضور همه جانبه‌تری در این انتخابات از نماینده سیاسی درون حکومتی خود (شیخ حسن روحانی) حمایت کردند. هر چند که در فرایند پساانتخابات دولت دوازدهم در سال ۹۶ به علت سنگ‌اندازی‌های ترامپ در برابر قطار به گل نشسته برجام، شیخ حسن روحانی جهت جلب حمایت حزب پادگانی خامنه‌ای حاضر شد تا وعده وعیده‌های انتخاباتی خود در عرصه سیاسی و اقتصادی (به طبقه متوسط شهری) وجه‌المعامله یا وجه‌المصالحه با حزب پادگانی خامنه‌ای بکند، اما به موازات شعله‌ور شدن جنبش مالباختگان (در فرایند پساانتخابات دولت دوازدهم) که خود بسترساز ظهور سونامی خیزش اعتراضی ضد استبدادی دی ماه ۹۶ گردید، از آنجائیکه «جنبش مالباختگان» و در ادامه آن «خیزش دی ماه ۹۶» (اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) خاستگاهی در قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین داشت و با شعار «نه به گرانی» و «مبارزه با فقر و گرسنگی و بیکاری» قیام خود را آغاز کرده بودند، با عنایت به اینکه هم «جنبش مالباختگان» و هم «خیزش دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران» از آغاز «جوهر سیاسی» داشتند و «کل موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به چالش کشیدند» و در اولین گام از حرکت خود، از خیمه شببازی جناح‌های درونی حکومت در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین خود، با شعار «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا / دیگر تمام شد ماجرا» عبور کردند و شعار «تغییر از پائین را» جایگزین شعار «اصلاح از طریق جناح‌های درون حکومت و از بالا کردند» .

ادامه دارد

را به پای صندوق‌های رأی بکشانند؛ و البته منهای «انتخابات دولت نهم و دهم» که پوپولیست ستیزمگر و غارتگر تلاش کرد تا به جای تکیه بر طبقه متوسط شهری، بر ۱۸ میلیون نفر حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران تکیه نماید و حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران را جایگزین طبقه متوسط شهری بکند؛ که هزار البته این جابجائی در جریان انتخابات دولت دهم در خرداد ۸۸ همراه با سرکوب و خونریزی و کودتای حزب پادگانی خامنه‌ای گردید، چراکه حزب پادگانی خامنه‌ای که می‌بایست در جنگ جناح‌های درونی حکومت در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بی تفاوت باشد، در انتقام‌گیری از دولت سوم و چهارم میرحسین موسوی، به حمایت از پوپولیست ستیزمگر و غارتگر پرداخت و همین حمایت حزب پادگانی خامنه‌ای از پوپولیسم ستیزمگر و غارتگر در انتخابات دولت دهم در خرداد ۸۸ باعث گردید تا جبهه‌بندی جناح‌های درونی حکومت از نماز جمعه ۸۸/۳/۲۹ خامنه‌ای رسماً و علناً بدل به جنگ جناح اصلاح‌طلبان درون حکومتی با حزب پادگانی خامنه‌ای بشود.

لذا به همین دلیل بود که در جریان انتخابات دولت دهم در سال ۸۸ برای اولین بار طبقه متوسط شهری یا اقشار میانی جامعه ایران به رویارویی مستقیم با حزب پادگانی خامنه‌ای پرداختند؛ که البته با سرکوب تمام عیار خامنه‌ای در سال ۸۸ و شکست جنبش سبز، جنبش اجتماعی طبقه متوسط و اقشار میانی هم سرکوب گردید و برای مدت چهار سال این جنبش اجتماعی طبقه متوسط شهری به کمای تاریخی فرو رفت تا اینکه از خرداد سال ۹۲ توسط

نرمش قهرمانانه خامنه‌ای و خوردن جام زهر دوم رژیم مطلقه فقهاتی در پای پروژه خانمان‌سوز و اقتصادسوز هسته‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که با صرف صدها میلیارد دلار از سرمایه‌های مردم نگون‌بخت ایران تمام شده بود (حزب پادگانی خامنه‌ای پس از عبور از پوپولیست غارتگر و ستیزمگر دولت دهم) دوباره به همان خیمه شببازی پیش‌انتخابات دولت نهم روی آورد و در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت در بهار سال ۹۲ با علم کردن کهنه‌کارترین مهره امنیتی و سرکوبگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم یعنی شیخ حسن روحانی (البته با رنگ بنفش نه رنگ زرد سیدمحمد خاتمی و رنگ سبز میرحسین موسوی و در سیمای اعتدالی اصلاح‌طلبان درون حکومتی) پروژه جذب رأی‌های خاکستری طبقه متوسط شهری یا اقشار میانی جامعه ایران را در دستور کار خود قرار داد.

البته با حمایت همه جانبه سیدمحمد خاتمی و هاشمی رفسنجانی و سردمداران محصور شده جنبش سبز از شیخ حسن روحانی در انتخابات دولت یازدهم، یخ حزب پادگانی خامنه‌ای (جهت خیمه شببازی اصلاح‌طلبانه جناح‌های درونی حکومت در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت) در انتخابات دولت یازدهم (پس از



# میزگرد مستضعفین

## سوال شانزدهم

### تئوری «جنبش فیمینیستی» زنان ایران در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران

یکی از اصول رکن اسلام دگماتیست فقهاتی همین موضع «زن‌ستیزانه اسلام فقهاتی» می‌باشد. آنچنانکه در این رابطه حتی در اندیشه فلسفی فلاسفه بزرگ حوزه فقهاتی مثل ملاصدرا و ملا هادی سبزواری، «زن اصلاً از جنس انسان نمی‌باشد، بلکه حیوانی است که خداوند جهت بازتولید نسل انسان در خدمت مرد قرار داده است». به همین دلیل «حتی مدرس حق رأی زنان و حق انتخاب برای زنان ایران و برابری حقوق زن و مرد ایرانی از شرک‌آمیزترین و غیر اسلامی‌ترین شعارهای پسامشروطیت می‌دانست» در نتیجه هر چند خمینی در پاریس جهت کسب قدرت سیاسی با طرح شعارهای دموکراسی‌خواهانه صحبت از حقوق زنان در عرصه‌های مختلف حتی آزادی در پوشش لباس می‌کرد، به موازات تثبیت قدرت سیاسی‌اش، اولین خاکریزی که به تسخیر آن پرداخت «حقوق زنان» ایران بود؛ که از «تحمیل حجاب اجباری در ادارات توسط شیخ حسن روحانی شروع کرد و در قانون قصاص و قوانین ارثی و دیه و حق طلاق و تعدد زوجات و حق حضانت فرزندان و غیره تعمیم داد و وظیفه و مسئولیت زن در عرصه خانه‌داری و تولید نسل خلاصه کرد.»

در نتیجه از آنجائیکه جنبش زنان ایران در جریان جنبش ضد استبدادی سال‌های ۵۶ و ۵۷ به صورت فراگیر وارد مبارزه ضد استبدادی شده بودند و برای اولین بار در تاریخ ۱۵۰ ساله حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران «جنبش مستقل سیاسی» خود را به

لذا به این دلیل بود که دیدیم که همان خمینی که در پاریس جهت کسب قدرت سیاسی شعار «همه با هم» و شعار «برابری زن و مرد» و شعار «دموکراسی و آزادی و عدالت و استقلال و تأسیس حکومتی در ایران» مثل حکومت فرانسه و آمریکا سر می‌داد، به محض تثبیت قدرتش «همه آن شعارها را پس گرفت» و رسماً اعلام کرد که «اگر همه مردم ایران بگویند آری، اسلام (مقصود خودش بود) بگوید نه، آن نه درست است؛ و رسماً اعلام کرد که «ما از اول اشتباه کردیم، می‌بایست از روز اول با شکستن قلم‌ها و بستن دهان‌ها و بر پا کردن چوبه‌های دار با مخالفین سیاسی خود برخورد می‌کردیم»، آنچنانکه از بعد از ۳۰ خرداد سال ۶۰ تا تابستان سال ۶۷ جوی خونی از کشتار مخالفین سیاسی خود به راه انداخت که باور آن برای تاریخ فردای بشر غیر ممکن می‌باشد.

اما در خصوص «شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران» و تبیین فونکسیون آن در عرصه تغییر کیفی جنبش‌های حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران در مرحله پساشکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران، در مقایسه با فونکسیون دو سرفصل «شکست انقلاب مشروطیت» و «شکست جنبش دموکراسی‌خواهانه مردم ایران» (توسط کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ امپریالیسم آمریکا) باید عنایت داشته باشیم که سرفصل شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران از خودویژگی‌های خاصی برخوردار می‌باشد که ریشه اصلی این خودویژگی‌ها برگشت پیدا می‌کند به «ماهیت جوهر اسلام دگماتیست فقهاتی روحانیت حوزه‌های فقهی»؛ که از مهمترین خودویژگی‌های اسلام فقهاتی، «موضع زن‌ستیزانه اسلام فقهاتی می‌باشد»؛ که در بیش از هزار سالی که از عمر اسلام فقهاتی می‌گذرد (قابل ذکر است که اسلام دگماتیست فقهاتی حوزه‌های فقهی از قرن چهارم هجری یعنی دوران آل‌بویه توسط شیخ طوسی و با حمایت آل‌بویه تأسیس گردیده است و اولین جشن عید غدیر و اولین عزاداری رسمی حکومتی عاشورای امام حسین هم در زمان همین آل‌بویه انجام گرفته است، البته بعداً در دوران صفویه جهت نهادینه کردن جامعه مذهبی شیعه در برابر امپراطوری عثمانی تسنن مذهب، اسلام فقهاتی و اسلام زیارتی و اسلام روایتی و مداحی‌گری تثبیت و تقویت گردیده است و اصلاً و ابداً در طول ۴۰۰ سال ماقبل دوران آل‌بویه ما با شیعه رسمی و روحانیت رسمی و حوزه‌های فقهی و اسلام فقهاتی و اسلام زیارتی و اسلام مداحی‌گری و اسلام روایتی نهادینه شده در جوامع مسلمان رویرو نمی‌شویم).



صورت خودجوش و دینامیک به نمایش گذاشته بودند (و از این بابت شاید در مقایسه با انقلاب مشروطیت و جنبش ملی کردن صنعت نفت بتوانیم داوری کنیم که برعکس آن دو جنبش و انقلاب، «انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران بیش از آنکه یک انقلاب مردانه باشد، یک انقلاب زنانه بود و جایگاه جنبش زنان ایران در جریان انقلاب ضد استبدادی ۵۷ یک جایگاه استراتژیک بود») در نتیجه همین خودآگاهی سیاسی و اجتماعی که جنبش فراگیر زنان ایران برای اولین در پروسس انقلاب ضد استبدادی ۵۷ کسب کرده بودند، باعث گردید تا در فرایند پساانقلاب ۵۷ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نتوانند دیگر زن ایرانی را چشم و گوش بسته خانه‌نشین کنند (قابل ذکر است که در مجلس اول رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، حتی مهندس مهدی بازرگان طرحی جهت خانه‌نشین کردن زنان ایرانی پیشنهاد کرد که البته نتوانست حمایت نمایندگان را کسب نماید).

به همین دلیل بود که از بعد از اینکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نسبت به خانه‌نشین کردن زنان ایرانی مأیوس گردید، تلاش کردند تا در سایه تبعیضات حقوقی و فقهی و سیاسی و اقتصادی و گزینشی و حجاب اجباری و غیره، زن ایرانی را به صورت شهروند درجه دوم جامعه ایران درآورند. در نتیجه از اینجا بود که «آپارتاید جنسیتی» در لباس قانون و دین و فقه توسط سرنیزه و با شعار «یا روسری یا تو سری» بر زنان ایران تحمیل گردید. طبیعی بود که زن ایرانی خودآگاه پسااشکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران که بیش از نصف جامعه ایران را تشکیل می‌دادند و بزرگترین گروه اجتماعی جامعه ایران بودند، با تمام پتانسیل وارد میدان مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شدند؛ و با تمام توان تلاش کردند تا آپارتاید جنسیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر جامعه ایران را به چالش بکشند. برای فهم این حقیقت بزرگ تنها کافی است تا به آمار زنان اعدام شده سیاسی و زنان سیاسی دربند و زنان سیاسی کشته شده در میدان‌های نبرد و زنان سیاسی آواره شده در کشورهای بیگانه دهه اول عمر رژیم مطلقه فقهاتی توسط احکام فقهی خمینی (از ۳۰ خرداد ۶۰ تا پایان تابستان ۶۷) توجه بکنیم.

بدین ترتیب بود که در فرایند پسااشکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران (پس از جنبش‌های اقلیت‌های قومی و مذهبی که در رأس آنها خلق کرد و خلق بلوچ و خلق گنبد و غیره قرار داشتند) «جنبش زنان ایران» بزرگترین گروه اجتماعی جامعه ایران بودند که مبارزه برابری‌طلبانه خود بر علیه آپارتاید جنسیتی رژیم مطلقه فقهاتی، در اشکال مختلف مبارزه، از نافرمانی مدنی تا قیام مسلحانه از سرگرفتند؛ و بدین ترتیب بود که از فردای شکست انقلاب ضد استبدادی مردم ایران، «جنبش فمینیستی زنان ایران» تا به امروز تکوین و اعتلا پیدا کرده است؛ که در خصوص تبیین مبارزه «جنبش فمینیستی زنان

ایران» باید عنایت داشته باشیم که:

اولاً «جنبش فمینیستی زنان ایران» در طول چهل سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از آغاز به صورت خودانگیخته و خودجوش در خلاء نظری و تئوریک و در خلاء رهبری دینامیک و در خلاء سازماندهی و تشکیلات و برنامه و استراتژی و شعار واحد بسیج کننده درون‌جوش، مبارزه خود را بر علیه آپارتاید جنسیتی تحمیلی شده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم حرکت خود را آغاز کرده‌اند؛ که همین خلاء نظری و تئوریک و سازماندهی و تشکیلات و رهبری دینامیک باعث گردیده است تا در طول ۴۰ سال گذشته «جنبش فمینیستی زنان ایران» دچار تشتت نظری و عملی و مبارزه‌ای بشوند.

هر چند که «جنبش زنان ایران» به خصوص در فرایند پسااشکست جنبش سبز در سال ۸۸ تلاش وافر کرده‌اند تا در عرصه سازماندهی و فراخوانی و دیالوگ آزادی، توسط فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی خلاء تشکیلاتی و سازماندهی خود را پر کنند، اما با همه این احوال به لحاظ همان خلاء نظری و تئوریک، هنوز نتوانسته‌اند در عرصه واقعی و میدانی داخل کشور به آن تشتت و حرکت اتمیزه درونی خود غلبه کنند. در نتیجه همین امر باعث گردیده است تا «جنبش فمینیستی زنان ایران» در این شرایط به انواع مختلف:

الف - جنبش فمینیستی رادیکال.

ب - جنبش فمینیستی دینی و مذهبی

ج - جنبش فمینیستی لیبرال و نئولیبرال.

د - جنبش فمینیستی مارکسیستی.

ه - جنبش فمینیستی کارگری و زحمتکشان شهر و روستا تقسیم بشوند؛ که البته هر کدام از این انواع مختلف «جنبش فمینیستی زنان ایران» در طول ۴۰ سال گذشته تلاش کرده‌اند تا شعار عام این جنبش که عبارت است از «برابری حقوق زن مرد در جامعه ایران» در چارچوب «دیسکورس خاص خود» تعریف نمایند.

به همین دلیل «فمینیست» یا «برابری حقوق زن و مرد» در اردوگاه بزرگ جنبش زنان ایران تعریف و تبیین و کالبد شکافی و آسیب‌شناسی واحدی ندارند، بلکه برعکس، دارای لایه‌های مختلفی می‌باشند، بطوریکه در این رابطه اگر داوری کنیم که جنبش فمینیستی در هر کدام از لایه‌های اردوگاه بزرگ جنبش زنان ایران دارای معنا و مفهوم خاص و خودویژه به خود می‌باشند، داوری غلطی نکرده‌ایم.

ثانیاً به علت همین خلاء نظری و تئوریک جنبش فمینیستی زنان ایران در ۴۰ سال گذشته می‌باشد که «برابری حقوق زن و مرد» که شعار اصلی این جنبش می‌باشد، تنها صورت مفهومی و مجرد و عام و



کلی پیدا کرده است و در عرصه تعیین مصداق و صورت مشخص و کنکری آن هر یک از انواع رویکردهای مختلف فمینیستی، جنبش فمینیستی زنان ایران در چارچوب همان رویکرد خاص خود به تعریف و تبیین مصداق می‌پردازند. به طوری که برای آرایش این مصداق‌ها ما در برابر یک جدول لگاریتمی قرار می‌گیریم که در نهایت مجبور می‌شویم که بگوئیم «کدامین فمینیست؟»

بی‌شک برای برخورد تئوریک با این بازار شام تعریف‌ها و تبیین‌ها، باید قبل از هر چیز مشخص کنیم که «مبنای حقوق فمینیست در جامعه ایران کدام است؟» یعنی تا زمانی که «مبنای حقوقی» برای جنبش فمینیستی زنان ایران در عرصه تئوریک مشخص نکنیم، نخواهیم توانست به تعریف «برابری حقوقی زن مرد» در جامعه ایران دست پیدا کنیم.

بدین خاطر برای تعیین «مبنای حقوقی فمینیست» در جنبش فمینیستی زنان ایران، اگر بخواهیم از «عرصه میدانی» کسب دیتا بکنیم، باز با انواع لایه‌های مختلف طبقاتی و اجتماعی و سیاسی فمینیست روبرو می‌شویم، چراکه ممکن است گروهی «مبنای حقوقی» جنبش فمینیستی زنان ایران را «برابری حقوق برای کار برابر» تعریف کنند، یا گروهی ممکن است «مبنای حقوقی» جنبش فمینیستی ایران را «آزادی در پوشش» یا «مبارزه با حجاب اجباری تحمیل شده از جانب رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم» تعریف کنند، یا اینکه ممکن است «مبنای حقوقی» جنبش فمینیستی زنان ایران برای گروهی «آزادی در انتخاب کردن و انتخاب شدن» باشد و غیره.

بی‌شک همین «تنوع تعیین مبنای حقوقی» برای جنبش فمینیستی زنان ایران، این حقیقت را آفتابی می‌کند که جنبش فمینیستی زنان ایران باید در چارچوب «مدل و تیپولوژی اجتماعی زنان ایران تعریف بشود»؛ و هرگز به لحاظ تئوریک ما نمی‌توانیم به صورت عام و مجرد و کلی برای جنبش فمینیست زنان ایران در شرایط تندپیچ تاریخ فعلی ایران قضاوت یک‌دست و واحدی بکنیم.

پر پیداست که در تحلیل نهائی دلیل این امر بازگشت پیدا می‌کند به انواع ستم‌های تحمیل شده توسط رژیم مطلقه فقه‌ای در ۴۰ سال گذشته بر گروه بزرگ اجتماعی زنان ایران که این ستم‌ها عبارتند از ستم جنسیتی، ستم اقتصادی و طبقاتی، ستم سیاسی، ستم فرهنگی و مذهبی و قومیتی و ستم‌های مدنی دیگر. طبیعی است که همین تعدد ستم‌ها بر گروه بزرگ اجتماعی زنان ایران باعث شده است تا برحسب جایگاه خاص لایه‌های مختلف زنان ایران در اردوگاه بزرگ زنان ایران، در برابر فونکسیون مختلف این ستم‌ها، «تعریف حقوق مبنایی» برای دستیابی به شعار «برابری حقوق زن و مرد» جنبش فمینیست زنان ایران متفاوت بشود.

از اینجا می‌توانیم نتیجه بگیریم که برای اعتلای «جنبش فمینیستی» زنان ایران «در شرایط فعلی باید تکیه بر شعارها یا حقوق متعدد مبنایی بکنیم که فونکسیون میدانی آن مشمول اکثریت زنان ایرانی می‌شود»؛ بنابراین در این رابطه است داوری ما بر این امر قرار دارد که شعار «حقوق برابر، در برابر کار برابر» از جمله شعارهای محوری و مبنایی است که در این شرایط خاص جامعه ایران «توان بسیج» فراگیر در عرصه جنبش فمینیستی زنان ایران را دارد. قابل ذکر است که ذکر تعیین «حقوق مبنایی» برای جنبش فمینیستی زنان ایران به معنای نفی دیگر حقوق زنان ایران نمی‌باشد. بلکه تنها در عرصه تدوین تئوری جنبش فمینیستی زنان ایران و بسیج میدانی زنان ایران است که ما مجبور به انجام این کار می‌باشیم. حاصل اینکه:

۱ - اگر فمینیست به «برابری حقوق زن و مرد» ترجمه و تعریف نمائیم، بدون شک باید «جنبش فمینیستی زنان ایران» را به «مبارزه با تبعیض و ستم‌های تحمیلی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بر جامعه زنان ایران در چهل سال گذشته تعریف نمائیم». باری، مهم‌ترین مشکل جنبش فمینیستی زنان ایران در ۴۰ سال گذشته «خلاء تئوری جنبش فمینیستی در ایران» می‌باشد؛ که این خلاء تئوری باعث گردیده است تا در ۴۰ سال گذشته عمر جنبش فمینیستی زنان ایران، این جنبش چه در عرصه «مکانیزم مبارزه» و چه در عرصه تعیین «استراتژی و تاکتیک» و چه در عرصه تعیین «شعار واحد» در عرصه «پتانسیل جهت بسیج توده‌ای زنان ایران» و چه در عرصه «پیوند با جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران» اعم از جنبش کارگران و جنبش معلمان و جنبش دانشجویان و جنبش زحمتکشان شهر و روستا و جنبش حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای ایران و غیرو دچار بن‌بست بشوند؛ بنابراین، هر چند در ۴۰ سال گذشته جنبش زنان ایران به علت ستم‌های مضاعف جنسیتی و حقوقی و اقتصادی و اجتماعی و فقهی تحمیل شده توسط رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم «پتانسیل پیشرویی جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را داشته‌اند، اما به علت خلاء تئوری و خلاء سازماندهی و خلاء تشکیلات مستقل و خلاء رهبری دینامیک و خودجوش، این انرژی‌های پتانسیل دینامیک در ۴۰ سال گذشته نتوانسته است به صورت سینماتیک مادیت تاریخی و

اجتماعی پیدا کنند.»

ادامه دارد

# مشکل و دلیل شکست استراتژی چریک‌گرایی در دهه ۴۰ و ۵۰

## استبدادی سال ۵۷ در مردم‌سالاری

آنچنانکه شکست استراتژی چریک‌گرایی دهه ۴۰ و ۵۰ در جامعه ایران به علت شکست در استراتژی بوده است؛ و در ادامه آن شکست جنبش‌های پيشاهنگ در فرایند پسانقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ و به‌خصوص در دهه ۶۰ یعنی از ۳۰ خرداد سال ۶۰ به بعد همگی معلول شکست در استراتژی بوده است.

قابل ذکر است که تمامی جریان‌های پيشاهنگ فرایند پسانقلاب ۵۷ تلاش می‌کنند تا با مطلق کردن تأثیر سرکوب همه‌جانبه رژیم مطلقه فقهاتی در دهه ۶۰ (که با تیغ و داغ و درفش و جوی خون از ۳۰ خرداد سال ۶۰ تا نسل‌کشی سیاسی تابستان ۶۷ به استقبال جنبش‌های پيشاهنگ جامعه ایران رفتند) در عرصه آسیب‌شناسی دیالکتیکی شکست خود جایگاه استراتژی انطباقی خود به‌عنوان عامل اصلی شکست نادیده بگیرند برای نمونه سازمان مجاهدین خلق که در فرایند پسا ۳۰ خرداد سال ۶۰ تلاش می‌کرد تا با آنتاگونیزست کردن فضای داخلی ایران بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و با عریان کردن ماهیت سرکوب‌گرایانه و ضد دموکراتیک رژیم مطلقه فقهاتی علاوه بر اینکه آنچنانکه خود مدعی بودند در مدت حداکثر شش ماه رژیم مطلقه فقهاتی را سرنگون سازند تلاش می‌کردند تا در فضای سرکوب عریان جامعه ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با تکیه بر استراتژی مسلحانه و چریک‌گرایانه (که «تنها استراتژی است که می‌تواند در فضای بسته و خفقان و رعب و سرکوب و اختناق و سرنیزه‌ای دارای فونکسیون پيشاهنگی برای نیروهای پيشاهنگ نه جنبش‌های پیشرو و نه نیروهای پیشگام» در راستای استراتژی مسلحانه جریان‌های سیاسی و هرمی و عمودی جامعه باشد) سازمان خود را در نوک پیکان جنبش‌های ضد استبدادی جامعه ایران در مبارزه با

بر این مطلب بیافزائیم که پیروی کردن از قوانین عام و کلی حاکم بر دیالکتیک حرکت جوامع دیگر بشری در راستای هدایت‌گری کنکریت و مشخص جوامع خاص بدون در نظر گرفتن خودویژگی‌های تاریخی و فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و حتی جغرافیایی آن جوامع باعث روی‌آوری و گرفتار شدن در حصار «رویگرد انطباقی» در عرصه اتخاذ استراتژی و تاکتیک عمل هدایت‌گرانه آن جوامع می‌گردد؛ که مشکل عمده استراتژی حرکت تحول‌خواهان مردم ایران در عرصه هدایت‌گری جنبش‌های پیشرو و پيشاهنگ در این رابطه قبلاً مطرح ساختیم، چراکه استراتژی جنبش‌های پیشرو و پيشاهنگ حرکت تحول‌خواهان مردم ایران از آغاز تکوین انقلاب مشروطیت چه در فرایند اول انقلاب مشروطیت و چه در فرایند دوم مشروطیت (دوران قیام مسلحانه ستارخان و باقرخان) و چه در فرایند قیام‌های منطقه‌ای پس از جنگ بین‌الملل اول (در گیلان و خراسان و آذربایجان توسط کوچک خان و کلنل پسیان و شیخ محمد خیابانی) و چه در فرایند مبارزه پارلمان‌تاریستی مصدق و چه در فرایند احزاب تابع استراتژی حزب طراز نوین لنینیستی در سه مؤلفه پيشاهنگی چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای و ارتش خلقی مائوئیستی و حزب‌گرایانه لنینیستی در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ و ۵۰ و ۶۰ در داخل جامعه ایران همه مولود همین انحراف رویکرد انطباقی به جامعه ایران در عرصه تعیین استراتژی و تاکتیک بوده است، چراکه تمامی این جریان‌ها جهت اتخاذ استراتژی و تاکتیک هدایت‌گرایانه خود بر مبنای تکیه بر قانونمندی‌های عام و کلی دیالکتیک حرکت دیگر جوامع بشری (بدون در نظر گرفتن وجه مشخص و کنکریت قوانین خاص جامعه ایران و با تکیه الگویی بر استراتژی و تاکتیک‌های محوری جوامع دیگر اگر چه آن استراتژی و تاکتیک‌های محوری در آن جوامع دارای عملکرد مثبت بوده است ولی به علت در نظر نگرفتن خود ویژگی‌های فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی جامعه بزرگ ایران) می‌خواستند بر آن استراتژی‌ها و تاکتیک‌های محوری در جامعه ایران تکیه کنند، به همین دلیل تا این زمان در طول ۱۵۰ سال عمر حرکت تحول‌خواهان مردم ایران بزرگترین «عامل شکست تمامی جنبش‌های پیشرو و پیشگام شکست در استراتژی بوده است»؛ که در این عرصه آنچنانکه ستارخان و باقرخان در عرصه استراتژی جنبش مسلحانه پیشرو شکست خوردند، جنبش‌های سه‌گانه منطقه‌ای گیلان کوچک خان و خراسان کلنل پسیان و آذربایجان شیخ محمد خیابانی (در مرحله پساجنگ اول بین‌المللی و پیشاکودتای انگلیسی رضاخان - سید ضیاء) نیز در عرصه استراتژی انطباقی نیز شکست خوردند.

همچنین پیشه‌وری در آذربایجان در مرحله پساجنگ بین‌الملل دوم و حزب توده در دهه ۲۰ نیز شکست خوردند و شکست استراتژی پارلمان‌تاریستی مصدق در دهه ۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ هم به علت شکست در استراتژی به بن‌بست رسیده او بود.

رژیم مطلقه فقهاتی قرار دهند؛ و شیوه مبارزه مسلحانه یا چریک‌گراییه و یا ارتش خلقی و یا پیشاهنگی خود را به‌عنوان «تنها راه مبارزه ممکن با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران» به جامعه ستم‌زده و اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و جریان‌های جنبش سیاسی ایران و جنبش‌های پیشرو و پیشگام ایران «تحمیل» نمایند؛ و از آنجائیکه این تشکیلات دارای تجربه چندین ساله تشکیلاتی و «سازمان‌دهی هر می» مبارزه چریکی و مسلحانه می‌باشند و از آغاز تکوین این سازمان الی الان (از سال ۴۴ تا به امروز) حیات سیاسی و تشکیلاتی و اجتماعی این جریان در جامعه ایران «در گرو تابعیت محوری این جریان از استراتژی مسلحانه و چریک‌گراییه و ارتش خلقی و پیشاهنگی بوده است» و باور رهبری این سازمان در طول نیم‌قرن گذشته بر این امر قرار داشته است که «بازنگری در استراتژی مسلحانه و چریک‌گراییه و ارتش خلقی و پیشاهنگی سازمان مجاهدین خلق به مثابه فروپاشی تشکیلاتی و مرگ سیاسی و اجتماعی این سازمان می‌باشد» و استمرار حیات سیاسی و اجتماعی و تشکیلاتی آن‌ها در جامعه ایران تنها و تنها در گرو امکان فونکسیون داشتن این استراتژی در جامعه ایران می‌باشد؛ و در هر شرایطی که استراتژی غیر پیشاهنگی و غیر قهرآمیز و غیر مسلحانه و غیر ارتش خلقی و غیر چریک‌گراییه یعنی «استراتژی پیشگامی یا استراتژی پیشروئی» در جامعه ایران دارای فونکسیون بشود، بدون تردید این سازمان و همراه با آن استراتژی پیشاهنگی (و جریان‌های تابع استراتژی پیشاهنگی چریک‌گرایی و مسلحانه) گرفتار ورطه هولناک سکتاریست و نابودی سیاسی و اجتماعی و حتی تشکیلاتی و فرقه‌ای خواهند شد.

آنچنانکه شاهد هستیم که در دوران پساحمله دوم نظامی امپریالیسم آمریکا به عراق همراه با سرنگونی رژیم صدام حسین و خلع سلاح مجاهدین خلق در عراق به علت اینکه استراتژی چریک‌گرایی و مسلحانه مجاهدین خلق در بن‌بست میدانی قرار گرفت هر چند که مجاهدین خلق برای سال‌ها بعد از خلع سلاح شدن توسط ارتش امپریالیسم آمریکا تلاش می‌کردند تا با «حفظ شهرک اشرف به‌عنوان نماد استراتژی مسلحانه خود» بر طبل «نمادین استمرار استراتژی مسلحانه خود بپردازند» و حمایت از شهرک اشرف در عراق به‌عنوان استراتژی خود تعریف می‌کردند، اما در ادامه به علت فشار نظامی رژیم مطلقه فقهاتی بالاخره پس از انتقال به شهرک لیبرتی مجبور به انتقال نیروهای خلع سلاح شده خود به کشور آلبانی شدند و پس از این خلع سلاح شدن توسط ارتش امپریالیسم آمریکا و نقل و انتقالات مکانی و جغرافیایی بود که مجاهدین خلق وقتی‌که دریافتند که دیگر نمی‌توانند در چارچوب استراتژی مسلحانه و چریک‌گراییه و ارتش خلقی و پیشاهنگی گذشته خود به‌صورت دینامیزم حرکت کنند و از آنجائیکه این سازمان در طول نیم‌قرن گذشته خود پیوسته اعتقاد داشته

است که «حیات تشکیلاتی و حیات اجتماعی و حیات سیاسی‌اش در جامعه ایران تنها در گرو استراتژی مسلحانه و چریک‌گراییه و ارتش خلقی و پیشاهنگی می‌باشد»؛ و «در رویکرد رهبری سازمان مجاهدین خلق در نیم‌قرن گذشته هر گونه بازنگری و بازسازی در عرصه تغییر استراتژی مسلحانه و چریک‌گراییه و ارتش خلقی و پیشاهنگی این جریان به مثابه نابودی کل موجودیت تشکیلاتی و اجتماعی و سیاسی آن می‌باشد»، لذا در این رابطه است که مجاهدین خلق پس از بن‌بست استراتژی مسلحانه خود (در مرحله پساخلع سلاح شدن و تحویل شهرک اشرف و لیبرتی و انتقال نیروهایشان به آلبانی) به‌جای بازنگری و بازسازی استراتژی پیشاهنگی نیم‌قرن گذشته خود در جامعه ایران که فاقد حداقل فونکسیون مثبت اجتماعی برای اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و جنبش‌های افقی پیشرو این اردوگاه بوده است، این بار از کانال «بسترسازی جهت حمله نظامی امپریالیسم آمریکا به ایران» (و سرنگون کردن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و جایگزین کردن استراتژی آزادی ایران از طریق واشنگتن به‌جای آزادسازی ایران گذشته خود که از کانال شهرک اشرف و عراق بود) بازی با تضادهای جناح‌های درونی امپریالیسم آمریکا در کنار ارتجاع منطقه تحت هژمونی عربستان سعودی و شاهزاده پهلوی و سلطنت‌طلبان و حزب دموکرات و کوموله کردستان و دیگر جریان‌های سرنگون‌طلب از طریق حمله نظامی خارجی به‌صورت تاکتیک‌محوری در دستور کار خود قرار داده‌اند.

فراموش نکنیم که این سازمان در «فرایند پسا ۳۰ خرداد سال ۶۰ و پس‌اعلام قیام مسلحانه بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم» بعد از شش ماه وقتی‌که با کشتار راهپیمایی پنجم مهر ۶۰ و ضربه موسی در ۱۹ بهمن ۶۰ و بالاخره ضربه محمد ضابطی در اردیبهشت سال ۶۱ روبرو شدند و دریافتند که برعکس تحلیل آن‌ها «توازن قوا» در داخل به نفع رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد فرار را بر قرار ترجیح دادند و با هجرت به اروپا از اسفندماه سال ۶۳ به‌جای اینکه «عامل شکست خود را در فرایند پسا ۳۰ خرداد سال ۶۰ در اتخاذ استراتژی مسلحانه بدانند و در راستای بازنگری و بازسازی استراتژی مسلحانه وارد بحث‌های جدی و فراگیر و همه‌جانبه‌تئوریک - تشکیلاتی بشوند و استراتژی مسلحانه و پیشاهنگی و چریک‌گراییه و ارتش خلقی ۲۰ سال گذشته این سازمان (از ۴۴ تا ۶۴) در بوته نقد تئوریک تشکیلاتی قرار دهند، با علم کردن شعار انقلاب ایدئولوژیک، آن هم به‌صورت فرمالیته و صوری و بیگانه و دور از هرگونه انقلاب و تحول در ایدئولوژی و استراتژی سازمان برای آدرس غلط دادن به نیروی‌های تشکیلاتی خود توسط تعریف تحریف شده از انقلاب ایدئولوژیک در صورت انتقاد از خود (به‌اصطلاح رهبری این تشکیلات) در راستای نفی لیبرالیسم و نفی فردیت و نفی تبعیض جنسیت و رهبری زن در

## تشکیلات مجاهدین خلق سورنا را از دهان گشادش به صدا درآوردند.

در نتیجه به موازات این اشتباه راه رفتن (جهت توجیه راه اشتباه رفتن خود) بود (که گرچه «انقلاب به اصطلاح ایدئولوژیک» رهبری این سازمان بیش از ۳۲ سال است یعنی از اسفند ۶۳ الی الان که در درون این سازمان ادامه پیدا کرده است و در طول ۳۲ سال گذشته این «انقلاب به اصطلاح ایدئولوژیک» رهبری سازمان مجاهدین خلق نتوانسته اند حتی به اندازه یک جزوه چهار صفحه‌ای دستاورد تئوریک ایدئولوژیک به جنبش سیاسی ایران عرضه کنند) مهم‌ترین فونکسیون که این انقلاب به اصطلاح ایدئولوژیک در طول ۳۲ سال گذشته برای رهبری این تشکیلات داشته است این بوده است که به نیروهای تشکیلاتی این سازمان (از بعد از شکست استراتژی مسلحانه در فرایند پسا ۳۰ خرداد سال ۶۰ توسط رهبری این سازمان جهت فرار از جلو و فرافکنی) آدرس غلط داده شود تا به جای اینکه استراتژی انطباقی مسلحانه و چریک‌گرایی این سازمان را به نقد تئوریک بکشند نیروهای بدنه و قاعده این تشکیلات (در غیبت رهبری نقدناپذیر) خودشان را از موضع ضعف به زیر ساطور انتقادهای رو کم کن درون تشکیلاتی بکشند تا شکست این سازمان در فرایند پسا ۳۰ خرداد ۶۰ و شکست این سازمان در فرایند پساورد به عراق از سال ۶۵ و شکست این سازمان در فرایند پساتاسیس ارتش آزادی‌بخش در سال ۶۶ و حمله فروغ جاویدان در تابستان ۶۷ و شکست این سازمان در فرایند ادامه حضور در عراق پس از خلع سلاح شدن توسط ارتش امپریالیسم آمریکا و شکست این سازمان در فرایند تکیه بر تضادهای درونی جناح‌های امپریالیسم آمریکا جهت آلترناتیوسازی خود و فراهم کردن بستر حمله نظامی امپریالیسم آمریکا به ایران با پاک کردن دامن رهبری معلول ضعف نیروهای تشکیلاتی معرفی نمایند. آنچنانکه محمدتقی شهنام در سال‌های ۵۲ تا ۵۵ جهت استحاله مکانیکی ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق از جوهر مذهبی به جوهر ماتریالیستی بر اهرم ساطور

## انتقادهای رو کم کن درون تشکیلاتی تکیه می‌کرد.

به هر حال به همین دلیل است که در طول ۳۶ سال گذشته عمر مجاهدین خلق در خارج از کشور رهبری این سازمان جهت پیشبرد حرکت این سازمان در چارچوب همان استراتژی مسلحانه، تلاش پیوسته کرده است تا در فرایندهای هجرت به عراق در سال ۶۵ و تشکیل ارتش آزادی‌بخش در سال ۶۶ و جنگ‌های کلاسیک چلچراغ و آفتاب و بالاخره فروغ جاویدان در جمعه ۳۱ تیرماه ۶۷ (که باعث گردید تا از ۵ هزار نفر نیروی مجاهدین خلق، ۱۳۰۸ نفر که ۳۱ نفر از آن‌ها از زندانیان دوران پهلوی بودند و ۲۷ نفر آن‌ها از زندانیان دوران رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بودند کشته شوند و بیش از دو هزار نفر هم مجروح داشته باشند) و بالاخره در فرایند پساحمله امپریالیسم آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ و اشغال نظامی عراق توسط امپریالیسم آمریکا و سرنگون کردن حکومت بعث و صدام حسین و خلع سلاح کردن مجاهدین خلق توسط ارتش امپریالیسم آمریکا امروز باز رهبری این سازمان (در ادامه همان استراتژی سابق خود جهت سرنگون کردن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران) با تکیه بر جناح‌های درونی امپریالیست جهانی و ارتجاع منطقه و تحریک آن‌ها جهت حمله نظامی به ایران و آلترناتیو کردن خود راه گذشته خود را دنبال نماید. تا آنچنانکه مسعود رجوی در مصاحبه‌های خود در سال ۶۰ (در مقایسه حرکت خودش با حرکت خمینی اعلام می‌کرد) که «تفاوت انقلاب مورد خواسته ما با انقلاب ۵۷ در این است که در سال ۵۷ انقلاب بدون سازمان‌دهی انجام گرفت اما ما انقلاب با سازمان‌دهی قبلی می‌خواهیم» غافل از اینکه «انقلاب سازمان‌دهی شده توسط پیشاهنگ یک انقلاب فاشیستی می‌باشد نه انقلاب مردمی.»

ادامه دارد

### وب سایت:

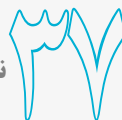
[www.pm-iran.org](http://www.pm-iran.org)  
[www.nashr-mostazafin.com](http://www.nashr-mostazafin.com)

### ایمیل آدرس تماس:

[Info@nashr-mostazafin.com](mailto:Info@nashr-mostazafin.com)

### تلفن های تماس:

۰۰ ۳۲ ۴۸ ۶۱۱ ۰۳ ۰۸  
۰۰۱ ۹۱۴ ۷۱۲ ۸۱ ۸۳



# علل و دلایل شکست «استراتژی پیشاهنگی»

## در یک قرن گذشته حیات جنبش سیاسی ایران

پیدا کردند. باز هم بر این نکته تاکید می‌کنیم که وجه تمایز جنبش‌های عملی پیشرویی انقلاب مشروطیت با جنبش‌های عملی پیشاهنگی پیشاکودتای رضاخان در تاریخ ۱۵۰ ساله حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران این بود که «جنبش‌های عملی پیشرو مشروطیت» از جنبش تنباکو تا قیام ستارخان و باقرخان دارای عقبه نظری قبلی جنبش فرهنگی قرن نوزدهم بودند، اما جنبش‌های سه شاخه‌ای عملی پیشاهنگی پیشاکودتای رضاخان، دارای عقبه نظری و ذهنی پیشاهنگی نبودند و تمامی نهضت‌های فرهنگی پیشاهنگی از نهضت تقی ارانی تا کسروی و صادق هدایت و غیره در مرحله پساجنبش عملی پیشاهنگی سه مؤلفه‌ای فوق صورت گرفته است.

۵ - «استراتژی تحزب‌گرایانه لنینیستی» که از بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه توسط جریان‌های مختلف مارکسیست - لنینیستی ایرانی از گروه ۵۳ نفری تقی ارانی گرفته تا حزب کمونیست و حزب توده و غیره اعم از راست و چپ آنها همگی تابع «استراتژی پیشاهنگی» نظری بوده‌اند، به همین دلیل بود که از نیمه دوم دهه ۵۰ پس از ضربه حمید اشرف و بهرام آرام در آبان ۵۵ دیدیم که جریان‌های پیشاهنگ چریکی فرایند سوم در سه شکل مذهبی و مارکسیستی و ملی، یک شبه تفنگ خود را بر زمین گذاشتند و از «استراتژی پیشاهنگی چریک‌گرایی رژی دبره‌ای» به «استراتژی تحزب‌گرایانه طراز نوین لنینیستی» روی آوردند و از فرادای انقلاب ۵۷ باز به مجرد بازگشت به کشور و آزادی از زندان‌ها و فراهم شدن شرایط

۲ - بنابراین، آنچنانکه برای آسیب‌شناسی فرایند اول «استراتژی پیشاهنگی» در ایران مجبوریم به آسیب‌شناسی جنبش سه گانه منطقه‌ای دهه قبل از کودتای رضاخان در سال ۱۲۹۹ تحت عنوان «جنبش جنگل کوچک‌خان و جنبش شیخ محمد خیابانی در آذربایجان و جنبش کلنل پسیان در خراسان» بپردازیم و برای آسیب‌شناسی فرایند دوم «استراتژی پیشاهنگی» در ایران مجبوریم به آسیب‌شناسی «حزب توده و فرقه دموکرات آذربایجان پیشه‌وری» در دهه ۲۰ بپردازیم، بی‌شک برای آسیب‌شناسی فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» در ایران در نیم قرن حیات این استراتژی، راهی جز تحلیل فراز و فرود سازمان مجاهدین خلق برای ما باقی نمی‌ماند.

۳ - جنبش‌های مسلحانه و قهرآمیز ستارخان و باقرخان که باعث فتح تهران و پیروزی انقلاب دوم مشروطیت گردید جزء «استراتژی عملی پیشرو» می‌باشند، نه جزء «استراتژی عملی پیشاهنگ»، البته به موازات شکست انقلاب مشروطیت و جنبش عملی پیشرو ستارخان و باقرخان با ظهور جنبش‌های سه مؤلفه‌ای منطقه کوچک‌خان در گیلان و شیخ محمد خیابانی در آذربایجان و کلنل پسیان در خراسان، برای اولین بار «جنبش عملی پیشاهنگی» توانست به عنوان گفتمان مسلط استراتژی جامعه ایران درآید.

۴ - تفاوتی که بین «جنبش عملی پیشاهنگی» فرایند اول دهه آخر قرن سیزدهم هجری (از فتح تهران تا کودتای ۱۲۹۹ رضاخان - سیدضیاء) با «جنبش عملی پیشرو ستارخان - باقرخان» وجود داشت این بود که برعکس «جنبش‌های عملی پیشرو»، جنبش‌های سه شاخه‌ای پیشاهنگ دهه قبل از کودتای رضاخان - سیدضیاء در سال ۱۲۹۹:

اولاً دارای استراتژی مشخص تعریف و تبیین و تدوین شده بودند.

ثانیاً دارای ایدئولوژی مشخص بودند.

ثالثاً به لحاظ نظام سیاسی و نظام اقتصادی و نظام اجتماعی، دارای برنامه‌های از قبل تنظیم شده بودند. البته طرح این موارد در اینجا به معنای «داوری ارزشی» از طرف ما در مقایسه بین دو استراتژی در فرایند اول نیست، بلکه فقط هدف «داوری ساختاری» آنها می‌باشد.

به هر جهت، سه شاخه «جنبش‌های منطقه‌ای استراتژی پیشاهنگ» در فرایند اول در دهه پیشاکودتای رضاخان به موازات شکست انقلاب مشروطیت در جامعه ایران به صورت منطقه‌ای و بدون بسترسازی نظری قبلی برای اولین بار ظهور





اجتماعی، دوباره همین جریان‌های تحزب‌گرایانه طراز نوین لنینیستی لباس مسلحانه و چریکی به تن کردند و تفنگ‌های مانده بر زمین خود را بر دوش گرفتند؛ اما باز از سال ۶۱ و ۶۲ به موازات شکست «استراتژی چریک‌گرایی و مبارزه مسلحانه» سازمان مجاهدین خلق در مرحله پسا ۳۰ خرداد سال ۶۰ با خروج از کشور، به خصوص از بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۲ آنها رویکرد تحزب‌گرایانه جهت کسب قدرت سیاسی حاکم در دستور کار خود قرار دادند.

۶ - استراتژی پارلماناریستی دهه ۲۰ (که تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ ادامه داشت) و تحت شخصیت کاریزماتیک دکتر محمد مصدق توانست به دستاوردهای بزرگی در عرصه نهضت ملی کردن صنعت نفت در ایران و در جهان دست پیدا کند (که در ادامه آن توسط نهضت مقاومت ملی دوم و سوم و نهضت آزادی مهندس مهدی بازرگان این استراتژی پارلماناریستی به مدت بیش از نیم قرن در تاریخ حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران ادامه پیدا کرد) در چارچوب همان «استراتژی پیشروئی - سیاسی» فرایند دوم قابل تفسیر می‌باشد.

۷ - در عرصه «استراتژی پیشگامی» آنچنانکه «جنبش آگاهی‌بخش ارشاد شریعتی» در سال‌های ۴۷ تا ۵۱ به عنوان مؤلفه فرهنگی - سیاسی «استراتژی پیشگامی» قابل تفسیر می‌باشد، «حرکت سازمان‌گرایانه و تحزب‌گرایانه و جنبشی ۴۱ ساله گذشته سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به عنوان مؤلفه سازمان‌گرایانه جنبشی استراتژی پیشگامی» قابل تفسیر می‌باشند، چراکه کار بزرگی که «استراتژی سازمان‌گرایانه جنبشی پیشگامی» (در دو فرایند سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته) در جامعه ایران انجام داده‌اند، این بوده است که رویکرد «دموکراسی - سوسیالیستی» اقبال و شریعتی را از لای کتاب‌ها وارد عرصه ماجراهای اجتماعی سیاسی کرده‌اند.

فراموش نکنیم که اندیشه‌های معلم کبیرمان شریعتی حتی تا سال ۵۶ و هجرت دوم او به اروپا از عرصه کلاس و کتاب و سخنرانی تجاوز نکرد و هرگز در زمان حیات بیولوژیک او اندیشه‌های شریعتی نتوانست حتی گامی فراسوی کتاب و نوشته و سخنرانی بگذارد. هر چند که شریعتی از بعد از ضربه اول شهریور سال ۵۰ (سازمان مجاهدین خلق توسط ساواک شاه و خیانت شاه مراد دلفانی که منجر به دستگیری بیش از ۸۰٪ کادرهای رهبری و بیش از ۸۰٪ کادرها و اعضاء میانی سازمان مجاهدی k خلق

ایران گردید) و به ویژه از بعد از شهادت کادرهای رهبری این سازمان (از فروردین تا خرداد ۵۱ به دست رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی) توسط دو کنفرانس «شهادت» و «پس از شهادت» (که بعداً توسط جزوه حسن و محبوبه دنبال گردید) تلاش وسیعی کرد تا با اعلام شعار «آنان که رفتن کار حسینی کردند و آنان که مانده‌اند باید کار زینبی کنند و گرنه یزیدی‌اند»، با بسترسازی جهت استخاله «استراتژی مسلحانه و چریکی و پیشاهنگی» سازمان مجاهدین خلق شرایط جهت خروج اندیشه‌ها و نظریه‌های خود از عرصه کلاس و نوشته و کتاب به صحنه اجتماعی و ماجراهای سیاسی فراهم نماید که صد البته در این رابطه شریعتی شکست خورد.

قابل ذکر است که از بعد از ضربه اپورتونیستی جریان محمدتقی شهرام (که پس از فرار او در ۱۲ اردیبهشت ۵۲ از زندان ساری توسط همکاری ستوان احمدیان و شهادت رضا رضائی در ۲۵ خرداد ۵۲ و انتشار «جزوه سبز» و مقاله «پرچم مبارزه ایدئولوژیک را برافراشته‌تر داریم» توسط محمدتقی شهرام در پائیز ۵۲ و ترور مجید شریف واقفی در ۱۶ اردیبهشت ۵۴ توسط محسن سیاه کلاه و وحید افزاخته و محسن خاموشی ادامه پیدا کرد) و بعد از آزادی معلم کبیرمان شریعتی از زندان و قبل از هجرت دوم شریعتی به اروپا (در اردیبهشت ۵۶) شهید محمد اکبری آهنگران تلاش کرد تا اندیشه و رویکرد شریعتی را در شاخه مذهبی جدا شده از سازمان مجاهدین خلق مارکسیست شده مادیت‌تشیکیاتی بخشد، اما به علت:

اولاً شهادت زودرس شهید محمد اکبری آهنگران در کنار سرور آلاپوش و مجتبی آلاپوش.

ثانیاً تلاش شاخه مجید شریف واقفی و مرتضی صمدیه و سعید شاهسوند در همین زمان جهت بازتولید حرکت سازمان مجاهدین خلق در چارچوب «استراتژی پیشاهنگی و چریک‌گرایی» گذشته رهبران اولیه مجاهدین خلق.

ثالثاً عدم توانائی شهید محمد اکبری آهنگران (به علت ضعف تئوریک) جهت مرزبندی تئوریک در عرصه استراتژی و ایدئولوژی با «استراتژی چریک‌گرایی و مسلحانه» و با «ایدئولوژی انطباقی اسلامی» رهبری اولیه مجاهدین خلق (مبانی تئوریک استراتژی و ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق توسط مؤسسين اولیه این سازمان اعم از شهید محمد حنیف‌نژاد و سعید محسن و عبدالرضا نیک بین عبیدی و اصغر بدیع زادگان و از بعد از ضربه شهریور ۵۰ و شهادت رهبران سازمان در زندان توسط مسعود رجوی، تنها کادر رهبری اعدام نشده شاخه

ایدئولوژیک سازمان تدوین یافته است).

عرصه استراتژی و ایدئولوژی بود، نادیده گرفته شود و شرایط برای رشد و غلبه جریان محمدتقی شاهرام پس از فرار از زندان ساری (در ۱۲ اردیبهشت ۵۲) فراهم بشود.

هر چند که شهید رضا رضائی در مدت ۴۳ روز قبل از شهادتش (شهادت رضا رضائی در ۲۵ خرداد ۵۲ در منزل مهدی تقوائی صورت گرفت) به شدت از ورود و سلطه جریان محمدتقی شاهرام بر مرکزیت سازمان جلوگیری می‌کرد و بر خصلت‌های شخصی محمدتقی شاهرام تاکید داشت؛ اما شهادت رضا رضائی و تیپ تئوریک محمدتقی شاهرام و فقر تئوریک بهرام آرام و مجید شریف واقفی و دیگر کادرها و اعضای سازمان مجاهدین خلق باعث گردید تا از پائیز ۵۲ شرایط جهت تثبیت رهبری محمدتقی شاهرام بر مرکزیت و تشکیلات سازمان مجاهدین خلق و در ادامه آن حرکت‌های اپورتونیستی نظری و عملی و تشکیلاتی او در سایه «جزوه سبز» و مقاله «پرچم مبارزه ایدئولوژیک را برافراشته داریم» و بالاخره «بیانیه تغییر ایدئولوژی» او فراهم بشود.

۹ - عامل اصلی که باعث تثبیت رهبری محمدتقی شاهرام بر سازمان مجاهدین خلق گردید، برعکس آنچه که شهید رضا رضائی و بعداً شهید مجید شریف واقفی و شهید مرتضی صمدیه تحلیل می‌کردند، یک «نقش فردی با بازی‌گری شاهرام و جایگاه کارزماتیک او و تیپ تئوریک» او نبود، بلکه آنچنانکه شهید محمود شامخی مدعی بود «عامل اصلی بسترساز این فراز فرودها در سازمان مجاهدین خلق جایگاه و عوامل عمودی ضربه شهریور ۵۰ سازمان مجاهدین خلق بوده است نه عوامل افقی» مثل نفوذ شاه مراد دلفانی و در ادامه آن ساواک به تشکیلات مجاهدین خلق، بی‌شک اگر سازمان مجاهدین از سال ۵۱ و پس از بازگشت محمود شامخی از خارج کشور طبق پیشنهاد او عملیات مسلحانه و چریک‌گرایی شهری تعطیل می‌کردند و به «آسیب‌شناسی تئوریک و عمودی» ضربه ۵۱ می‌پرداختند، قطعاً و جزماً فاجعه انحراف اپورتونیستی محمدتقی شاهرام اتفاق نمی‌افتاد. ○

ادامه دارد

رابعاً هر چند شریعتی در پیوند تنگاتنگ با شهید محمد اکبری آهنگران و تغذیه تئوریک آنها توسط نامه‌ها و جزوه «پرسش و پاسخ» که به صورت حضوری با شهید محمد اکبری آهنگران انجام می‌گرفت، تلاش می‌کرد تا تئوری و اندیشه و نظریات خودش را از عرصه عام و مجرد و کلی به صورت مشخص و کنکریت (در چارچوب حرکت سازمان‌گرایانه و تشکیلاتی شاخه جدا شده محمد اکبری آهنگران که همراه با سرور و مجتبی آلادپوش بودند) درآورد، ولی در این رابطه نه شریعتی و نه شهید محمد اکبری آهنگران از آنچنان پتانسیل لازم جهت مرزبندی کردن تئوریک در عرصه «استراتژی مسلحانه چریک‌گرایی شهری» و «ایدئولوژی انطباقی» رهبری اولیه مجاهدین خلق برخوردار نبودند.

۸ - از بعد از ضربه رهبری سازمان مجاهدین خلق در اول شهریور سال ۱۳۵۰ و فرار موفقیت‌آمیز شهید رضا رضائی از دست ساواک و بازسازی رهبری سازمان مجاهدین خلق در سال ۵۱ توسط رضا رضائی (با سه نفر رضا رضائی، بهرام آرام، کاظم ذوالانوار) و ارسال نامه رضا رضائی به خارج از کشور جهت تقاضای نیرو از خارج کشور، این رهبری توسط عملیات بزرگ سال ۵۱ معروف به «عملیات نیکسون» تا اندازه‌ای توانست یاس ضربه (سیاسی و تشکیلاتی و استراتژی و ایدئولوژیک مجاهدین خلق) را بر طرف نماید، اما خود «عملیات نیکسون» سازمان مجاهدین خلق (در سال ۵۱ توسط رهبری جدید، رضا رضائی و بهرام آرام و کاظم ذوالانوار) بسترساز ضربه بعدی ساواک به سازمان گردید که شهادت رضا رضائی در ۲۵ خرداد سال ۵۲ به صورت تصادفی در منزل مهدی تقوائی، یکی از پس‌لرزه‌های آن عملیات بزرگ سازمان بود، اما مهمتر از همه اینکه «عملیات بزرگ نیکسون» در سال ۵۱ باعث گردید تا پیشنهاد شهید محمود شامخی که (پس از فراخوانی رضا رضائی از خارج کشور به ایران آمده بود) در چارچوب جمع‌بندی خود از ضربه شهریور ۵۰ سازمان (برعکس رضا رضائی و بهرام آرام و کاظم ذوالانوار که معتقد بودند که ضربه شهریور ۵۰ یک ضربه صرف تشکیلاتی توسط نفوذ شاه مراد دلفانی صورت گرفته است) ضربه شهریور ۵۰ سازمان مجاهدین خلق را به صورت عمودی تبیین و تحلیل می‌کرد (نه مانند رضا رضائی و کاظم ذوالانوار و بهرام آرام به صورت افقی) و برعکس رهبری جدید سازمان مجاهدین خلق معتقد به تعطیلی مبارزه مسلحانه و حرکت چریک‌گرایی مجاهدین و بازسازی تئوری این سازمان در



# «توحید» با دو رویکرد

# ۳۵

## «اقبال» و «شریعتی»

«اسلام، پایه وحدت جهانی را بر اصل «توحید» بنا نهاد. اسلام به عنوان دستگاه حکومت، وسیله‌ای عملی است برای آنکه اصل توحید را عامل زنده‌ای در زندگی عقلی و عاطفی بشر قرار دهد. اسلام وفاداری نسبت به خدا را خواستار است نه وفاداری نسبت به حکومت استبدادی را و چون خدا بنیان روحانی نهایی حیات است، وفاداری به خدا عملاً وفاداری به طبیعت مثالی خود آدمی است...» ص ۱۷۷ - س ۳ «... (و همچنین در ادامه آن او می‌گوید) «جوهر توحید، به اعتبار اندیشه‌ای که کار آمد است، «مساوات» و «مسئولیت مشترک» و «آزادی» است.»

البته هر چند جوهر «توحید» در دیسکورس اقبال و شریعتی بن مایه «انسانی» دارد، ولی «کلیدواژه فهم دو رویکرد توحید اقبال و شریعتی با هم متفاوت می‌باشد» بطوریکه اگر کلیدواژه توحید در دستگاه کلامی و فلسفی اقبال، «زمان فلسفی یا زمان طبیعی» بدانیم، کلیدواژه توحید در دستگاه کلامی و فلسفی شریعتی «تاریخ» است. البته «تاریخ» با همان تعریفی که شریعتی از آن می‌کند که عبارت است «علم شدن انسان و وجود.»

فراموش نکنیم که شریعتی با رویکرد توحیدی و تاریخی خود به جهان و انسان و جامعه، قبل از هر چیز رویکرد «ذات‌گرایانه یا ماهیت‌گرایانه یا طبایع‌گرایانه فلاسفه یونانی اعم از ارسطو و افلاطون و افلوپین و

شریعتی در جهان‌بینی توحیدی - ص ۲۷ - ۲۸ - ۳۷ - ۳۹ در باب جایگاه «توحید» در «جهان‌بینی» (به قول اقبال در «جهان‌نمایی») یا تبیین جهان یک موحد، می‌گوید: «توحید، وحدت طبیعت با ماوراءالطبیعت، انسان با طبیعت، انسان با انسان و خدا با جهان و خدا با انسان را تفسیر و توجیه می‌کند و همه را در یک نظام کلی هماهنگ و زنده و خودآگاه تصویر می‌نماید. زیربنای توحیدی نمی‌تواند تضاد و تفرقه را در جهان بپذیرد، بنابراین تضاد وجود، تضاد انسان و طبیعت، روح و جسم، دنیا و آخرت، ماده و معنی و نیز تضاد حقوقی، طبقاتی، اجتماعی، سیاسی، نژادی، قومی، خاکی، خونی، ارثی یا ژنتیک، ذاتی، فطری و حتی اقتصادی در جهان‌بینی توحیدی وجود ندارد. چه، توحید یعنی وحدت‌نگری در هستی. توحید به تناقض‌هایی که در طول تاریخ همواره در ذهن بشر حاکم بوده، وحدت می‌بخشد. سه قطب انسان، طبیعت و خدا یا ماوراءالطبیعه از هم جدا بودند و هر کدام سبب‌های جدا و خدایان جدا داشتند و اصلاً ذاتشان با هم متناقض بود. توحید آمده است و این مرزها و سقف‌ها و تقسیم‌بندی‌ها را فرو ریخته و هستی را یک امپراطوری واحد و هماهنگ، در زیر فرمان یک قدرت و یک امپراطور و یک حاکم و یک تدبیر، جسم بخشیده است. توحید دوگانگی همیشگی میان روح و جسم را از بین می‌برد.»

همچنین در م - آثار ۱۶ - ص ۳۴۳ «اسلام بیشتر از یک اصل ندارد که اصل، اصلاً یکی است و چند اصل بودن ناممکن و بی‌معنی است، چه، اصل یعنی تنه درخت و درخت اگر هزاران شاخه هم داشته باشد، بیشتر از یک تنه ندارد و آن هم «توحید» است که زیربناست و هر چه جز این روبنا، بنابراین نمی‌توان چند «جهان‌بینی» داشت. جهان‌بینی اسلام یکی است. جهان‌بینی الهی، در چهار بعد انسانی، اول، جهان‌بینی به معنای اخص، یعنی کیفیت تلقی از هستی، با نگاه توحید، دوم کیفیت تاریخ، یعنی حرکت یا توجیه تاریخی، با رسالت توحیدی، سوم، نظام اجتماعی، یا جامعه بشری در بینش توحیدی، چهارم، اخلاق یا چگونگی انسان یا توجیه ارزش‌های بشری در مکتب توحید، این توحید، به معنای زیربنای اسلام است.»

اقبال در فصل ششم کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام، تحت عنوان اصل حرکت در ساختمان اسلام - ص ۱۶۸ - ۱۶۹ - س آخر به بعد در باب جایگاه توحید در اسلام می‌گوید:



فلاسفه و متکلمین مسلمان، از فارابی تا ابن سینا تا ملاصدرا و تا طباطبائی و شیخ مرتضی مطهری، در چهارده قرن گذشته به چالش می‌کشد؛ یعنی مانند اقبال، او برای چالش با سه اسلام فیلسوفانه یونانی‌زده و اسلام صوفیانه اشعری‌گری و اسلام فقیهانه حوزه‌های فقه‌های هزار ساله شیعه و سنی، قبل از همه در نوک پیکان چالش نظری خود، اسلام فیلسوفانه و متکلمانه یونانی‌زده مسلمانان به چالش می‌کشد؛ و او در این رابطه هیچ فرصتی برای چالش نظری با اسلام فیلسوفانه و متکلمانه یونانی‌زده از دست نمی‌دهد.

باور ما در این رابطه بر این امر قرار دارد که هم اقبال و هم شریعتی، آبشخور و ریشه «انحطاط اسلام صوفیانه غزالی و مولوی و حافظ» و «اسلام فقیهانه هزار ساله حوزه‌های فقه‌های شیعه و سنی» در «انحطاط اسلام متکلمانه و اسلام فیلسوفانه» از قرن دوم هجری می‌دانند و لذا در این رابطه است که هم اقبال و هم شریعتی، در راستای «انحطاط‌زدایی کردن از اسلام صوفیانه غزالی و مولوی و حافظ و انحطاط‌زدایی کردن از اسلام فقیهانه هزار ساله حوزه‌های فقه‌های شیعه و سنی معتقدند که این انحطاط‌زدایی باید از انحطاط‌زدایی اسلام متکلمانه اشعری‌گری و معتزله آغاز بشود.»

از آنجائیکه هم اقبال و هم شریعتی ریشه «انحطاط اسلام متکلمانه اشاعره و معتزله، در نفوذ اسلام فیلسوفانه یونانی‌زده می‌دانند» همین امر باعث گردیده است تا هم اقبال و هم شریعتی، برای انجام پروژه نظری انحطاط‌زدایی اسلام خود، قبل از همه و بیش از همه، اسلام یونانی‌زده در اشکال مختلف ارسطویی و افلاطونی و افلوپینی آن به چالش بکشند» و از آنجائیکه این چالش کلامی و فلسفی آنها، تنها با «بازسازی کل ساختار کلامی مسلمانان امکان‌پذیر است»، لذا هر دو اینها، برای بازسازی کلام اسلامی، راهی جز تکیه بر «اصل توحید» نداشتند.

به همین دلیل شریعتی در چارچوب «تبیین دستگاه فلسفی و کلامی» خود بر پایه «اصل توحید» توسط بن مایه «تاریخ» به عنوان «علم شدن جهان و انسان و جامعه» قبل از همه، جهان و انسان و جامعه، تبیین شده در چارچوب رویکرد ذات‌گرایانه و ماهیت‌گرایانه و طبایع‌گرایانه از پیش مقدر شده ارسطویی و افلاطونی و افلوپینی به چالش می‌کشد. چرا که در رویکرد تاریخی شریعتی «انسان و جهان و جامعه ماهیت ندارند، تاریخ دارند» و چون «تاریخ دارند»، شدن و تکامل و صیورورت دارند

و چون شدن و تکامل دارند، «حرکت دیالکتیکی و زمان طبیعی و تاریخ به معنای علم شدن وجودی دارند.»

از این رو، در این رابطه است که شریعتی با «تعریف وجودی از تاریخ به عنوان علم شدن تمام هستی و انسان و جامعه»، دستگاه فلسفی و کلامی خود را تنظیم می‌نماید؛ زیرا او در راستای تنظیم دستگاه فلسفی و کلامی خود «توسط اجتهاد در اصول اسلام» بود که وارد فرایند «بازتعریف و بازسازی اصل توحید، در کلام مسلمانان شد و در ادامه فرایند بازتعریف و بازسازی اصل توحید بود که از سال ۴۸ و از بعد از اولین سفر حجش، به «تاریخ» به عنوان علم شدن جهان و انسان و جامعه بشری پی برد.»

آنچنانکه اقبال با همین روند، نیم قرن قبل از شریعتی در چارچوب «اجتهاد در اصول» و تکیه محوری بر اصل «توحید» به اصل «زمان طبیعی» به جای «تاریخ» در دستگاه فلسفی و کلامی شریعتی دست پیدا کرده بود و به همین دلیل «زمان طبیعی یا زمان فلسفی» (نه زمان ریاضی و زمان نجومی)، در دستگاه فلسفی و کلامی اقبال «شاخص حرکت و تکامل در عالم خارج می‌باشد» و با این رویکرد به «زمان» است که اقبال در دستگاه کلامی و فلسفی خود به تعمیم دادن «زمان طبیعی» (نه زمان ریاضی یا زمان نجومی) در تمام وجود و حتی خود خداوند، از ازل تا ابد می‌پردازد؛ و نه تنها جهان و انسان و جامعه بشری را زمان‌مند می‌داند، بلکه حتی وجود باری و خداوند را هم زمان‌مند می‌داند و در این چارچوب است که اقبال «بر پایه زمان طبیعی، به تبیین توحید در هستی» می‌پردازد، چراکه از نظر اقبال:

اولاً علاوه بر اینکه «زمان طبیعی» معرف حرکت و شدن در تمام وجود، در عالم خارج است (برعکس کانت که آن را جزء آنتی نومی‌ها یا مقوله‌های فاهمه ذهنی می‌دانست)، «زمان طبیعی» در رابطه با «شدن موجودات» نه به عنوان یک «ظرف» بلکه به عنوان یک «صفت» تعریف می‌شود که مطابق آن (برعکس زمان ریاضی یا زمان نجومی) «به تعداد پدیده‌های وجود در عالم خارج، در گذشته و حال و آینده، زمان طبیعی یا فلسفی وجود دارد»، چرا که «زمان طبیعی، معرف شدن کنکریت و مشخص و دیالکتیکی آن موجود می‌باشد»؛ به عبارت دیگر از نظر اقبال، در چارچوب «زمان فلسفی یا زمان طبیعی» ما در عالم خارج، «تنها یک زمان نداریم». (برعکس زمان نجومی که از حرکت خورشید برداشت شده است و یک زمان قراردادی می‌باشد) و



به تعداد پدیده‌ها و موجودات که همه در حال حرکت و شدن می‌باشند، زمان وجود دارد.

ثانیاً از آنجائیکه در دستگاه فلسفی و کلامی اقبال «توحید غیب و شهادت و توحید دنیا و آخرت و توحید طبیعت و ماوراءالطبیعت و توحید روح و بدن» همه در چارچوب «توحید حیات و ماده» تبیین می‌شوند. با عنایت به اینکه اقبال «عالم را روحانی تبیین می‌نماید» و در دستگاه بزرگ وجود او «حیات را مقدم بر ماده می‌داند» و حیات را به صورت یک پروسس تبیین می‌نماید و حتی وحی نبوی پیامبران ابراهیمی و پروژه ختم نبوت پیامبر اسلام را در چارچوب همین پروسس حیات تبیین می‌نماید و در «جهان معتقد به وجود ماده مرده نیست»، به همین دلیل او با تبیین پیوند وجودی و دیالکتیکی «بین حیات و زمان و حرکت و تکامل، به تبیین توحید در تمامی عرصه‌های جهان و انسان و جامعه می‌پردازد» و باز به همین دلیل است که داوری فلسفی و کلامی نهائی ما بر این امر قرار دارد که «تا زمانیکه به فهم زمان طبیعی در دستگاه فلسفی و کلامی اقبال دست پیدا نکنیم، امکان فهم دستگاه کلامی و فلسفی و جایگاه توحید در منظومه معرفتی علامه محمد اقبال لاهوری برای ما وجود ندارد.»

ثالثاً برعکس ملاصدرا و فلاسفه یونانی‌زده مسلمان در چهارده قرن گذشته، از فارابی و ابن سینا تا طباطبائی و شیخ مرتضی مطهری، اقبال «با نفی اصل علیت در وجود» که بن مایه فلسفی تمامی فلاسفه و متکلمین گذشته مسلمان بوده است، «زمان طبیعی» را در عرصه «زنجیره علیت فلسفی تبیین نمی‌کند». بلکه بالعکس با جایگزین کردن «زمان دیالکتیکی» که مولود حیات و حرکت و تکامل و هدفداری جهان و انسان و جامعه می‌باشد، به جای «زمان علیتی»، زمان را در بستر حیات و حرکت و تکامل و هدفداری وجود به صورت «امر نو شونگی جهان تعریف می‌نماید». در نتیجه، «زمان اقبال، زمان علیتی نیست» بلکه «زمان دیالکتیکی است.»

یعنی از نظر اقبال «زمان، شاخص نو شدن وجود در تمامی فرایندهای مختلف آن می‌باشد». به همین دلیل از نظر اقبال «بهشت و جهنم در دیسکورس قرآن دو جایگاه و دو مکان از پیش تعیین شده نیستند، بلکه دو حالت، از حالت‌های نفسانی انسان می‌باشند»؛ یعنی آدمی «هم بهشتش با خود اوست و هم جهنمش» و به همین ترتیب از نظر اقبال «برای آدمی در همین عالم معلوم می‌شود که بهشتی است یا جهنمی»؛ به عبارت دیگر

در دستگاه فلسفی و کلامی اقبال «به تعداد انسان‌های بهشتی، بهشت وجود دارد و به تعداد افراد جهنمی، نیز جهنم». چرا که اقبال معتقد است که «بهشت من، بهشت من است و جهنم من، جهنم من است.»

باز در همین رابطه است که اقبال معتقد است که «خلود ما در قیامت حق ما نیست، بلکه بستگی به لیاقتی دارد که خودمان در این جهان کسب کرده‌ایم». همچنین در این رابطه است که اقبال معتقد است که «آدمی با گناه و عصیان بالغ می‌شود و به مرتبه هبوط از جنت اولیه می‌رسد و گناه و عصیان آدمی، رمز انتخاب و اراده انسان می‌باشد» و بدین دلیل است که اقبال در رابطه با «شروع» می‌گوید: «شروع، دلالت بر اختیار آدمی می‌کند» و باز در همین رابطه است که اقبال معتقد است «داستان آدم در قرآن، داستان تاریخی نیست بلکه یک اسطوره است که تبیین کننده سرگذشت انسان بما هو انسان می‌باشد، نه فردی به نام آدم ابوالیشر» (آنچنانکه در هزار سال گذشته اسلام دگماتیسم کلامی و فقهی و روایتی و فلسفی بر طبل آن می‌کوبیده‌اند).

رابعاً اقبال در تبیین توحید، روح بدن، برعکس فلاسفه یونانی و فلاسفه و متکلمین چهارده قرن گذشته مسلمانان، از فارابی و ابن سینا تا طباطبائی و شیخ مرتضی مطهری که تابع بی‌قید شرط اندیشه فلسفی یونانیان قدیم اعم از ارسطو و افلاطون بوده‌اند و همگی روح را، یک امر بسیط می‌دانستند که در قفس تن انسان زندانی شده است،

منبسط بودیم و یک جوهر همه	بی‌سر و بی‌پا بدیم آن سر همه
یک گهر بودیم همچون آفتاب	بی‌گره بودیم و صافی همچو آب
چون به صورت آمد آن نور سره	شد عدد چون سایه‌ای کنگره
کنگره ویران کنید از منجنيق	تا رود فرق از میان آن فریق

مولوی - مثنوی - دفتر اول - ص ۳۶ - ابیات ۶۹۶ تا ۷۰۰

عین آتش در اثیر آمد یقین	پرتو و سایه وی است اندر زمین
لاجرم پرتو نباید زاصطراب	سوی معدن باز می‌گردد شتاب
قامت تو برقرار آمد به ساز	سایه‌ات کوتاه دمی یک دم دراز

دفتر سوم مثنوی - ص ۲۰۵ - س ۷

ادامه دارد





## «خدا - زمان - زبان»

۹۴

## در عرصه «الهیات تطبیقی و پویشی»

قرآن یک جامه ثابت بسازند، و بخواهند تا توسط سرنیزه و اجبار بر تن هر جامعه‌ای بکنند.» همان کاری که ملانصرالدین با تخت‌خواب و مهمانانش می‌کرد، به این ترتیب که اگر قد مهمان بلندتر از تخت خواب ملاً بود، ملانصرالدین پای آن‌ها را اهره می‌کرد تا به اندازه تخت خواب بشود و اگر پای مهمانان کوتاه‌تر از تخت خواب بود، ملاً آنقدر پای مهمانان را می‌کشید، تا قد آن‌ها به اندازه تخت خواب بشود.

علیهذا، در همین رابطه است، که اقبال اگرچه «موتور حرکت اسلام تاریخی در عرصه نظر و عمل اصل اجتهاد می‌داند و اگرچه این اجتهاد را «محدود به اجتهاد در فروع و یا اصول فقهی نمی‌کند» اصلی که اقبال در پروژه بازسازی فکر دینی در اسلام خود توسط اجتهاد مطرح می‌کند این است که، «از آنجائیکه تمامی مبانی زیربنایی و روپنایی اسلام در قرن بیستم به انحطاط کشیده شده است، و این خانه به ویرنه‌ای بدل گردیده است و در نتیجه از نو باید در عرصه بازسازی (نه احیاء این ساختمان ویرانه شده) تمامی مبانی اعتقادی و کلامی و فلسفی و اجتماعی و انسانی و اخلاقی و حقوقی این اسلام مورد بازسازی و بازتولید مجدد قرار گیرد.»

به همین دلیل «اجتهاد در اصول - در رویکرد علامه محمد اقبال لاهوری - یک اجتهاد درون فقهی نیست، که محدود به فروع و علم اصول حوزه‌های فقه‌ای بشود، بلکه یک اجتهاد در دین است، که معتقد است که کل دین باید مورد بازسازی مجدد قرار گیرد.»

۳ - برداشت اقبال از قصه خلقت آدم در قرآن، آن چنانکه در تقریر فوق از کتاب بازسازی مشهود است، بر این مبانی قرار دارد:

الف - داستان آدم در قرآن که در سوره‌های بقره

۲ - علت اینکه علامه محمد اقبال لاهوری، در کتاب بازسازی فکر دینی خود - که مانیفست اندیشه او، در رابطه با پروژه اصلاح‌گرایانه نظری و عملی‌اش می‌باشد - در دو مقاله دوم و سوم تحت عنوان «محک فلسفی تجربیات تجلیات تجربه دینی» و «تصور خدا و معنی نیایش» تلاش می‌کند «تا در عرصه تبیین خدای بی‌مثال قرآن و پیامبر اسلام، به عنوان یک واقعیت و ابژه در جهان و وجود (آن هم به صورت خدای خالق و فاعل و دائماً در حال خلق جدید و آفریدن نوها از دل کهنه‌ها) همچنین او در این دو مقاله جهد وافر می‌کند، تا این خدای خالق و فاعل را، در چارچوب خلقت دائمش، وارد عرصه زمان بکند و زمان را در عرصه وجود، «محیط بر خداوند و طبیعت و انسان بداند.»

به این دلیل است که اقبال، گرچه در عرصه تبیین زمان از زمان فلسفی شروع می‌کند، و برای اولین بار در تاریخ کلام و فلسفه بشریت، (برعکس فلسفه کانت که زمان و خداوند را به صورت سوپژکتیو و مقولات ذهنی تبیین می‌نماید)، «زمان» را به صورت یک واقعیت و ابژه خارج از ذهن انسان تعریف می‌کند، و واقعیت زمان به صورت محیط بر کل وجود و حتی بر خداوند هم جاری و ساری می‌داند، با همه این احوال، اقبال در تبیین کلامی و فلسفی زمان به عنوان یک واقعیت خارج از ذهن انسان در کتاب بازسازی فکر دینی، تنها در دایره فلسفی و کلامی زمان خود را محصور نمی‌کند.

لذا در ادامه بحث فلسفی و کلامی زمان می‌کوشد تا از این بن مایه کلامی و فلسفی خود، «نتایج عینی سیاسی و اجتماعی در رابطه با پروژه اصلاح‌گرایانه نظری و عملی خود بگیرد»؛ لذا بدین ترتیب است که او «زمان فلسفی و کلامی را در تبیین بازسازی انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی و تاریخ‌شناسی و وحی‌شناسی و قرآن‌شناسی و سیاست و حرکت تحول‌خواهان اجتماعی مسلمانان در قرن بیستم به‌خصوص از بعد از الغای خلافت عثمانی در سال ۱۹۲۴ جاری و ساری می‌سازد.»

باز در چارچوب همین زمان کلامی و فلسفی، به عنوان یک واقعیت است که اقبال «بین ابدیت و تغییر مرزبندی سیال و تاریخ‌مند و مکان‌مند می‌کند» دآوری تاریخی اقبال، در باب آیات فقهی یا حقوقی قرآن، در چارچوب اندیشه شاه ولی الله دهلوی در همین رابطه می‌باشد. چراکه اقبال آن چنانکه در فصل ششم کتاب بازسازی فکر دینی خود - تحت عنوان اصل حرکت در ساختمان اسلام در صفحات ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ - مطرح می‌کند، او به تاسی از شاه ولی الله دهلوی معتقد است که، «آیات فقهی قرآن، آیات فرازمانی و فرامکانی که قابل پیاده کردن در هر شرایط زمانی و مکانی (آن چنانکه اسلام فقه‌ای شیعه و سنی بر طبل آن می‌کوبند) نیست، بلکه بالعکس، این آیات مربوط به شرایط مکانی و تاریخی و زمانی عصر پیامبر اسلام می‌باشد، تا مسلمانان در هر شرایط تاریخی و مکانی، پس از فهم شرایط زمانی و مکانی خود در چارچوب مبانی دموکراسی و مردم‌سالاری و خرد جمعی زمان خود بتوانند، مبانی حقوقی برای جامعه کنکریت و تاریخی خود تبیین و تعریف و تعیین نمایند، نه اینکه آن چنانکه اسلام داعشی یا اسلام فقه‌ای شیعه و سنی امروز بر طبل آن می‌کوبند، از این آیات فقهی زمان‌مند و مکان‌بند



و اعراف و طه و غیره نقل شده است، «تبیین کننده پروسس تکامل تکوین خلقت انسان در هستی می‌باشد نه بیانگر تاریخ حیات فردی به عنوان ابوالبشر به نام آدم آن چنانکه تورات نقل می‌کند.»

ب - از دیدگاه اقبال آن چنانکه در قصه آدم در آیه ۱۱ - سوره اعراف به وضوح مطرح شده است (وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ... - قبل از سجده ملائکه بر آدم، ابتدا ما شما انسان‌ها را خلق کردیم و شما را در گهواره تکامل صیرورت بخشیدیم، و پس از آن بود، که سجده ملائکه بر پای انسان انجام گرفت) «آدم در قرآن برعکس تورات، نخستین انسان روی زمین نبوده است، تا مانند تورات او را ابوالبشر بدانیم، بلکه برعکس در قرآن، داستان آدم تبیین سمبلیک صیرورت تکاملی وجود در آخرین فرایند و حلقه تکامل آن یعنی انسان می‌باشد.»

ج - کرامت و مزیت انسان در قرآن «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (سوره اسری - آیه ۷۰) در رویکرد اقبال به خاطر آزادی و اراده انسان می‌باشد. لذا به همین دلیل اقبال در دیسکورس خود، به خاطر مرزبندی با فلسفه یونان و عرفان هند شرقی به جای استفاده از واژه‌هایی مثل روح و نفس و غیره از اصطلاح خودی استفاده می‌کند، آن چنانکه اگر بگوئیم، که هسته خودی در منظومه معرفتی اقبال، که همان اراده و اختیار انسان می‌باشد، به عنوان سنگ زیربنای این اندیشه است، (تا آنجا که بدون فهم این هسته امکان شناخت اندیشه اقبال وجود ندارد)، سخنی به گزاف نگفته‌ایم.

د - در تقریر فوق، «اقبال به صراحت اعلام می‌کند، که قصه سجده ملائک بر آدم، آن چنانکه تورات مدعی آن است، سجده بر آدم ابوالبشر نبوده است بلکه بالعکس، سجده ملائک پس از خلقت و کمال و تکامل انسان به معنای اتم و اکمل، بر پای انسان شکل گرفته است نه بر پای فردی به نام آدم.» به عبارت دیگر اقبال معتقد است، که داستان سجده ملائکه بر پای همه انسان‌ها، دائماً و در هر زمانی به خاطر کرامت انسان و انسانیت در حال انجام است، نه اینکه یک عملی بوده است، که برای یکبار آن هم در پای یک فردی به نام آدم صورت گرفته باشد یعنی از نظر اقبال، در داستان خلقت آدم در قرآن سخن بر سر کرامت همه انسان‌ها در همه زمان‌ها، به خاطر انسان بودن است نه تاریخ زندگی فردی به نام آدم و به عنوان ابوالبشر آن چنانکه اسلام فقهاتی بر طبل آن می‌کوبد.

ه - رمز خلیفه الهی انسان و رمز امانتداری انسان در قرآن «وَأَذِّقَ الْبَشَرَ لَمَلًا لِّئَلَّا يُرَىٰ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...» (سوره بقره - آیه ۳۰)، «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (سوره احزاب - آیه ۷۲) یعنی همان امانتی که به قول حافظ، تمام وجود توان تحمل آن را نداشتند، در رویکرد اقبال، در همین جوهر اراده و اختیار

انسان نهفته است و لذا در همین چارچوب است که اقبال، در عرصه تبیین جهان و وجود هسته تبیین و تکوین این جهان را ماده مرده ماتریالیستی نمی‌داند بلکه بالعکس، او هسته زیرساخت تمام وجود را حیات می‌داند.

البته او همین حیات را هم آن چنانکه اوپارین می‌گوید، مولود تکامل ماده مرده نمی‌داند، بلکه بالعکس او ماده را مولود نزول حیات در پروسس تکامل خود تبیین می‌کند و آنچنان اقبال بر حیات و هدفداری و زمان و تکامل تکیه می‌کند، که بن مایه اولیه تکوین همه وجود حیات می‌داند نه ماده و حتی وحی نبوی پیامبر اسلام و تکوین عقل برهان استقرانی در انسان را هم در چارچوب همین حیات و هدفداری و تکامل تبیین می‌نماید تا آنجا که اقبال حتی، ختم نبوت پیامبر اسلام در چارچوب تکوین پدیده عقل استقرانی در انسان را هم توسط همین پدیده حیات و هدفداری و تکامل تبیین و تعریف می‌نماید.

و - اقبال برعکس ارسطو و اشاعره و اسلام فلسفی و اسلام فقهاتی، خداوند را محصور و زندانی علم باری خود نمی‌داند، او به خداوندی معتقد است که با اراده و آزادی تمام در حال خلق جدید می‌باشد «بِسْأَلِهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلِّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (سوره الرحمن - آیه ۲۹) و خلقت دائم او بدون نقشه از پیش طراحی شده می‌باشد و به صورت علی الدوام و پیوسته این خدا دائماً در حال خلق جدید در عرصه سیستم باز وجود به سوی آینده و جلو پیش می‌رود، یعنی هم خود خلق می‌کند و هم خود طراحی می‌نماید و هم خود زمان می‌آفریند و هم با زمان به سوی آینده تکاملی پیش می‌رود.

«البته اقبال در بازسازی کلامی خود از چنین خداوند با اراده و خالق و فاعل در عرصه پروژه بازسازی نظری و عملی اسلام و مسلمانان در قرن بیستم نتیجه می‌گیرد که، اگر خدای خالق هستی، خدای با اراده و آزاد است نه محصور و محدود، و اگر این خدای آزاد و با اراده و خالق و فاعل (نه صانع و ناظر آن چنانکه ارسطو می‌گوید) علی دوام در حال خلق جدید و آفرینش نوها از دل کهنه‌ها می‌باشد، ما انسان‌ها به عنوان جانشین چنین خدائی، باید مانند این خدای فاعل و خالق و با اراده و آزاد، خود آزاد و با اراده و در حال حرکت تحول‌خواهان فردی و اجتماعی و تاریخی باشیم.»

به عبارت دیگر از نظر اقبال «انسان‌ها و مسلمانانی که خدای سلطانی و خدای محصور در علم خود و خدای گرفتار در زندان اصل علیت و خدای خارج از وجود و خدای انسان‌وار پرستش و عبادت می‌کنند، نمی‌توانند انسان‌ها یا مسلمانانی باشند که مانند صدر اسلام بتوانند سرنوشت خودشان در جهان توسط آزادی و اراده و خودآگاهی خود تعیین نمایند.»

مسلمانان چرا زارند و خوارند

دلی دارند و محبوبی ندارند

شبی پیش خدا بگریستم زار

ندا آمد نمی‌دانی که این قوم

خدا آن ملتی را سروری داد

که تقدیرش به دست خویش بنویشت

به آن ملت سر و کاری ندارد

که دهقاننش برای دیگران کشت

کلیات اقبال لاهوری - ارمغان حجاز - ص ۴۵۵ - س ۱۲

ز - در عرصه جهان‌شناسی اقبال برای تبیین جهان هستی و وجود از حیات شروع می‌کند، نه از ماده مرده و در این عرصه زمان از نظر اقبال به عنوان سنگ بنای تبیین جهان می‌باشد، که علاوه بر اینکه بر آفاق و انفس حاکم است بر خلق علی دوام خداوند هم به عنوان خداوند خالق و فاعل حاکم می‌باشد. اقبال در تبیین زمان حقیقی و فلسفی به عنوان یک واقعیت در جهان خارج (نه آن چنانکه کانت می‌گفت زمان به عنوان یک مقوله ساخته ذهن انسان) به اعماق وجود و حیات می‌رود و در چارچوب دیالکتیک نو شدن حال‌ها، و رفتن آن کهنه‌ها به تبیین زمان می‌پردازد؛ و لذا بدین ترتیب است که اقبال در «تبیین جهان معتقد به جهان باز است» (نه جهان بسته تکوین یافته در چارچوب علم قبلی باری آن چنانکه ارسطو و افلاطون تبیین می‌کنند).

اقبال معتقد است که «این جهان دانماً در حال خلق جدید که به صورت هدفدار و تکاملی در چارچوب یک سیستم باز به سوی آینده هدفدار می‌رود، زانیده خلق علی دوام خدای خالق و خدای فاعل می‌داند. خدائی که به عنوان یک واقعیت در درون تمام وجود از رگ گردن انسان گرفته، تا کوانتوم‌ها و کهکشان‌های دور، حضور و وجود خلاقانه و فاعلانه دارد نه حضور برون خلقی و صناعی و ناظری.»

اقبال معتقد است که خدا در جهان قرار ندارد، بلکه جهان و وجود در خدا قرار دارند. خدای اقبال خدای بی‌مثال است که در بستر تکامل و شدن دانماً درحال خلق جدید می‌باشد. اقبال در تفسیر روحانی از جهان که از نظر او نیاز مشترک همه انسان‌ها می‌باشد، معتقد است که ماده در تسخیر حیات می‌باشد، نه آن چنانکه اوپارین می‌گوید «حیات مولود ماده» اقبال حتی «خود ماده مرده را هم فرایند نزولی حیات می‌داند، نه آن چنانکه اوپارین می‌گوید «مولود فرایند اعتلانی ماده مرده باشد.»

اقبال برای آن «حیات را به جای ماده مرده، بن مایه تبیین جهان خود قرار می‌دهد، تا از جهان علاوه بر یک تبیین روحانی، یک تبیین تطبیقی در رابطه با خدای خالق دانماً در حال خلق جدید که به صورت آزاد و با اراده در حال معماری، جهان به صورت هدفدار می‌باشد، ارائه دهد.» «اقبال نمی‌خواهد، توسط تبیین در چارچوب ماده مرده، تبیین انطباقی از جهان بکند» چرا که در تبیین انطباقی از جهان در چارچوب حرکت ماده مرده - آن چنانکه دکارت به صورت فلسفی مدعی آن بود -، «جائی برای خدای خالق و فاعل و با اراده و آزاد باقی نمی‌ماند.»

تبیین روحانی از جهان از نظر اقبال، «همان تبیین تطبیقی از جهان در چارچوب حیات حاکم بر ماده می‌باشد»؛ و به همین دلیل «اقبال حتی

تقدیر و قضا و قدر در عرصه هستی و در چارچوب این تبیین تطبیقی از جهان، چیزی جز همان فعلیت یافتن قابلیت‌های وجودی نمی‌داند.»

اقبال حتی در رابطه با موضوع شرور در هستی در چارچوب همان تبیین روحانی از جهان و وجود، این شرور را به دو قسمت تقسیم می‌کند، «قسمت اول شرور طبیعی است که او معتقد است که انسان‌ها می‌توانند توسط آگاهی و علم به این شرورها از وقوع خسارت بر خویش توسط آن‌ها جلوگیری نمایند و بستری جهت تکامل خود فراهم نمایند» و اما در رابطه با شرور انسانی، «اقبال شرورهای انسانی را مولود اختیار و اراده انسان می‌داند» لذا در تفسیر آیه ۳۰ - سوره بقره «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» می‌گوید، موضوع این دیالوگ سمبلیک همان شرورهای زانیده اختیار و اراده انسانی می‌باشد و به همین دلیل او حتی شرور انسانی را هم به عنوان نمایش اراده و اختیار انسان‌ها در کلیت فلسفی، امری مثبت می‌داند. چراکه اقبال معتقد است که در غیبت این شرور انسانی اختیار و اراده انسانی معنی ندارد.

اقبال آن چنانکه در تفسیر آیه ۱۱ - سوره رعد «...إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ...» - خداوند احوال هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه اول خود آن قوم شروع به تغییر احوال خود بکند» می‌گوید: بین خداوند و انسان‌ها پیوند حرکتی و تحولی وجود دارد. رابطه انسان‌ها با خداوند رابطه یکطرفه نیست و به همین دلیل او معتقد است که مهم‌ترین مشخصه خدای قرآن این است که آدمی را به حساب می‌آورد و در همین رابطه است که، «اقبال اصل فناء فی الله دیسکورس عرفان و تصوف را به نقد می‌کشد؛ و آن را ویران کننده‌ترین اصل نفی کننده اختیار و اراده انسانی می‌داند.»

اقبال در داستان خلقت انسان در قرآن در تفسیر آیه ۳۱ - سوره بقره «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» - و خداوند به آدم آموخت همه اسما پس از آن عرض کرد به ملائک و گفت خبر دهید مرا از این نام‌ها اگر صادق هستید» می‌گوید، مهم‌ترین قدرت انسان قدرت مفهوم‌سازی او در عرصه ذهن و شناخت است، او معتقد است آموختن نامگذاری در آیه فوق اشاره به قدرت مفهوم‌سازی و اختراع کلیات انسان‌ها می‌باشد، که توسط آن انسان‌ها توان شناخت و فهم جهان خارج پیدا می‌کنند، این فهمیدن است که از نظر اقبال تنها وجه ممیزه انسان می‌باشد. ○

ادامه دارد



# چگونه می‌توانیم «جهان» و «جامعه» را «تغییر» دهیم؟

## تغییر «گفتمان فردگرایانه» به «گفتمان جامعه‌گرایانه»



### در رویکرد امام علی

فرمود: «که شنبه برای انسان است نه انسان برای شنبه.»

باری، برای فهم این داوری امام علی تنها کافی است تا عملکرد ۳۹ ساله رژیم مطلقه فقهاتی در ترازوی فراز سوم عهدنامه مالک اشتر قرار دهیم تا در این رابطه بگوئیم که:

الف - رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر مردم ایران در ۳۹ سال گذشته با عینک فقهی و فقهاتی به جای عینک انسانی و به جای عدالت فرادینی و فرامذهبی چهار تبعیض استخوان‌سوز و عدالت‌سوز و انسانیت‌سوز و اخلاق‌سوز بر جامعه ایران تحمیل کرده است که عبارتند از:

۱ - تبعیض بین روحانی و غیر روحانی یا بین فقیه و غیر فقیه.

۲ - تبعیض بین زن و مرد.

۳ - تبعیض بین فرقه شیعه و غیر شیعه.

۴ - تبعیض بین برده و برده‌دار.

ب - رژیم مطلقه فقهاتی در ۳۹ سال گذشته توسط توجیه آسمانی کردن مشروعیت خود به وسیله امام زمان مشروعیت دموکراتیک و حق انتخاب مردم را به چالش کشیده است و توسط سرکوب سیاسی، سرکوب اجتماعی، سرکوب جنسیتی، سرکوب طبقاتی، سرکوب مدنی، سرکوب قومی و ملی، سرکوب فرهنگی و مذهبی و دینی و فقهی در ۳۹ سال گذشته تلاش کرده است تا برای هم‌پوشانی حاکمیت استبدادی خود بر توده‌های مردم به صورت محملی با تکیه کردن بر صندوق‌های رأی

بی‌تردید آنچه در این فرار امام علی می‌خواهد به مالک آموزش بدهد اینک:

اولاً مالک بداند که ارزش حکومت‌ها و حاکمین بر توده‌ها به دینی و غیر دینی بودن آنها بستگی ندارد بلکه بالعکس داوری در باب ماهیت و جوهر هر حکومت و حاکمی در ترازوی عدل و ظلم مشخص می‌شود و از آنجائیکه عدل و جور ترازوی فرادینی دارند، در نتیجه حتی خود دین و ادعای متدین و مذهبی بودن حاکمین و حکومت‌ها باید توسط شاقول عدالت تعیین بگردد.

ثانیاً در فراز سوم عهدنامه امام علی به مالک اشتر، امام علی به مالک آموزش می‌دهد که نه تنها داوری مردم در باب تو در ترازوی عدل و ستم گذشته تاریخ آنها مشخص می‌گردد، مهم‌تر از آن اینکه داوری خداوند از تو و حکومت هم از کنال داوری مردم از تو عبور خواهد کرد.

ثالثاً در فراز سوم این عهدنامه امام علی به مالک آموزش می‌دهد که عمل صالح یا پراکسیس اجتماعی و سیاسی و اخلاقی توست که تنها ذخیره تو در دنیا و آخرت می‌باشد و تنها بستر اعتلا بخش آگزیستانسی و وجودی تو می‌گردد، نه ادعا و عوام‌فریبی و ریا و مکر فریب و ظاهرسازی.

رابعاً در فراز سوم امام علی به مالک آموزش می‌دهد که مبدا با طرح بهانه و با روئیت خطا و خلافی از توده‌ها مانند حیوان درنده‌ای به جان مردم مصر بیافتی و ریختن و خوردن خون‌ها غنیمت بشماری موضع تو در برابر توده‌ها و مردم و جامعه مصر حتی در برابر خطا و خلاف‌کاری آنها رحمت و رأفت باید باشد و تو باید در برابر خطاهای مردم مصر آنچنان محبت و رحمت داشته باشی که دوست داری که خداوند عین آن در برابر خطاهای تو داشته باشد.

خامساً در فراز سوم امام علی در تبیین مبنای حقوق شهروندی مردم مصر فراتر از روئیت از عینک مذهبی و فقهی و فرقه‌ای و مسلکی و نژادی می‌رود و خطاب به مالک در تبیین مبنای کلامی و فلسفی حقوق شهروندی مردم مصر می‌گوید «یا مردم مصر برادر دینی تو هستند و یا هم نوع تو در خلقت و در وجود می‌باشند». به عبارت دیگر «در رویکرد امام علی مبنای کلامی و فلسفی حقوق شهروندی یک کشور یا قوم یا ملت یا اقلیم یا سرزمین مبنای انسان بودن است نه مذهبی و متدین یا روحانی و غیر روحانی یا زن و مرد بودن و غیره است» و شاید بهتر آن باشد که بگوئیم که «در رویکرد امام علی دین و مذهب و اخلاق برای انسان است نه انسان برای دین و مذهب» آنچنانکه مسیح بن مریم خطاب به منتقدین یهودی



مردم، انتخاب کردن را برای مردم ایران آزاد اعلام نماید، در صورتی که انتخاب شدن را در انحصار خود و شورای نگهبان دستچین خود قرار دهد تا بدان وسیله به مردم ایران تحمیل نماید که تنها آنانی که آنها می‌خواهند و انتخاب می‌کنند، ملت ایران مجبور به انتخاب آنها می‌باشند. به عبارت دیگر قبل از انتخاب مردم ایران آنها منتخبین مردم ایران را خود انتخاب کرده‌اند و بر مردم ایران تحمیل می‌نمایند.

ج - در ۳۹ سال گذشته رژیم مطلقه فقهتی در راستای نهادینه کردن حاکمیت مطلقه فقهتی خود بر مردم ایران، چهار مؤلفه ستم جنسیتی، ستم قومی و ملی، ستم سیاسی و ستم طبقاتی بر گروه‌های مختلف جامعه ایران تحمیل کرده‌اند.

د - در ۳۹ سال گذشته رژیم مطلقه فقهتی در راستای تحمیل حکومت مطلقه فقهتی خود بر توده‌های مردم ایران پیوسته تمامی گروه‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را توسط تیغ و داغ درفش و کشتار و سرکوب و شکنجه قلع قمع کرده است، یعنی از فردای شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ الی الان، جوی خون از مردم ایران به راه انداخته است که نسل‌کشی سیاسی تابستان ۶۷ تا شکنجه‌های کهریزک تابستان ۸۸ تنها مشت‌های این خروار می‌باشد.

فراز چهارم عهد نامه مالک اشتر: «وَلَا تُنْصِبَنَّ نَفْسَكَ لِحَرْبِ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَا يَدُ لَكَ بِنِقْمَتِهِ وَ لَا غَنَىٰ بِكَ عَنْ عَفْوِهِ وَ رَحْمَتِهِ وَ لَا تَنْدَمَنَّ عَلَىٰ عَفْوٍ وَ لَا تَبْجَحَنَّ بِغُفُوبَةٍ وَ لَا تُسْرِعَنَّ إِلَىٰ بَادِرَةٍ وَ جَدَّتْ مِنْهَا مَنُودِحَةٌ وَ لَا تَقُولَنَّ إِنِّي مُؤَمَّرٌ أَمْرٌ فَأُطَاعَ فَإِنَّ ذَلِكَ إِدْعَالٌ فِي الْقَلْبِ وَ مِنْهُكَ لِلدِّينِ وَ تَقَرَّبَ مِنَ الْغَيْرِ وَ إِذَا أَحَدَتْ لَكَ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أَبْهَةً أَوْ مَخِيلَةً فَانظُرْ إِلَىٰ عِظَمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوْقَكَ وَ قُدْرَتِهِ مِنْكَ عَلَىٰ مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ فَإِنَّ ذَلِكَ يَطْمِئِنُ إِلَيْكَ مِنْ طِمَاحِكَ وَ يَكْفُ عَنكَ مِنْ غَرَبِكَ وَ يَفِيءُ إِلَيْكَ بِمَا عَرَبَ عَنكَ مِنْ عَقْلِكَ إِيَّاكَ وَ مُسَامَاةَ اللَّهِ فِي عَظَمَتِهِ وَ الشَّيْبَةَ بِهِ فِي جَبْرُوتِهِ فَإِنَّ اللَّهَ يَدُلُّ كُلَّ جَبَّارٍ وَ يَهِينُ كُلَّ مُخْتَالٍ أَنْصِفِ اللَّهَ وَ أَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَ مِنْ خَاصَّةِ أَهْلِكَ وَ مَنْ لَكَ فِيهِ هَوَىٰ مِنْ رَعِيَّتِكَ فَإِنَّكَ إِلَّا تَفْعَلْ تَظْلَمُ وَ مَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ كَانَ اللَّهُ خَصْمَهُ دُونَ عِبَادِهِ وَ مَنْ خَاصَمَهُ اللَّهُ أَدْحَضَ حُجَّتَهُ وَ كَانَ لِلَّهِ حَرْبًا حَتَّىٰ يَنْزِعَ أَوْ يَثُوبَ وَ لَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَىٰ إِلَىٰ تَغْيِيرِ نِعْمَةِ اللَّهِ وَ تَعْجِيلِ نِقْمَتِهِ مِنْ إِقَامَةِ عَلَىٰ ظُلْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ دَعْوَةَ الْمُضْطَهِّدِينَ وَ هُوَ لِلظَّالِمِينَ بِالْمِرْصَادِ - مالکا، هرگز خود را آماده جنگ با خدا مکن زیرا تو تاب مقاومت آن را نداری و هرگز از رحمت خداوند بی‌نیاز نیستی، لذا هرگز بر رحمت بر مردم پشیمان و نادم مشو و هرگز از کیفر بر مردم شادی مکن و هرگز در برابر مردم بر غضب

و خشم شتاب و تکیه مکن و هرگز در برابر مردم مگو من صاحب قدرت و فرماندهام پس توده‌ها باید از فرمانم اطاعت کنند، زیرا تکیه بر قدرت باعث فساد در قلب انسان و عامل سستی و تزلزل در ایمان و موجب فروپاشی حکومت و قدرت توسط مردم می‌گردد. مالکا، هر زمانی که قدرت خواست تو را فریب بدهد و از تو سواری بگیرد و غرور و نخوت در تو ایجاد کند توسط آن خود را برتر از مردم به حساب بیاوری، خداوند را به یاد بیاور که صاحب همه قدرت‌ها اوست تنها این توجه به خداوند است که سرکشی و تمرد را از تو می‌گیرد و خشم تو را در برابر توده‌ها فرو می‌نشاند و روحیه خرد جمعی در تو زنده می‌کند. مالکا، بپرهیز که توسط نخوت در برابر مردم به جنگ با خداوند نروی، چرا که خداوند سرانجام هر سرکش بر قدرت در برابر توده‌ها خوار می‌سازد و هر جبار و ستمگر بر مردم را ذلیل می‌کند و هر متکبر بر توده‌ها را پست و خوار می‌سازد. مالکا، بین خدا و مردم از یکطرف و نفس و خانواده و آفازده‌ها و عشیره و قبیله هزار فامیل دور و برت از طرف دیگر عدالت و انصاف حاکم بکن، چراکه اگر اینچنین نکنی ستمکاری و هر کس که بر مردم ستم روا دارد، خداوند به نمایندگی از توده‌های ستم کشیده، دشمنان ستمکار خواهد شد همانا دشمنی خداوند با ستمکاران تا آن زمان که او بر سر ستم کردن بر توده‌ها استوار است ادامه خواهد داشت. مالکا، هیچ چیز مثل ستم بر توده‌ها موجب زوال و دگرگونی نعمت خداوند نمی‌شود و هیچ چیز مثل ستم بر توده‌ها باعث سرعت انتقام‌گیری خداوند بر ظالمان و ستمگران نمی‌شود، زیرا خداوند پیوسته در برابر دعای توده‌های ستم کشیده شنواست و پیوسته در کمین انتقام از ستمکاران می‌باشد.»

شرح: امام علی در فراز چهارم از عهدنامه خود به مالک اشتر، به تبیین جایگاه مردم و توده‌ها می‌پردازد و در این رابطه اصولی چند برای مالک اشتر تبیین می‌نماید که می‌تواند برای همیشه منشور حاکم بر نظام سیاسی تقسیم اجتماعی قدرت بشود. اصولی که امام علی در فراز چهارم در این رابطه بر آن تکیه می‌نماید عبارتند از:

الف - «قدرت» در اشکال مختلف سیاسی و اقتصادی و معرفتی فساد می‌آورد و «قدرت مطلق» فساد مطلق می‌آورد. لذا تنها راه مقابله با فساد «قدرت متمرکز، اجتماعی و مردمی و توده‌ای کردن قدرت است.»

ب - «ظلم و ستم» در دیسکورس امام علی محروم کردن توده‌ها و جامعه و مردم از قدرت سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی می‌باشد؛ و ستمکار و ظالم و جبار در رویکرد امام





علی هر آن کسی است که توده‌ها و جامعه و مردم را از نصیب اجتماعی کردن قدرت محروم سازد و قدرت را به جای تقسیم در میان مردم در بین خویشاوندان و کاست و هزار فامیل و نور چشمی‌ها و آقازاده‌ها و غیره تقسیم نماید.

ج - در نگاه امام علی عامل فروپاشی نظام‌های ستمکار، ظلم و ستم بر توده‌ها است نه بی‌دینی و کفر آنها، چراکه امام علی به صراحت در فراز چهارم عهدنامه خود به مالک اشتر اعلام می‌کند که در عرصه اجتماعی خداوند در صف توده‌ها قرار دارد نه در کنار صاحبان قدرت.

امام علی معتقد است که خداوند در صف ستمکشیدگان جامعه پیوسته مترصد انتقام از ظالمان توسط توده‌ها می‌باشد و خداوند در این رابطه دیده‌بان توده‌های ستم کشیده می‌باشد و هیچ چیز جز ستم بر توده‌ها صبر خداوند را به چالش نمی‌کشد. برای فهم جایگاه اصول فوق بهتر است به صورت کنکری و مشخص وضعیت رژیم مطلقه فقهاتی در ۳۹ سال گذشته در این رابطه مورد بازشناسی و بازفهمی مجدد قرار دهیم؛ زیرا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از فردای انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی، در چارچوب نظریه فقهی «ولایت فقیه» خمینی تلاش کرده است تا با استحاله آن نظریه فقهی خمینی به قانون اساسی و ظهور هیولای اصل «ولایت مطلقه فقهاتی» از دل قانون اساسی، تمامی قدرت اقتصادی و سیاسی و معرفتی متمرکز در نهاد و فردی بکند که علاوه بر اینکه مشروعیت او مولود انتخاب دموکراتیک توده‌ها نمی‌باشد، به صورت عریان او مشروعیت خودش را از آسمان و از امام زمان می‌گیرد و لذا در برابر هیچ نهادی خود را پاسخگو نمی‌داند و حتی خبرگان صوری رهبری خود توسط شورای نگهبان منتخب خود اول انتخاب می‌نماید و بعداً به مردم می‌گوید که شما می‌توانید فقط این منتخبین من را انتخاب کنید.

بنابراین بزرگترین آفتی که باعث ظهور هیولای «ولایت مطلقه فقهاتی» در ۳۹ سال گذشته شده است اصل تمرکز قدرت سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و نظامی و اجتماعی و معرفتی و اداری در نهاد رهبری و ولایت مطلقه فقهاتی می‌باشد و چون این قدرت بیش از ۸۰٪ کل قدرت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و معرفتی و غیره می‌باشد، بنابراین قدرت مطلق می‌باشد و از آنجائیکه تمرکز قدرت فساد می‌آورد بی‌شک قدرت مطلق متمرکز شده فساد مطلق می‌آورد، در نتیجه همین فساد مطلق نوک هرم قدرت در رژیم مطلقه فقهاتی در ۳۹ گذشته باعث گردیده است تا «ولایت مطلقه فقهاتی» عامل پیوند بین دستگاه روحانیت و

دستگاه نظامی سپاه با دستگاه حکومت بشود.

در نتیجه ادغام سه دستگاه روحانیت و سپاه و حکومت در ۳۹ سال گذشته باعث گردیده است تا (علاوه بر اینکه تقسیم سه مؤلفه‌ای قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی در ۳۹ سال گذشته جدای از توده‌ها به صورت عریان پیوسته بین هزار فامیل و جریان‌های حاکم سوار بر قدرت صورت بگیرد) توده‌های مردم نگون‌بخت ایران در ۳۹ سال گذشته خروسی برای رژیم مطلقه فقهاتی بشوند که هم در عروسی و هم در عزا رژیم مطلقه فقهاتی آنها را در جهت نهادینه کردن و تثبیت هژمونی و حاکمیت خود در داخل و منطقه قربانی کند. طبیعی است که تا زمانیکه این تمرکز قدرت سه مؤلفه‌ای در نوک هرم قدرت اجتماعی نشود هر گونه اعتقاد به تغییر و تحول اجتماعی مردم ستمزده ایران، آدرس اشتباهی می‌باشد. در نتیجه پله آغازین هر گونه اعتقاد به تغییر دموکراتیک و تغییر سوسیالیستی در جامعه ایران در ۳۹ سال گذشته در گرو به چالش کشیدن قدرت متمرکز رأس هرم توسط مردم می‌باشد و تا زمانیکه این قدرت متمرکز سه مؤلفه‌ای اجتماعی نشود، هر گونه راه حلی سورنا را از دهان گشادش نواختن می‌باشد، لذا به همین دلیل است که راه دموکراسی و سوسیالیسم در جامعه ایران از مسیر به چالش کشیدن این قدرت متمرکز دپو شده در رأس هرم حکومت مطلقه فقهاتی می‌گذرد. 

ادامه دارد

# انسان‌ها با «عمل آگاهانه»

## جامعه، جهان و خودشان را می‌سازند

سوره صف که در ۱۴ آیه توسط پیامبر اسلام تحت عنوان سوره صف تدوین و تعریف گردیده است، چنین می‌نماید که هر ۱۴ آیه در مدینه نازل شده است؛ و برعکس بسیاری از سوره‌های قرآن، در سوره صف ۱۴ آیه حول یک محور تدوین گردیده است که آن محور به صورت مشخص در آیات دوم تا چهارم این سوره به این صورت مطرح شده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ- كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ- إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا ادعا و گفته‌های خود را به عمل در نمی‌آورید - خشم خداوند بر شما زمانی است که گفته‌های و ادعاهای شما توسط خود شما در عمل به نمایش گذاشته نشود - خداوند کسانی را دوست دارد که در راه او مانند کوه مقاومت کنند» (سوره صف - آیات ۲ تا ۴).

لذا تا زمانی که اندیشه‌ها و اعتقادات بشر محصور عرصه ذهنی و زبانی باشند و نتوانند در عمل خود را به نمایش بگذارند، بی‌شک «چرخه ذهن برای ذهن» (آنچنانکه برای هزاران سال بر پایه حاکمیت رویکرد فلاسفه یونانی و در رأس آنها رویکرد ارسطویی بر عقلانیت بشر حکومت می‌کرد) بشر هر قدر هم که گسترده بشوند، هرگز نه در عرصه فردی و انسانی و نه در عرصه اجتماعی و نه در عرصه تاریخی نمی‌توانند ایجاد تغییر و تحول اعتلابخش اجتماعی و تاریخی و انسانی بکنند.

نگاهی هر چند سطحی به سه آیه فوق که تبیین‌کننده محور و پیام اصلی سوره صف می‌باشد، نشان می‌دهد که در این سوره خداوند و در ادامه او پیامبر اسلام بر جایگاه «عمل آگاهانه» در عرصه تغییر انسان و جامعه و جهان تکیه محوری دارد. بطوریکه در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که بزرگترین کاری که پیامبر اسلام در عرصه «تحول جامعه و تاریخ و انسان» کرد، این بود که تلاش‌های ذهنی و عملی بشر ماقبل قرن هفتم میلادی که یا در عرصه ذهن‌گرایی (ذهن برای ذهن، آنچنانکه در رویکرد فلاسفه یونان صورت می‌گرفت) و یا در عرصه عمل فردی و ریاضت‌های انفرادی (آنچنانکه در سلوک و عبادات فردی رهبانیت مسیحیت و ریاضت فردی تصوف هند شرقی صورت می‌گرفت) هدر می‌رفت و تمامی این اعمال و عبادات و ریاضت‌های فردی بدون هیچگونه فونکسیون اجتماعی و تاریخی و حتی انسانی ضایع می‌شدند، پیامبر اسلام، با تغییر جوهر و جهت این تلاش‌های ذهنی و عینی فردی به سمت جامعه‌سازی و تاریخ‌سازی و خودسازی اجتماعی، توانست انقلاب بزرگی در رویکرد ذهنی و عینی انسان بوجود بیاورد؛ و توسط همین تغییر در جوهر و جهت عمل آگاهانه انسان بود که «عمل آگاهانه» یا «پراکسیس» در رویکرد پیامبر اسلام گرانی‌گاه و نقطه مرکزی و عرصه و بستر تغییر خود انسان و جامعه و تاریخ شد.

باری، بدین ترتیب بود که پیامبر اسلام با اعلام این اصل در مانیفست بشریت که «ذهن‌ها و ادعا و اعتقادات تا زمانی که به صورت عمل آگاهانه یا پراکسیس درنیابند، نمی‌توانند برای انسان و جامعه و تاریخ تحول آفرین باشند»؛ و در چارچوب طرح این اصل بود که (در رویکرد پیامبر اسلام) «عمل آگاهانه» یا «پراکسیس» در عرصه کنش دیالکتیکی، باعث می‌گردد تا آنچنانکه این «عمل آگاهانه» یا «پراکسیس» عامل تغییر جامعه و تاریخ می‌شود، «عامل خودسازی» یا «پراکسیس باطنی» فاعل عمل نیز می‌شود و به قول معلم کبیرمان شریعتی، فردوسی در عین حالی که در حال خلق کردن شاهنامه می‌باشد، شاهنامه فردوسی درست در همان زمان به نوبه خود در حال خلق کردن فردوسی دیگری نیز می‌باشد.

شاید بهتر باشد که اینچنین مطرح کنیم که پیامبر اسلام در رویکرد انسانی و اجتماعی و تاریخی خود بزرگترین تحولی که از قرن هفتم میلادی الی الان ایجاد کرده است، عبارت است از اینکه اندیشه‌ها و اعتقادات بشر باید به صورت «عمل



البته خود این «عمل آگاهانه» یا «پراکسیس» به عنوان «روش شناخت انسان» هم به کار گرفته می‌شود.

شاید بهتر باشد که اینچنین مطرح کنیم که عمل مورد عنایت پیامبر اسلام یک «عمل یکطرفه پراگماتیستی» (عمل برای عمل) نیست بلکه بالعکس، عمل فوق یک «عمل آگاهانه دو طرفه» در عرصه تغییر می‌باشد که در دیسکورس ما این عمل «دو طرفه آگاهانه» همان «پراکسیس» می‌باشد؛ یعنی انسان با تغییر آگاهانه جهان و جامعه به صورت دیالکتیکی خود را هم تغییر می‌دهد؛ و تنها با این رویکرد است که می‌توانیم «انسان را محصول کار و عمل و تغییر آگاهانه» یا «پراکسیس» تعریف کنیم (نه محصول کار ذهنی آنچنانکه فلاسفه یونان مطرح می‌کردند) و این موضوع و سنتز و محصول آنچنانکه قبلاً در جزوه «پراکسیس انسان ساز است، نه پراگماتیست»، مطرح کردیم، باعث می‌گردد تا انسان با «کار و عمل آگاهانه» خود پیوسته اقدام به تغییر جامعه و طبیعت و خود بکند.

«كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» - چنین نیست، بلکه اینچنین است که انسان‌ها بر پایه عمل خود زنگارها را بر وجود خویش ایجاد می‌نمایند» (سوره مطففین - آیه ۱۴).

بدین ترتیب در رویکرد پیامبر اسلام، «عمل آگاهانه انسان» یا «پراکسیس» جوهر یکطرفه ندارد بلکه برعکس فونکسیون دیالکتیکی دارد که از یکطرف جامعه و جهان و تاریخ را تغییر می‌دهند و از طرف دیگر به موازات تغییر جهان و جامعه و تاریخ، خودشان نیز تغییر می‌کنند؛ بنابراین در رویکرد قرآن و پیامبر اسلام تا زمانیکه «عمل آگاهانه انسان» نتواند در عرصه جامعه و تاریخ و جهان تغییر اعتلابخش ایجاد نماید، آن اعمال در عرصه وجودی فرد، نمی‌توانند ایجاد تعالی و تکامل و رشد بکنند.

البته می‌توانیم همین موضوع را هم اینچنین مطرح کنیم که اگر عمل ما در عرصه اجتماعی و جهان و تاریخ صورت منفی داشته باشد، بالطبع فونکسیون آن عمل در رابطه با خودسازی ما صورت منفی و ویرانگر خواهد داشت؛ و تنها عمل مثبت در جهان و جامعه و تاریخ است که می‌تواند برای خود فرد دارای فونکسیون اعتلابخش باشد.

«بَلْ يَرِيذُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» - بلکه این خود انسان است که با عمل خوش آینده حرکت را باز می‌کند» (سوره قیامت - آیه ۵).

البته آنچنانکه فوقاً هم به اشاره مطرح کردیم، «عمل آگاهانه» یا «پراکسیس» منهای فونکسیون دو طرفه آن دارای یک

فونکسیون سوم هم می‌باشد و آن عمل به عنوان «معیار و محک صحت و سقم شناخت است»؛ یعنی توسط عمل است که صحت و سقم شناخت ما مشخص می‌شود.

«...بِالْإِيمَانِ يَسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحَاتِ وَ بِالصَّالِحَاتِ يَسْتَدَلُّ عَلَى الْإِيمَانِ...» (خطبه ۱۵۶ - امام علی).

و لذا به این دلیل است که ترم «عمل» که در قرآن بر آن تکیه شده است، هم می‌تواند به عنوان «مبارزه جامعه‌سازانه» یا «پراکسیس اجتماعی» تعریف بشود و هم می‌تواند به عنوان «کار» یا «پراکسیس طبیعی» تعریف گردد و هم می‌تواند به عنوان موضوع اگریستانی خود انسان، یا «پراکسیس باطنی» هم تعریف گردد.

«...كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكَلَتِهِ...» (سوره اسراء - آیه ۸۴).

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ - وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (سوره زلزله - آیات ۷ و ۸).

«وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا...» (سوره فصلت - آیه ۳۳).

«لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ» (سوره يس - آیه ۳۵).

در خصوص «عمل اجتماعی» یا «پراکسیس اجتماعی» موضوع سوره صف، آنچه حائز اهمیت می‌باشد اینکه تمامی آیات چهارده گانه این سوره در مدینه نازل شده است که آنچنانکه در تفاسیر گذشته مطرح کردیم، شرایط پیامبر اسلام در مدینه در طول ۱۰ سال پسا هجرت به آن منطقه، وضعیت «جامعه‌سازانه» داشته است. لذا در همین رابطه برای فهم جایگاه فلسفه «عمل آگاهانه» یا «پراکسیس» در دیسکورس پیامبر اسلام، مجبوریم که جایگاه «عمل اجتماعی» در سوره صف را در عرصه پراتیک جامعه‌سازانه پیامبر اسلام در ده سال مدینه تحلیل و تبیین نماییم، به عبارت دیگر تا زمانیکه «عمل اجتماعی جامعه‌سازانه» پیامبر اسلام در دوران ده سال مدنی فهم نکنیم، هرگز نخواهیم توانست به فهم جایگاه «عمل آگاهانه اجتماعی» یا «پراکسیس اجتماعی» در سوره صف دست پیدا کنیم.

بدون تردید اگر همین ترم «عمل آگاهانه» یا «پراکسیس» در سوره‌های مکی توسط پیامبر اسلام مطرح می‌شد، در آن صورت عمل دارای بار «اگریستانی» یا «پراکسیس باطنی» می‌گردید چراکه پیامبر اسلام در مکه پروژه کادرسازی در دستور کارش بود و در دوران ۱۳ ساله فرایند مکی‌اش بجز برخورد دفاعی



و دعوت‌های تبلیغی حتی یک سیلی هم پیامبر و حواریون او به مخالفین خود نزدند اگر چه برعکس پیوسته از طرف مخالفین شکنجه می‌شدند و آنچنان فشار بر آنها سنگینی می‌کرد که پیامبر مجبور شد تعدادی از آنها را هم به طرف حبشه روانه کند؛ بنابراین عمل اجتماعی پیامبر اسلام در دوران ۱۰ ساله فرایند مدنی‌اش عمل جامعه‌سازانه بوده است پر واضح است که در سوره صف (آنچنانکه مطرح کردیم) عمل مطرح شده عمل اجتماعی در راستای پراتیک جامعه‌سازانه پیامبر اسلام بوده است. البته خود نامگذاری این سوره یعنی ترم «صف» هم برداشت شده از کلمه صفا آیه ۴ همین سوره می‌باشد که در عرصه عمل اجتماعی، طبیعی است که با توجه به شرایط اجتماعی - تاریخی عصر پیامبر اسلام، فونکسیون «عمل اجتماعی» مقاومت در برابر دشمنان به صورت کوه پایدار مطرح گردد.

فراموش نکنیم که آرایش آیات در یک سوره همچنین نامگذاری خود سوره‌های توسط خود پیامبر اسلام صورت گرفته است؛ که در این رابطه حتی خود نام‌های سوره‌ها می‌تواند در فهم جوهر آیات آن سوره‌ها ما را یاری نماید. آنچنانکه در این سوره نامگذاری صف که برداشت شده از آیه چهارم این سوره می‌باشد، می‌تواند در تعریف «جوهر عمل اجتماعی» مورد نظر پیامبر اسلام در فرایند جامعه‌سازانه مدنی ما را یاری نماید. البته نکته مهمی که در تفسیر و فهم آیات سوم و چهارم سوره صف باید مد نظر قرار گیرد، اینکه چرا آیات عمل اجتماعی سوم و چهارم سوره صف از آغاز این سوره مطرح نشده است و آغاز این سوره با آیه «سبح لله ما فی السموات و ما فی الارض و هو العزیز الحکیم» شروع شده است؟

برای پاسخ به این سؤال باید عنایت داشته باشیم که در قرآن هر جا بیان «تسبیح به صورت‌ها و اشتقاق‌ها و نسبت‌ها و متعلقات مختلف آن شده است»، دلالت بر «شناوری تمام وجود در خداوند می‌کند». در بعضی از آیات «تسبیح» در قرآن، فاعل آن ذکر نشده است مثل «سبحان الله»، در بعضی از آیات قرآن «فاعل تسبیح» آسمان‌ها و زمین هستند، در بعضی از آیات قرآن، «فاعل تسبیح» انسان‌ها یا رعد یا طیر و یا کوه می‌باشند. «متعلق تسبیح» در آیات قرآن خداوند است که با اسامی مختلف مثل «الله» و «ربک الاعلی» و «ربک العظیم» و غیره مطرح شده است. آنچه از آیات قرآن در باب «تسبیح» فهم می‌شود، اینکه «معنا و حقیقت تسبیح از نظر قرآن عام و ساری در همه وجود و موجودات می‌باشد»؛ یعنی همه موجودات و وجود در وجود خداوند حرکات شناوری دارند و خارج از وجود او وجود

نیست.

البته شناوری وجود و موجودات در وجود خداوند به صورت دینامیک می‌باشد که خود دلالت بر یک هارمونی عظیم در خلقت تمامی وجود می‌کند، بدین ترتیب در این رابطه است که در سوره‌های قرآن که آغاز آن با بیان تسبیح و اشتقاق‌های آن می‌باشد، خود «نمایش توحید و جهان‌بینی توحیدی» می‌باشد. مثل «سَبِّحْ لِلَّهِ» در (سوره حدید - آیه ۱) و (سوره حشر - آیه ۱) و (سوره صف - آیه ۱) و «بِسْمِ اللَّهِ» در (سوره جمعه - آیه ۱) و (سوره تغابن - آیه ۱) و «سَبِّحْ لِلَّهِ» در (سوره اعلی - آیه ۱) و «سُبْحَانَ» در (سوره اسری - آیه ۱) و غیره.

ماهیانیم و تو دریای حیات

زنده‌ایم از لطف ای نیکو صفات

متصل نی من فصل ای کمال

بلکه بی‌چون و چگونه زاعتدال

مثنوی - دفتر سوم - ص ۱۵۸ - سطر ۱۶ و ۱۷

«...مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ...»  
خداوند با همه وجود و موجودات است بدون پیوستگی و غیر از همه وجود و موجودات است بدون گسستگی» (نهج البلاغه - خطبه اول).

ادامه دارد

## گرامی می‌داریم ۳۰ تیر سالروز قیام مردم ایران در حمایت از «جنبش دموکراسی خواهانه مصدق»



### گرامی می‌داریم ۱۸ تیر سالروز «قیام ضد استبدادی جنبش دانشجویی ایران»

فقیه حوزه نداند فساد استبداد  
چگونه زار ننالم ز فقه استبداد  
هزار جام سعادت همی بنوش ای دل  
فتاده‌اند بهم عاشقان و معشوقان  
شراب لعل رسیده است نیست انگوری  
بیا که همره موسی شویم در سینا  
میان بحر غسل بانگ می‌زنند احرار  
مباش بسته مستی خراب باش این دم  
گهی فراق نمائیم و چاره آموزیم  
بسوی مجلس خوبان بکش حریفان را  
روانه باش به معراج دمی تماشا کن  
گلو چو سخت بگیری سبک بر آید جان  
حرام گشتت از این پس فغان و غم‌خواری  
مجو سعادت و دولت زچتر استبداد  
ز حکم فقه ندیدم بغیر تاریکی  
بیا که حیات و نجات خلق باشد آن  
بنور رفعت ماهی بلطف چون گلزار  
گهی سبو و گهی جام گه حلال و حرام  
ز قیل و قال فقیه خلق بو نبردندی  
بسی خمار کشیدیم از این خمیر ترش  
از آن شراب پرستیم که یار می‌باشیم  
ربود عقل دلم را جمال آزادی  
هزار جان مقدس هزار گوهر و کان  
همی رسد زسموات هر صبح فریاد  
رفیق خضر خرد شو بسوی آگاهی  
همه زجام تو مستند هر یکی به چراغی  
شکسته و بسته بگفتم یکی دو لفظ عجم

دلش خوش است هین در نبود آزادی  
که نیست در آن یک سر سوزن زسکر آزادی  
که جان. جان مغان است بحر آزادی  
هزار گونه زلیخا است در مسیر آزادی  
پیر گزاف پر و بال در امید آزادی  
اگر دمی بچشیم هین از بحار آزادی  
که مرده زنده شود در بهار آزادی  
شراب روح‌فزائی است وصل آزادی  
گهی رسول فرستیم از برای آزادی  
به خضر و چشمه حیوان شعار آزادی  
ز آسمان بپذیر این صدای آزادی  
هم از هوای تو دارد هوای آزادی  
بهشت گشتت جهان در لوای آزادی  
حدیث بند رها کن به سوی آزادی  
برآورد دو کف در دعای آزادی  
بجان عقل در آمد سروش آزادی  
ولی چو سرو و چو سوسن زهر دو آزادی  
فقیه چه داند همین زعشق آزادی  
ستارگان زچه گردند گرد آزادی  
شدیم به خرابات از برای آزادی  
به پیش عقل محمد با خدای آزادی  
کنون چو مست خرابم در وصال آزادی  
فدای جاه و جمال وصال آزادی  
حواس پنج نماز است از برای آزادی  
جهان کهنه خراب است در لوای آزادی  
هزار پرده دریده است از سماع آزادی  
هزار عقل و ادب داشتیم در فراق آزادی